



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مُعَانِي الْأَخْبَارِ

تأليف

شيخ صدوق ابن بابويه

ترجم

شيخ عبد الحللي عمدي شاهرودي

مجلد اول

دارالکتب الاسلامیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن و ترجمه معانی الاخبار

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

المکتبه الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۳ | متن و ترجمه معانی الاخبار جلد ۱ |
| ۱۳ | مشخصات کتاب |
| ۱۳ | [مقدمه مترجم] |
| ۱۴ | اشاره |
| ۱۷ | زمزمه «حسبنا كتاب الله» |
| ۱۸ | شعله ور ساختن آتشیهای نهفته در زیر خاکستر |
| ۱۸ | جو اختناق |
| ۱۹ | منع از نوشتن حدیث: |
| ۲۰ | جعل احادیث: |
| ۲۴ | حفظ و نگهداری کتب و بدست آوردن حدیث در دوره سانسور |
| ۲۷ | مختصری از شرح زندگانی مؤلف: |
| ۲۷ | اشاره |
| ۳۱ | ولادت مؤلف - رحمه الله -: |
| ۳۲ | وفات مؤلف و آرامگاه او - رحمه الله -: |
| ۳۳ | باب ۱- در بیان وجه آنکه این کتاب را معانی الاخبار نامیدم |
| ۳۴ | * باب ۲- معنی اسم |
| ۳۴ | باب ۳- معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» |
| ۳۵ | * باب ۴- در معنای «بِسْمِ اللَّهِ» |
| ۳۶ | * باب ۵- معنی «اللَّهُ» |
| ۳۹ | * باب ۶- معنی واحد |
| ۴۱ | * باب ۷- معنی الضم |
| ۴۶ | * باب ۸- معنی این فرموده اتمه «ع» که: خدا شیء است |
| ۴۷ | * باب ۹- معنی سبحان الله |
| ۴۸ | * باب ۱۰- معنی توحید و عدل |
| ۴۹ | باب ۱۱- معنی الله أَكْبَرُ |
| ۵۰ | باب ۱۲- معنای اول و آخر |
| ۵۱ | باب ۱۳- تفسیر کلماتی که در قرآن مجید و روایات اجماع به یگانگی خداوند آمده است |

- باب ۱۴- معنی شادمانی و خشم خدا ۶۱
- باب ۱۵- معنی هدی، ضلال، توفیق، خذلان ۶۵
- باب ۱۶- معنی لا حول و لا قوه الا بالله ۶۶
- باب ۱۷- حروف مقطعه ای که در آغاز بعضی از سوره های قرآن آمده است ۶۶
- باب ۱۸- معنی استوار بر عرش ۸۱
- باب ۱۹- معنی عرش و کرسی ۸۳
- باب ۲۰- معنی لوح و قلم ۸۴
- باب ۲۱- معنی میزانهایی که کردار بندگان به آنها سنجیده می گردد ۸۴
- باب ۲۲- معنی صراط ۸۴
- باب ۲۳- معنی کلمات اذان و اقامه ۹۵
- باب ۲۴- معنی حروف الفبا ۱۰۶
- باب ۲۵- معنی واژه های ابجد ۱۱۱
- باب ۲۶- معنی نامه های پیغمبران و سایرین ۱۱۵
- باب ۲۷- نامه های پیغمبر اکرم و دودمان گرامیش صلوات الله عليهم ۱۲۲
- باب ۲۸- نامه های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان عليهم السلام ۱۲۹
- باب ۲۹- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من كنت مولاه فعلى مولاه» ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- طرح سؤالات ۱۶۱
- * باب ۳۰- معنی فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی که منزلت تو نسبت بمن* منزلت هارون است به موسی ۱۷۲
- [باب ۳۱] معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهما السلام که شما مستضعفین بعد از من هستید ۱۸۵
- باب ۳۲- معنی الفاظی که در باره صفات جسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است ۱۸۵
- باب ۳۳- معنای ثقلین و عترت ۲۰۸
- باب ۳۴- معنی آل، اهل، عترت، امت ۲۱۵
- باب ۳۵- معنای امام مبین ۲۱۷
- باب ۳۶ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن حضرت علی علیه السلام: او آقای عرب است ۲۳۷
- باب ۳۷- معنی پیوند نور به نور ۲۳۷
- باب ۳۸- معنی ظالم بخود، و مقتصد، و سابق ۲۳۸
- باب ۳۹ و ۴۰ معنای روایتی که گوید: فاطمه عفت و ورزید و خدا آتش را بر ذرتّه اش حرام کرد ۲۳۹

باب ۴۱ معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است

۲۴۲

باب ۴۲ معنی امانت‌هایی که خداوند بندگان را به اداء آنها مأمور ساخته است

۲۴۲

باب ۴۳ معنی امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت و آن را حمل نکردند و ترسیدند ولی بشر آن را پذیرفت

۲۴۲

باب ۴۴ معنی چاه معطله و کاخ مشید

۲۴۹

باب ۴۵ معنی طوبی

۲۵۰

باب ۴۶ پنهان ساختن خداوند چهار چیز را در چهار چیز

۲۵۰

باب ۴۷ معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای آن از طلای سرخ بود

۲۵۰

باب ۴۸ معنای نبوت

۲۵۲

باب ۴۹ معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین

۲۵۲

باب ۵۰ معنی صلوات بر پیغمبر

۲۵۳

باب ۵۱ معنی وسیله

۲۵۳

باب ۵۲ سه چیز محترم

۲۵۶

باب ۵۳ معنی عاق ابوبین، و فرار از مولی و گم شدن گوسفند از چوپان

۲۵۶

باب ۵۴ فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمردم

۲۵۷

باب ۵۵ معنی فتوت و مروّت

۲۵۸

باب ۵۶ معنی «ابو تراب»

۲۵۸

باب ۵۷ معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم

۲۵۹

باب ۵۸ معنی آل یاسین

۲۶۰

باب ۵۹ معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند

۲۶۲

باب ۶۰ معنی درختی که آدم و حوا از آن خوردند

۲۶۴

باب ۶۱ کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت

۲۶۵

باب ۶۲ معنی کلمه تقوی

۲۶۶

باب ۶۳ معنی کلماتی که خداوند حضرت ابراهیم را به آن آزمود و او به خوبی از عهده اش برآمد

۲۶۶

باب ۶۴ معنی کلمه باقی مانده در دودمان ابراهیم «ع»

۲۸۲

باب ۶۵ معنی عصمت امام

۲۸۲

باب ۶۶ معنی منع کردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پیغمبر «ص»

۲۹۱

باب ۶۷ معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد

۲۹۱

باب ۶۸ معنی کفری که به سر حدّ شرک نمی رسد

۲۹۱

باب ۶۹ معنی رجس

۲۹۲

- باب ۷۰- معنی ابلیس ----- ۲۹۲
- باب ۷۱- معنی سورمه، و معجون، و انقیته ابلیس ----- ۲۹۲
- باب ۷۲- معنی رجیم ----- ۲۹۲
- باب ۷۳- معنی گنجینه حدیث ----- ۲۹۲
- باب ۷۴- معنی مخیبات ----- ۲۹۳
- باب ۷۵- بهترین استغفار ----- ۲۹۴
- باب ۷۶- معنی فرمایش امام صادق «ع» که از متانین نباشید ----- ۲۹۴
- باب ۷۷- معنی پاداش دادن و سپاسگزاری ----- ۲۹۴
- باب ۷۸- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد ----- ۲۹۴
- باب ۷۹- معنی منافق ----- ۲۹۵
- باب ۸۰- گله در بیماری ----- ۲۹۵
- باب ۸۱- معنی باد منسیه و باد مسخیه ----- ۲۹۵
- باب ۸۲- معنی قول امام صادق «ع» که، مردم بر دو گونه اند: یکی راحتی بخش دیگران می باشد، و دیگری خود آسوده است ----- ۲۹۵
- باب ۸۳- معنی سز و اخفی ----- ۲۹۶
- باب ۸۴- معنی استعراب نبطی و استنباط عربی ----- ۲۹۶
- باب ۸۵- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان ----- ۲۹۶
- باب ۸۶- معنی مشورت با خدا ----- ۲۹۷
- باب ۸۷- معنی حرج ----- ۲۹۷
- باب ۸۸- معنی درست ترین و بهترین نامهها ----- ۲۹۸
- باب ۸۹- معنی غیب و شهادت ----- ۲۹۸
- باب ۹۰- معنی خائنه الأعین ----- ۲۹۸
- باب ۹۱- معنی قنطار ----- ۲۹۸
- باب ۹۲- معنی بحیره و سائبه و وصیله، و حام ----- ۳۰۰
- باب ۹۳- معنی عتَلّ و زنیم ----- ۳۰۱
- باب ۹۴- معنی شرب هیم ----- ۳۰۲
- باب ۹۵- معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین ----- ۳۰۲
- باب ۹۶- معنی گرامی داشت نعمت ----- ۳۰۳
- باب ۹۷- معنی سیاه ----- ۳۰۳
- باب ۹۸- معنی قلیل ----- ۳۰۳

- باب ۹۹- معنی دیگری برای قلیل ۳۰۳
- باب ۱۰۰- معنی خبری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه ۳۰۴
- باب ۱۰۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می گذارد آن دو داغی می شود میان چشمانش ۳۰۴
- باب ۱۰۲- معنی زکات ظاهر و باطن ۳۰۵
- باب ۱۰۳- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد مردی که پس از مرگ خود دو دینار باقی گذاشته بود فرمود: بسیار بجا گذاشته است ۳۰۵
- باب ۱۰۴- معنی عفو زکات بوسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله جز در نه چیز ۳۰۵
- باب ۱۰۵- معنی جماعت، فرقه، سنت، و بدعت ۳۰۷
- باب ۱۰۶- معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی که: تو و مالت هر دو برای پدرت هستی ۳۰۷
- باب ۱۰۷- معنی متقلین ۳۰۸
- باب ۱۰۸- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: که زنان نباید از میانه راه بروند ۳۰۸
- باب ۱۰۹- معنی یَوْمَ التَّلَاحِ، یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ التَّغَابِیْنِ و یَوْمَ الْحَسْرَةِ ۳۰۸
- باب ۱۱۰- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است ۳۰۸
- باب ۱۱۱- معنی قول پیغمبر «ص» که فرمود: اختلاف امت من رحمت است ۳۱۰
- باب ۱۱۲- معنی دروغ شاخ دار ۳۱۱
- باب ۱۱۳- معنی فرموده خداوند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» ۳۱۱
- باب ۱۱۴- معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد طیب ۳۱۱
- باب ۱۱۵- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: از گفته های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد ۳۱۱
- باب ۱۱۶- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی کند» ۳۱۲
- باب ۱۱۷- معنی سمیط و سعیده و انثی و ذکر ۳۱۲
- باب ۱۱۸- معنی جهاد اکبر ۳۱۳
- باب ۱۱۹- معنی نخستین نعمتها و آغازگر آنها ۳۱۳
- باب ۱۲۰- معنی «اولی الاربه» ۳۱۴
- باب ۱۲۱- معنی اربعاء و نطاف ۳۱۴
- باب ۱۲۲- معنی «خبء» که خدا به چیزی بهتر از آن پرستیده نشده ۳۱۵
- باب ۱۲۳- معنی سلام نمودن مرد بر خودش ۳۱۵
- باب ۱۲۴- معنی استیناس ۳۱۵
- باب ۱۲۵- معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام «لَا يَأْبَى الْكِرَامَهُ إِلَّا حِمَارٌ» ۳۱۵
- باب ۱۲۶- معنی طینه خبال ۳۱۵
- باب ۱۲۷- معنی عقدین ۳۱۶

- باب ۱۲۸- معنی دعابه ۳۱۶
- باب ۱۲۹- معنی قول أبو ذر که سه چیز است که مردم از آن متنفرند و من آن را دوست دارم ۳۱۶
- باب ۱۳۰- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که دروغ روزه را باطل می کند ۳۱۶
- باب ۱۳۱- معنی همسایه و حدّ و مرز آن ۳۱۷
- باب ۱۳۲- معنی این روایت: هر کس ما را دوست بدارد در معرض رسوایی و بدنامی نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است ۳۱۷
- باب ۱۳۳- معنی اکراه و اجبار ۳۱۷
- باب ۱۳۴- معنی نومه ۳۱۷
- باب ۱۳۵- معنی سبیل الله ۳۱۸
- باب ۱۳۶- رمی به «صلعا» ۳۱۹
- باب ۱۳۷- معنی صلیعاء و قریعاء ۳۱۹
- باب ۱۳۸- معنی دنباله روی مردان ۳۲۰
- باب ۱۳۹- معنی «وصمه، و بادره» ۳۲۰
- باب ۱۴۰- معنی حج ۳۲۰
- باب ۱۴۱- معنی قول امام صادق علیه السلام که خداوند خواسته و اراده کرده است، ولی نمی خواهد و نمی پسندد ۳۲۰
- باب ۱۴۲- معنی اغلب و مغلوب ۳۲۱
- باب ۱۴۳- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در مورد اعرابی که نزد او آمده بود: یا علی برخیز و زبانت را قطع کن ۳۲۱
- باب ۱۴۴- معنی «موتور اهله و ماله» ۳۲۱
- باب ۱۴۵- معنی محدث ۳۲۳
- باب ۱۴۶- معنی سوء ۳۲۳
- باب ۱۴۷- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: در باره مار، که اگر کسی آن را رها کند در حالی که از بی آمد آن بترسد، از من نیست ۳۲۴
- باب ۱۴۸- معنی: «سامه و هامه و عامه و لامه» ۳۲۴
- باب ۱۴۹- معنی رم ۳۲۴
- باب ۱۵۰- معنی توبه نصح ۳۲۴
- باب ۱۵۱- معنی حسنه دنیا، و حسنه آخرت ۳۲۵
- باب ۱۵۲- معنی وام دنیا و آخرت ۳۲۵
- باب ۱۵۳- معنی قول نمازگزار در تشهدش که گوید: هر چه پاک و پاکیزه است اختصاص به خدا دارد و هر چه آلوده است ناشی از غیر اوست ۳۲۵
- باب ۱۵۴- معنی سلام در نماز ۳۲۶
- باب ۱۵۵- معنی دار السلام ۳۲۶
- باب ۱۵۶- معنی هفت سخنی که به خاطر آموختن آن دانشمندی هفتصد سال به دنبال حکیمی رفت ۳۲۷

- باب ۱۵۷- معنی اُشراف اَمت ۳۲۷
- باب ۱۵۸- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: هنوز آسمان نیلگون بر کسی سایه نیفکنده است و بر زمین غبار آلود کسی گام ننهاده است که راستگوتر از ابو ذر باشد ۳۲۸
- باب ۱۵۹- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که: ریاست طلب تباه گردد ۳۳۰
- باب ۱۶۰- معنی قولی که: هر کس دانشی فرا گیرد تا با آن با نادانان بحث و جدل کند یا به دانشمندان فخر بفروشد یا به این دلیل که مردم به او روی آورند، جایش در آتش دوزخ خواهد بود ۳۳۰
- باب ۱۶۱- معنی روزی خوردن از علم ۳۳۱
- باب ۱۶۲- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدار از اسلام بیرون رفته است ۳۳۱
- باب ۱۶۳- معنی روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می خواهی بکن ۳۳۲
- باب ۱۶۴- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک الله خیراً» ۳۳۲
- باب ۱۶۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام به مردی که عرض کرد: من تو را دوست دارم و ایشان فرمود: جامه گشادی برای فقر مهتا ساخته ای ۳۳۲
- باب ۱۶۶- معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: مردی از منزل خود بیرون می رود و بر می گردد و ذکر خدا را نمی گوید، مع ذلک پروردگار نامه عمل او را پر از حسنات می کند ۳۳۲
- باب ۱۶۷- معنی دو انگیزه پاداش و کیفر ۳۳۳
- باب ۱۶۸- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست ۳۳۳
- باب ۱۶۹- معنی روشی از پروردگار عزّ و جلّ، و شیوه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی «ع» ۳۳۳
- باب ۱۷۰- معنی غیبت و بهتان ۳۳۵
- باب ۱۷۱- معنی دورویی و دو زبانی ۳۳۵
- باب ۱۷۲- معنی نسبت اسلام ۳۳۵
- باب ۱۷۳- معنی اسلام و ایمان ۳۳۶
- باب ۱۷۴- معنی «صبغه الله» ۳۳۹
- باب ۱۷۵- معنی خوبیهای بزرگ ۳۳۹
- باب ۱۷۶- معنی فرمایش امامان علیهم السلام که: حدیث ما دشوار و طاققت فرسا است ۳۳۹
- باب ۱۷۷- معنی شهر بارودار ۳۴۰
- باب ۱۷۸- معنی فرمایش امام باقر «ع» که: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه مرگ در نظرش محبوب تر از زندگانی، و تنگدستی بهتر از بی نیازی و بیماری برتر از تندرستی باشد ۳۴۰
- باب ۱۷۹- معنی قرآن و فرقان ۳۴۰
- باب ۱۸۰- معنی حدیثی که از امام باقر علیه السلام روایت شده و فرموده است شخص بعض قرآن را به بعض دیگر نمی زند مگر آنکه کافر گشته باشد ۳۴۰
- باب ۱۸۱- معنی فرود آینده کوچ کننده ۳۴۱
- باب ۱۸۲- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند ۳۴۱
- باب ۱۸۳- خوبیهای که مایه شرف و بزرگواری انسان می شوند ۳۴۱
- باب ۱۸۴- بسیار یاد خدا کردن ۳۴۲
- فهرست ۳۴۵

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قرارداد: معانی الاخبار. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: متن و ترجمه معانی الاخبار / تالیف شیخ صدوق (ابن بابویه) ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ مترجم عبدالعلی محمدی شاهرودی.

مشخصات نشر: تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۴-X؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ چهارم)؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۲-۳؛ ۱۵۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم)؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ چهارم)؛ ج. ۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۳-۱

یادداشت: فارسی-عربی.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۷۲)..

یادداشت: ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۷۷).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۹).

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده: محمدی شاهرودی، عبدالعلی، ۱۳۲۱ - ، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ۲ م ۶۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۸۵۸۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زمان، زمان جاهلیت بود و ظلمت، ابرهای تیره و قیرگون اوهام و خرافات، روزنه امید و سعادت بشری را تیره و تار ساخته بود. در چنین شرائطی کسی راه را از بیراهه تشخیص نمی داد، و هر روزی که خورشید طلوع و غروب می کرد انسانها خویشتن را در کوره راه جدیدی می دیدند و بیشتر به وادی تباهی کشانیده می شدند.

اهریمنانی که برای تاراج گوهر عزّت و شرف انسانیت در کمین بودند، با استفاده از فرصت بدست آمده بر کاروان بشریت شیبخون زدند؛ آنان را در بند خیالات نیش غولی شیطان‌ی خویش به زنجیر کشیده، و در حصار هوی و هوس زندانی نمودند. و همچنان که بر این موقّیّت خود افتخار کرده و عربده های مستانه سر می دادند ناگاه اشعه فروزان خورشید نبوت از افق سینه رسول

خدا محمّد بن عبد الله صلّى الله عليه و آله و سلم بر دمید و بر آن ابرها چیره گشته، سینه ظلمت کفر را درید، و شعله آتشکده های مجوس را بخمودی کشید، و طنین کوبنده فریاد حق پرستی و رهایی از پرستش اصنام و خدایان دروغین و قطع ایادی ظلم و ستم را به گوش یغماگران مست قدرت رسانید و صاعقه وار کنگره کاخ بیدادگران ملقب به دادگر را فرو ریخت.

بشریت در بند اوهام آن روزگار، چون نخستین پرتو سپیده دم آزادی را در چشم انداز خود دید، و فریاد رهایی بگوشش رسید، با تبسمی از امید که بر گوشه لبانش نقش بسته بود خود را آماده یک جهش رهایی بخش ساخت.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۴

برعکس آنان، اهریمنان دیو صفت، که موقعیت خود را در خطر حتمی می دیدند، دندانهای خون چکان خود را بهم فشرد، و با چهره ای عبوس و در هم کشیده با پنجه هائی خونین خنجر کشیده بودند تا سینه سپیده دم حق پرستی را بشکافند و چون به آن دست نیافتند بر بام زندان خود رفته و با تمام نیرو بر طبل رسوائی خود کوبیدند تا شاید نگذارند آوای روح پرور پیام الهی که طنینش صحنه گیتی را پر کرده بود به گوش آزادیخواهان در بند برسد.

اما دست قدرت الهی آنان را از اریکه قدرتشان به پائین کشاند و آهنگ دلنشین:

«قولوا لا- إله الا الله تفلحوا» را به گوش جهانیان- حتی زندانیان در بند هوس- رسانید، و شعاع پرفروغ وحی را بر ابرهای قیرگون جهل چیره ساخت. مع ذلک این عوامل شیطان با شگردهای تازه ای وارد میدان شدند، و این بار با زد و خوردها و کشمکشها

و هوچیگری ها پیش آمدند اما کاری از پیش نبردند و چون مرگ حتمی خود را در چند قدمی دیدند، کینه ها را در سینه مخفی ساخته و با یک چرخش سریع به مسلمین پیوستند. ولی برای عملی ساختن مقصد دیرینه ای که در سینه پرکینه خود پنهان داشته بودند، از هر فرصت و پیش آمدی بهره می جستند تا با ترفندهای تازه بتوانند آخرین ضربه را بر اسلام وارد سازند. از جمله آن ضربات:

«تحریف واقعیات» بود.

بشر بر حسب فطرت خداداد تشنه حقیقت و درک واقعیات است، و چون آن را بدست آورد بی دریغ در راه نگهداری آن با جان و دل می کوشد، لذا دشمنان بشریت همواره برآنند که با زرق و برقهای تبلیغاتی، مقاصد پلید خود را به صورت واقعیات جلوه دهند، و با قرار دادن پرده فریبنده ای بر روی واقعیتهای، مقاصد خود را اجرا کنند و از همین رو است که می بینیم همان دستهای خونینی که در آغاز طلوع اسلام بر سینه فلق خنجر کشیده و در صدد بودند با خاکستر کینه توزی و دشمنی، شعله حق را خاموش کنند، و با عووههای خود جلوی نور افشانی ماه را بگیرند، در آخرین لحظات هم که خورشید حق می رفت تا در باختر آسمان نبوت افول نماید و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۵

بامدادان از افق آسمان امامت سر بر آورد، سببهای ارتجاع و شیطنت به همین حربه زنگار گرفته متوسل شدند، و آنچه خواستند کردند. برداشتهای انحرافی از قرآن، تفسیر به رأی ها از کتاب خدا، غلط اندازی های زیرکانه که همه و همه برای انحراف افکار از واقعیتهای، و نهایتاً در اختیار خود نگهداشتن مردم عوامی بود که مستکبران همیشه

جهت ادامه سلطه خود به آنان نیاز دارند، و توطئه‌ها یکی پس از دیگری بدین گونه بمرحله اجرا درآمد.

زمزمه «حسبنا کتاب الله»

۱- ماجرائی است که تحت تأثیر انگیزه‌های دنیائی، هدفش بازگرداندن نظام شکل یافته اسلام به نظام فروپاشیده قومی و اصول باطل پیش از اسلام بود، و همه محدثین و سیره نویسان در صحت آن اتفاق دارند. و ماجرای آن چنین بود که به گفته ابن عباس وقتی پیغمبر اسلام احساس کرد آخرین شریانه‌های حیات پربرکتش از هم می‌گسلد، سر از بالین برداشته فرمودند: «برایم قلم و دواتی بیاورید تا با آن چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید». شخصی از میان جمعیت گفت: بیماری بدو غلبه نمود و اینک هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است «۱».

او می‌دانست پیغمبر در نظر دارد با مدرک کتبی امر امامت بعد از خود را، که قرآن آن را مکمل دینش دانسته با تعیین اسم رهبری به مردم اعلام کند، لذا گفت:

«حسبنا کتاب الله» و تراوش این جملات از دو لب مشکوک آن فرد نشان می‌داد کودتای خزنده‌ای در حال شکل گرفتن است.

۲- وقتی مرغ روح پیغمبر به آشیان جنان پرواز کرد و مردم عزادار در سوگ او اشک ماتم می‌ریختند، او در بین جمعیت بالا و پائین می‌رفت و فریاد زنان می‌گفت:

«پیغمبر نمرده است، از میان ما دور شده!» و با مطلبی بی‌اساس، روند اندیشه

(۱) - صحیح بخاری جزء چهارم قول مریض ص ۵ و در جزء اول ص ۲۲ باب علم؛ صحیح

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۶

حاضران را متوقف می‌ساخت، تا اینکه ابو بکر آمد و اعلان کرد محمد مرده است و آیه «أَفَإِنْ مَاتَ

أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ «۱» را خواند و آن وقت گفت: «دانستم که پیغمبر خدا حتما مرده است «۲»».

شعله ور ساختن آتشیای نهفته در زیر خاکستر

۳- با تحریک و کشاندن مردم خام و کم اندیش و اصحاب معاویل به سقیفه بنی ساعده برای به کرسی نشاندن فکر نادرست و از پیش ساخته توانستند، صاحب حقیقی خلافت (علی علیه السلام را) به آنجا بکشاند و ماهرانه حقش را غصب نمایند.

و بار دیگر تعصب قومی از یاد رفته عشیره ای را زنده کردند و فریاد «منّا امیر و منکم امیر «۳» را از گلوها به درآوردند، کشمکشها، کینه های نهفته، خشمهای نهانی تصفیه حسابها و ... را تجدید کردند، و مانند لگه های ابر سیاهی که در ابتداء اعلام رسالت بر تارک خورشید نبوت کشیده بودند، در این زمان بر روی قرص ماه تابان امامت و شخصیت علی علیه السلام کشیده شد و آسمان حقیقت را در برابر چشم جویندگان ولایت تیره و تار ساخت.

۴- رد کردن مصحفی که بعد از درگذشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام با ترتیب نزول قرآن جمع آوری کرده بود «۴».

جو اختناق

۵- با پدید آوردن جوّ رعب و اختناق و حبس کردن صدای آزادی خواهان، حقایقی را که همچون خار جانگزائی بر سر راهشان بود برداشتند، سه تن را که عبارت بودند از: ابن مسعود، أبو الدرداء، ابو مسعود انصاری زندانی شدند و گفتند:

(۱)- سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

(۲)- شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۷۸ و ج ۲ ص ۴۰.

(۳)- شرح نهج ۲ ص ۵۳.

(۴)- الشیعه و فنون الاسلام ص ۴۹، احتجاج ج ۱ ص ۲۲۵.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۷

«قد اکثرتم الحدیث عن رسول الله «۱»» (شما از پیامبر خدا زیاد حدیث نقل کرده اید) و ابن علیّه (اسماعیل بن ابراهیم) به

نقل از رجاء بن مسلمه گوید: به من خبر رسیده که معاویه می گفت: علیکم من الحدیث بما کان فی عهد عمر فأنه کان قد اخاف الناس فی الحدیث عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «۲».

منع از نوشتن حدیث:

۶- گفتار درربار پیامبر خدا، کردار و تقریر آن بزرگوار، غنی ترین منبعی بود که مسلمین بدان، وظایف خود را مشخص می نمودند، جهت پیشرفت مقاصد سیاسی خود بدلائلی، چند حدیث از پیغمبر در قضایای خاص خود نقل کردند و «۳» از ثبت و نگهداری حدیث جلوگیری نمودند با آنکه خود هم اخبار زیادی دارند که پیغمبر امر به نوشتن حدیث کرد «۴» و ابو بکر با اینکه خود در فضیلت نوشتن حدیث از پیامبر چنین روایت نمود: «من کتب عنی علما أو حدیثا لم یزل یکتب له الأجر ما بقی ذلک العلم أو الحدیث «۵»»، برای پیشبرد کار خلافت خویش، پیشگام سوزاندن ۵۰۰ حدیثی گردید که نزد دخترش عایشه بود «۶». و عمر طی بخشنامه ای دستور داد هر کس چیزی از حدیث نزد او هست آن را بسوزاند، و به مأمورینش که عازم عراق بودند گفت: «جَرِدُوا الْقُرْآنَ وَاقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا شَرِيكُكُمْ فَلَمَّا قَدِمَ قَرَضَهُ ابْنُ كَعْبٍ قَالُوا حَدَّثْنَا، فَقَالَ نَهَانَا عَمْرٌ «۷» قرآن را با احادیث در نیامیزید و از سخنان پیغمبر خدا کم بگوئید و من در (ثواب) این کار با شما شریکم، پس از این چون

(۱) - تذکره الحفظا ذهبی ج ۱ ص ۱۶۰.

(۲) - تذکره الحفظا ذهبی ج ۱ ص ۱۶۰.

(۳) - علوم الحدیث ابن الصلاح عثمان بن عبد الرحمن شهرزوری ص ۱۶۰.

(۴) - سنن دارمی ج ۱ ص ۱۲۵.

(۵) - تاریخ الخلفاء سیوطی ص

(۶) - تذکره الحفاظ ذهبی ص ۵ طبع دار الکتب العلمیه بیروت.

(۷) - تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۷ سنن دارمی ج ۱ ص ۸۵.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۸

قرظه به محلّ مأموریت خود رسید هنگامی که از او درخواست کردند برای ما حدیث بگو، گفت خلیفه ما را نهی کرده است.

معلوم است بر اثر این اقدام که به دنبال همان سیاست «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» صورت گرفت بر اثر فرسودگی ذهنها و مردن صحابه راستگوی پیغمبر، و ارباب و تهدید و تبعید حق گوینان با آسانی گردونه خلافت از محور اصلی خود بیرون شد، و خود بخود از مدار خارج گشت، و اگر احادیث نوشته شده سوزانده و محو نمی شد، به صورت سند زنده ای که بازگوکننده عمل آنان بود در بایگانی تاریخ می ماند، و آیندگان می فهمیدند این سرچشمه زلال از کجا و با چه عواملی و اغراضی گل آلود شد!!

جعل احادیث:

«۱» ۷- این عمل بحدّی رسیده بود که بخاری می گوید: ۷۲۷۵ حدیث کتاب خود را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم، و مرحوم علامه امینی در مجلّد پنجم الغدیر، ۱۲۲ صفحه را به دروغگوینان و وضّاعین و جاعلین حدیث اختصاص داده، و ۴۲ تن را نام برده که چهار صد و هشتاد هزار و سیصد و بیست و چهار حدیث دروغ و بی اصل و مقلوب در فضیلت ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و ابو عیبه جراح و ابو حنیفه، ساخته و منتشر کرده اند. در اثر از میان رفتن احادیث صحیح و انتشار این حدیثهای ساختگی می بینیم چگونه در نزدیک ترین عصر به عصر پیغمبر اکرم، مکتبهای انحرافی رائج شد و اصل یگانگی

و بی همتائی خدا را مخدوش و مکتب مجسّمه و مشبّه پدید آمد، و ذهن عوام النّاس را نسبت به شریف ترین عنصر فضیلت و الگوی شرافت علیّ علیه السلام در جهل مرکّب قرار داد، که این دو قضیه را که جرجی زیدان نوشته، مثنی است از خروار که هر خواننده می تواند حدیث مفصل را از این مجمل فراگیرد وی گوید*:

(۱) - نقل از تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۹۱۴.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۹

مورد اوّل: در بغداد مردی نزد والی آمد و راجع به یکی از علمای علم کلام سعایت کرده گفت: این مرد زندیق است! والی پرسید مگر چه مذهبی دارد؟

مردک گفت: او مرجئی، قدری، أباضی، رافضی است، از معاویه بن خطّاب بدش می آید، از همان معاویه ای که با علیّ بن عاص جنگ کرد.

والی که این یاوه ها را از آن مرد شنید گفت: واقعا که هم تاریخ می دانی، و هم از مذاهب مختلف اسلام با خبری!! مورد دوم: در آن ایام معمولاً دانشمندان گرد هم می نشستند و راجع به علی و معاویه و ابو بکر و غیره مناظره می کردند و مردم عوام هم اطراف آنان را گرفته به حرفهایشان گوش می دادند تا آنکه روزی مرد قد بلندی از میان طبقه عوام برخاسته گفت: تا کی راجع به علی و معاویه و فلان و فلان سخن می گوئید؟! از وی پرسیدند تو میدانی علی کیست؟

گفت: آری میدانم او پدر فاطمه بود.

گفتند: فاطمه را می شناسی؟

گفت: آری فاطمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله مادر عایشه و خواهر معاویه است.

گفتند: از علی چه میدانی؟

گفت: علی در جنگ حنین با پیغمبر بود، و در آن جنگ کشته

شد، پسرش عبد الله بن علی به شام رفت و مروان را در شام کشت، سپس پیرمردانی را از شام نزد ابو العباس سفاح فرستاد، آنان آمدند و با ابو العباس سفاح بیعت کردند و خدا را گواه گرفتند که در تمام مدت حکومت بنی امیه کسی را جز بنی امیه وارث خاندان پیغمبر ندانند!! (نقل از صفحه ۹۱۴ کتاب تاریخ تمدن اسلام) جای تردید نیست که جلوگیری از ثبت و نگارش احادیث صحیح که مبین قانون اساسی اسلام (قرآن) بود و نشر احادیث جعلی، دو عامل قوی در انحراف قسمتی از مبانی اسلام از مسیر اصلی اش بود.

زامداران خودسر که خویشان را متولیان دین میدانستند، و هر یک مکتب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۰

خاصی از نیرنگ و تزویر و خیانت داشتند، برای انحراف مردم از معنویت و حقیقت و راستی و درستی همواره از همان منبع آلوده به اغراض و شهوات «تحریف واقعیتها و جلوگیری از انتشار سنت اصیل نبوی» استفاده می کردند.

اما ائمه علیهم السلام و تربیت شدگان مکتب آنان چنان که کارنامه زندگیشان نشان می دهد لحظه ای از پای ننشستند و در جاودانه ساختن «قرآن و سنت» با هم کوشیدند، که از جمله این رادمردان الهی میتوان حضرت علی و حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن مسعود و ابو ذر و غیره را در نوشتن احادیث از پیشگامان آنان نامید. و دست نوشته های حدیثی امیر المؤمنین علیه السلام با دیکته رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله منابعی بود که دست بدست ائمه می گشت، چنان که حکم بن عتیبه آن را نزد امام باقر علیه السلام مشاهده کرد، محمد

بن عذافر صیرفی گوید: با حکم - که از زیدیه بود - نزد امام باقر علیه السلام بودیم، او پرسشهایی نموده و حضرت به او پاسخ می داد، تا اینکه در مسأله ای اختلاف پیدا کردند، امام باقر علیه السلام به فرزندش فرمود: «پسرم برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیرون بیاور» پس آن بزرگوار کتابی پیچیده شده را آورد، حضرت آن را گشوده و در آن می نگریست تا به مسأله مورد بحث رسید آنگاه فرمود: این خطّ علی و دیکته پیامبر خداست «۱».

در تاریخ آمده است که چون حال حضرت زین العابدین به مرحله احتضار رسید رو کرد به فرزندان خود و از میان آنان امام محمّد باقر را مخاطب ساخت و فرمود:

ای محمّد! این صندوق را به منزل خود ببر. «۲» سپس فرمود: همه بدانند که در این صندوق درهم و دینار نیست لکن پر از علم است.

در روایت دیگری است که آن صندوق را چهار نفر حمل می کردند که مملوّ بود از کتب و سلاح رسول خدا*.

(۱) - بهجه الآمال ج ۶: ۴۸۵، جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۲۵ بنقل از رجال نجاشی ص ۲۵۵.

(۲) - سیر حدیث در اسلام ص ۸۶.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۱

دیگر «مصحف فاطمه علیها السلام» بود که ائمه از آن یاد کرده اند. و شیخ کلینی اخباری در این باره نقل کرده است «۱».

در پهنه وسیع تاریخ اسلام الهام گیرندگان از مکتب حقایق ارزنده ائمه (علیهم السلام) کم نبودند، که در ضبط احادیث کوشیدند. و بدنبال این تلاش پی گیر بود که توانستند از عصر حضرت علی تا زمان امام حسن عسکری (علیهما السلام) و عصر غیبت کبری حد اقل چهار

صد کتاب و رساله را به رشته تحریر در آورند- رضوان الله تعالی علیهم- که به هر یک از آنها اصل، و به مجموعشان «اصول اربعمائه» گفته می شود «۲».

صاحب وسائل الشیعه (شیخ حرّ عاملی) در خاتمه جزء چهارم آن کتاب بعد از آنکه به ذکر اسامی کتبی که از جمله مدارک و مآخذ وی بوده اشاره ای کرده گوید: «و اما کتابهایی را که بزرگان از آنها حدیث نقل کرده اند و نامشان برده نشده و در کتب رجال از آنها یاد شده جدا زیاد می باشد و تعدادشان افزون بر شش هزار و ششصد کتاب «۳» است!».

حفظ و نگهداری کتب و بدست آوردن حدیث در دوره سانسور

: در شدیدترین دوره سانسور آن کتابها نگهداری و حفظ گردید. محمد بن حسن گوید: به امام نهم علیه السلام عرض کردم فدایت شوم اساتید ما از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایاتی دارند که چون در آن زمان (زمان تقیّه) عنوان کردن آن احادیث کار بسیار مشکلی بود، و ایشان مجبور به اخفای کتب مزبور خود بودند، و در نتیجه از آنها در زمان حیاتشان روایتی نقل نشد و چون از دنیا رفتند کتابهایشان به ما رسیده، فرمود: آنها را نقل کنید که درست است «۴».

(۱)- اصول کافی ج ۱ ص ۳۴۴ حدیث ۶۲۹.

(۲)- الذریعه ج ۲ ص ۱۲۷ و ۱۳۰.

(۳)- وسائل الشیعه ۲۰ ص ۴۹.

(۴)- اصول کافی ج ۱ ص ۶۸ حدیث ۱۵.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۲

حفظ این کتابها با مشکلات فراوانی توأم بود که ایشان مجبور بودند برای حفظ آن، شدیدترین ضربات شکنجه دشمن را تحمّل کنند، از جمله آن افراد که در راه حفظ این کتب سختی و مرارت زیادی را

متقبّل گشتند محمّد بن ابی عمیر است.

وی از شاگردان حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیه السلام بود و نود و چهار کتاب تصنیف کرده است. در زمان مأمون او را حبس کردند و برای اینکه اسامی شیعیان را بگویند به او تازیانه زدند وقتی تعداد آنها به صد رسید طاقتش تمام شد و نزدیک بود که نام ایشان را ببرد که صدای محمّد بن یونس بن عبد الرحمن را شنید که گفت: «یا محمّد بن ابی عمیر! اذکر موقفک بین یدی اللّٰه!» و او نیز از افشای نام ایشان اباہ کرد. و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی به او رسید و مدّت چهار سال در زندان ماند. خواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفه ای نهاده بود که بر اثر بارش باران بر آن از بین رفت و بعد از بیرون آمدن از زندان احادیث را از حفظ نقل می کرد- الی آخر «۱».

و یا جهت بدست آوردن حدیثی رنج سفر به نقاط دور دستی را بر خود هموار می کردند. چنان که ابو ایوب سلیمان بن داود شاذکونی گویند: برای اخذ حدیث بیش از بیست و چند بار از بصره به کوفه سفر کردم تا اینکه در مجلس حفص بن غیاث حاضر شدم و احادیث او را نوشتم، وقتی به بصره برگشتم در بنانه (محلّی بوده در بصره) ابن ابی خلدویه را ملاقات کردم، وی گفت: ای سلیمان از کجا می آیی؟ گفتم:

از کوفه. گفت: حدیث چه کسی را نوشته ای؟ گفتم: حدیث حفص بن غیاث را، گفت: تمام احادیث او را نوشته ای؟ گفتم: آری. گفت: حدیثی که در باره گوسفند قربانی حفص

از جعفر بن محمد از پدرش از ابو سعید خدری روایت کرده است را هم نوشته ای؟ گفتم نه! گفت چشمت گریان باد! پس در کوفه چه می کردی؟

ابو ایوب سلیمان می گوید: کیف و همیان خود را نزد نرسیین (خرما فروشان) گذاشته و به کوفه برگشتم، و مجدداً به خانه حفص بن غیاث وارد شدم، حفص

(۱) - هدیه الاحباب ۳۱۰.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۳

پرسید: از کجا می آیی؟ گفتم: از بصره، گفت: پس چرا برگشتی؟ گفتم: از ابن خلدویه چنین و چنان شنیدم. و حفص بن غیاث نیز آن حدیث را برای من روایت کرد و من برگشتم «۱».

این مطالب نشانگر آن است که در آن عصر شیعیان با آن همه مشکلات، و علی رغم همه مشکلات موجود برای نوشتن حدیث، در جهت تدوین آن تلاش بی وقفه و پی گیری داشته، و مجموعه های ارزنده ای در دسترس جامعه اسلامی گذارده اند که هر کدام از آنها برای راه یافتن به معارف قرآن حائز اهمیت ویژه ای می باشد.

یکی از آن اثرهای ارزنده همین کتاب «معانی الأخبار» است، که ترجمه آن به فارسی برای نخستین بار به جهان علم و ادب عرضه می شود و حاوی احادیثی است که جنبه «تحریف زدائی از چهره واقعیتها» را دارد و بازگوکننده تأویل و بیان واقعی الفاظ شبهه انگیزی است که در آیات قرآن و یا سنت آمده و دارای چند احتمال بوده اند و معمولاً دست آویز بدخواهان شده بود، و به همین دلیل شیعیان آن مسائل را از ائمه راستین اسلام پرسیده اند و پاسخ دریافت داشته اند.

براستی این کتاب همچون چراغی نورانی از هدایت جهت شناخت واقعی اسلام، و معرفت و بینائی و شناخت حقائق اسلام راستین است، و

در صدد است تا به دید مسلمین جهتی الهی بدهد، و به آنان بصیرت و معرفت بخشد، و راه دراز پر از حوادث ایشان را نورانی کند تا به دامن شیادان دین ساز نیفتند، و به چاه اشتباه و نادانی و برداشتهای غلطی که آنان گاهی بدست و هم خود می کنند سقوط نکنند، امید است خوانندگان هم آن را با دقت مورد مطالعه قرار دهند و اگر به اشتباهی در ترجمه برخوردند آن را تذکر دهند تا در چاپهای بعدی ان شاء الله اصلاح گردد. و بنده چون مقید به رعایت اختصار و روان بودن ترجمه بودم لذا اگر توضیحی لازم بود به عنوان «مترجم گوید» نوشتم و اگر مختصر بود مطالب خود را بین دو [] قرار دادم

(۱) - تاریخ بغداد ج ۹ ص ۴۸.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۴

و بیشتر پاورقیهای متن عربی را در ترجمه گنجانده ام و یا بعنوان (مأخوذ از پاورقی متن عربی) جداگانه آن را ترجمه نمودم، و لازم به تذکر است که ترجمه خود را بر طبق نسخه طبع مکتبه الصدوق طهران ۱۳۷۹ هـ بتصحیح دانشمند و فاضل گرامی استاد علی اکبر غفاری - حفظه الله تعالی - قرار دادم و در مواردی هم از نسخه های دیگر بهره مند گشتم، و ابواب کتاب را بر طبق کتاب (معانی الاخبار) چاپ سنگی که با علل الشرائع تجلید شده شماره گذاری نمودم - و السلام قم - عبد العلی محمدی شاهرودی ۱۳۷۱

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصری از شرح زندگانی مؤلف:

اشاره

او شیخ جلیل القدر و بزرگوار، پیشوای محدثین، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه أبو جعفر صدوق قمی است، مرتبه او

در علم و فهم و درک حدیث و درجه فقاہت و راستی گفتار و فراوانی تألیفات و پرباری و سرشاری آثار، چندان است که قلم را یارای نوشتن آن، و بیان را گنجایش برشمردن آن نیست. دانشمندان پس از وی که شرح حال او را نوشته یا از کتب ذی قیمت و گرانبهای او بهره جسته اند جملگی در بزرگداشت و تمجید او کوشیده اند و همگی به پیشوائی و راست گفتاری او اقرار دارند، و از او بعنوان «شیخ» و «طلایه دار» و «راست گفتار» یاد کرده اند.

هر چند نیازی نمی بینیم که برای نمودن مقام شامخ و درجه رفیع او متوسّل به برهان و دلیل شویم و یا شاهدهی ذکر کنیم، لیکن شمه ای از آنچه را که علمای اسلام و بزرگان و اعلام مذهب ما در تعریف و مدح شخصیت والای آن بزرگوار گفته اند باختصار نقل می کنیم (تا دانش پژوهان را تذکری باشد که: هر کس پای در راه خداوند گذارد و همت بر ترویج سنن رسول او صلّی اللّٰه علیہ و آلہ استوار نماید و طریقه خاندان پیامبر - علیہم السلام - را پیماید، بهمان اندازه که کوشش خود را مصروف و معمول داشته مأجور خواهد بود، و پیاس آن گامهائی که در طریق حق برداشته، برای خویش صحیفه و برگ زرینی در تاریخ گشوده است که همواره فروغ آثارش از آن می درخشد).

اینک بخشی از آنچه در وصف و ستایش آن بزرگوار گفته اند را در ذیل می آوریم:

شیخ الطائفه - رحمه اللّٰه - در کتاب «الفهرست» خود از او با عنوان «جلیل القدر» یاد کرده و پس از ذکر نام و کنیه او گوید: او حافظ احادیث، بصیر و آگاه به رجال، ناقد

و صاحب نظر در اخبار است که در میان علماء و دانشمندان اهل قم همانند او در فراوانی و سرشاری علم و از حفظ داشتن حدیث دیده نشده است، و دارای حدود سیصد تصنیف است، همچنین در کتاب رجال خویش از وی با نام جلیل القدر، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۶

بسیار حفظ دارنده حدیث و آگاه و صاحب بینش نسبت به فقه و حدیث و رجال یاد می کند.

رجال شناس بزرگ نجاشی از او تحت عنوان ابو جعفر اهل قم، شیخ و فقیه ما و چهره درخشان و آبروی شیعه در خراسان یاد می کند و می افزاید: او در سال ۳۵۵ هـ وارد بغداد شد و در حالی که جوانی کم سن و سال بود بزرگان شیعه از او استماع حدیث و اخذ معارف کردند.

این سخن نجاشی را نیز نباید از نظر دور داشت که در باره او می گوید: «بزرگان شیعه از او اخذ و استماع حدیث کردند». آری بحق او از حیث اهمیت و مورد تجلیل و توثیق واقع شدن بدان پایه است که چنان بزرگداشتی را سراغ نداریم نسبت بهیچ کس دیگر غیر از او معمول داشته باشند.

خطیب بغدادی در اثر معروف خود «تاریخ بغداد» گوید: او (شیخ صدوق) وارد بغداد شد و در آنجا از پدر خود نقل حدیث می کرد، وی از بزرگان و سرشناسان شیعه بوده و محمد بن طلحه التّعالی از او برای ما حدیث کرده است.

ابن ادریس در کتاب «السیراثر» خود از او تمجید کرده و گفته است که او راست گفتار و بلند مرتبه و آگاه نسبت به اخبار و ناقد آثار و در شناخت رجال دانشمند بود،

احادیث فراوان از حفظ داشت. او مجیز شیخ ما محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید بود.

ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» او را پیشرو و پیشگام و مقتدای علمای قم وصف کرده و گوید: مصنفات او به حدود سیصد اثر بالغ می گردد.

سید بن طاوس در «اقبال الاعمال» از ایشان بنام شیخ معظم یاد کرده و نیز در کتاب «فرج المهموم» او را بعنوان کسی که دانش و وثاقتش مورد اتفاق همگان است، می ستاید.

علّامه حلّی در «خلاصه الاقوال» خود، از وی بنام شیخ و فقیه ما و آبرو و چهره درخشان و راستین شیعه یاد می کند، و می افزاید در سال ۳۵۵ هجری وارد بغداد شد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۷

در حالی که جوان بود، بزرگان شیعه از محضر او استماع حدیث می کردند، او جلیل القدر، حافظ احادیث، آگاه و صاحب بینش نسبت به رجال و ناقد اخبار بود که در میان دانشمندان برخاسته از قم همانند او در زمینه حفظ داشتن احادیث و فراوانی دانش هرگز دیده نشده است، و دارای حدود سیصد اثر گردآوری شده است.

ابن داود (ره)، فخر المحققین (ره)، شهید اول (ره)، شیخ علی بن هلال الجزائری (ره)، محقق کرکی (ره)، و نیز شهید ثانی (ره)، و شیخ حسن ابن الشهید (ره)، و شیخ بهائی (ره)، و محقق داماد (ره)، آقا حسین خوانساری (ره)، مولی محمد تقی المجلسی (ره) از شیخ صدوق بعنوان: شیخ و امام، الامام بن الامام الصدوق، حافظ محدّث، رّحال (پوینده سفر برای کسب دانش)، الشیخ النبیل، امام فاضل کامل صدوق، رئیس المحدّثین صدوق، صدوق بن الصدوق عروه الاسلام، الامام السعید الفقیه یاد

و بطور کلی سایر اعلام و بزرگان مذهب امامیه نیز از آن بزرگوار بدین القاب یاد کرده اند: الشیخ الاجل، امام عصره، رکن من ارکان الدین، صدوق المسلمین، آیه الله فی العالمین، الشیخ الأعظم، الشیخ الصدوق، حجه الاسلام، الشیخ الثقه، المولود بالدعوه، الشیخ الإمام المقدم، الفاضل المعظم، روایه الأخبار الفائض نوره فی الأقطار، قدوه العلماء، عمده الفضلاء، شیخ من المشایخ، رکن من ارکان الشریعه، محیی معالم الدین الحاوی لمجامع الفضائل و المکارم، الشیخ الحفظه، وجه الطائفه المستحفظه، عماد الدین، الشیخ العلم الامین، عماد المله و الدین، و القاب فراوان دیگری از این گونه، و آنچه گذشت نمونه ای است از اوصاف بسیاری که در مقام بزرگداشت و تجلیل و توثیق آن بزرگوار گفته اند، و اگر احتمال خسته ساختن خوانندگان عزیز نمیرفت، سخنان فرزاتگان دیگری را نیز که حاکی از مقام رفیع و ارزشمند او است در اینجا ذکر می کردیم.

ولادت مؤلف - رحمه الله :-

ما بدرستی از سال ولادت او آگاه نیستیم و هیچ یک از شرح حال نویسان نیز آن را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۱۸

مشخص نکرده اند، اما از کتاب خود او بنام کمال الدین، و کتاب غیبت شیخ طوسی و فهرست نجاشی چنین بر می آید که تاریخ ولادت او پس از فوت محمد بن عثمان العمری دومین نفر از سفرای چهارگانه امام زمان علیه السلام بسال ۳۰۵ هجری در اوائل سفارت ابی القاسم حسین بن روح (سومین سفیر از سفرای چهارگانه) بوده است.

آنچه که از سخنان بزرگان و دانشمندان در مورد تاریخ ولادت آن بزرگوار چنان که گذشت برمی آید، و اولین روایت را خود او که نسبت بخویشتن آگاه تر از دیگران است نقل می کند، از همه آنها نتیجه گیری

می شود که ولادت آن بزرگوار بعد از سال ۳۰۵ بوده، و چه نیکو ولادتی و نیکوتر مولودی بوده است که بدعای امام زمان علیه السلام زاده شد «۱» و سود او و خیر و برکتش همه مردمان را فراگرفت، و بهمین لحاظ بود که شیخ بزرگوار (صدوق) همواره افتخار می کرد و می فرمود: من بدعای امام زمان علیه السلام زاده شدم.

وفات مؤلف و آرامگاه او - رحمه الله :-

او در سال ۳۸۱ هجری در حالی که بیش از هفتاد سال از عمر پر ثمرش می گذشت چشم از جهان فروبست، آرامگاه او در شهر ری بفاصله کوتاهی از مرقد حضرت عبد العظیم حسنی - رضی الله عنه - و در کنار باغ طغرل در باغچه مصفائی قرار گرفته، و دارای بقعه و بارگاهی است که در عین سادگی، از شکوهی روحانی برخوردار است و مردم به زیارت آنجا رفته و بدان تبرک می جویند.

وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

(۱) - شرح ماجرای آن این است که علی بن موسی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) دختر (محمد بن موسی بن بابویه) عموی خود را به همسری اختیار کرده بود ولی از او فرزندی نداشت، لذا به حسین بن روح - رضی الله عنه - نوشت که از امام زمان علیه السلام خواهش کند که برایش دعا فرموده و از خداوند بخواهد فرزندان فقیه باو عطا فرماید، سپس از ناحیه مقدسه پاسخ رسید که لله تو از همسر کنونی خود دارای فرزند نخواهی شد، لکن بزودی صاحب کنیزی دیلمی میشوی و از او دارای دو پسر که فقیه شوند خواهی گردید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار

جهانیان است، و درود و رحمت فراوان خداوند بر محمد بنده و فرستاده اش و بر خاندان مطهر او باد.

باب ۱- در بیان وجه آنکه این کتاب را معانی الاخبار نامیدم

نگارنده این کتاب شیخ ابو جعفر فقیه، محمد بن علی بن حسین بن - موسی بن بابویه قمی، ساکن ری، که خداوند از او خوشنود، و روانش پاک باد چنین گوید:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴

۱- داود بن فرقد گوید: چنین شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: شما هنگامی آگاهترین مردم به احکام و آداب شریعت خواهید بود که منظور و مقصود ما را از سخنانمان درک کنید، زیرا هر جمله دارای چندین مفهوم می باشد، و در نتیجه هر کس می تواند هر سخن خود را که بخواهد به وجهی بگوید که ایجاد زحمت نکند دروغ هم نگفته باشد.

۲- برید رزّاز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: (پدرم) امام باقر علیه السلام بمن چنین فرمودند: فرزندم، حدّ دانش و درک پیروان مکتب علی علیه السلام را از اینکه آنان چه مقدار سخنان معصومین را آموخته و درک نموده اند و به دیگران می آموزند بدست بیاور. زیرا، شناخت آنان از گفتار پیشوایان دین و آگاهی ایشان بوسیله درک فرمایشات معصومین باعث می شود که مؤمن، خود را به بلندترین قله های ایمان برساند، من کتابی از حضرت علی علیه السلام مطالعه می کردم که این عبارت را در آن مشاهده نمودم: معیار ارزش و مقام هر کس، اندازه آگاهی و شناخت وی می باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی هنگام سنجش اعمال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵

انسان، به اندازه خردی که در دنیا به او داده است کردارش را حساب می کشد.

۳- ابراهیم کرخی از امام صادق

علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک حدیث را اگر کاملاً فهمیده باشی، ارزشمندتر از هزار روایت است که (طوطی وار) آن را برای دیگران نقل کنی، و نیز هیچ یک از شما در قوانین و احکام دین عالم نخواهند بود مگر آنکه مفهومیهای گوناگون از سخن ما را دریافته باشد. یقیناً هر جمله ای از گفتار ما به هفتاد گونه تعبیر می گردد که راه خروج از هر یک از آنها برای ما باز است.

* باب ۲ - معنی اسم

* ۱- ابن سنان گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: اسم یعنی چه؟ فرمود: اسم عبارت است از بیان نشانه و حالت و چگونگی شخصی و یا چیزی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶

۲- محمّد بن سنان گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند قبل از آفرینش پدیده های خلقت، خود را می شناخت؟ فرمود: بلی. عرض کردم: نفس خود را می دید و صدای خویش را می شنید؟ فرمود: نیازی به این کارها نداشت، زیرا از نفس خود سؤالی نمیکرد و از او درخواستی نداشت، او خودش و خودش نیز او بود، قدرتش رسا و مؤثر است. پس نیازی نداشت که اسمی بر خود بگذارد.

البته به این خاطر که دیگران بتوانند او را بخوانند نامهایی برای خویشان انتخاب کرد، زیرا اگر به نامی نخوانندش شناخته نخواهد شد. و نخستین نامی که برای خود اختیار کرد «علیّ عظیم» بود، چون او برتر از همه چیزها است. بنا بر این ماهیت و حقیقت او «الله» و نامش «علیّ عظیم» است و این اولین اسمهای اوست زیرا برتر از فهم و وهم و اندیشه می باشد.

* باب ۳ - معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

* ۱- عبد الله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر (بِسْمِ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷

اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده مهربان) چیست؟ فرمود: در هر حرفش یکی از صفات خدا منظور شده است: در «با» درخشندگی و نیکوئی خدا، و در «سین» نور و بلندی مقام پروردگار، و در «میم» بزرگواری و عظمت ایزد متعال منظور است، عدّه ای نقل کرده اند: «میم» ملک یعنی پادشاهی خدا- و «الله» پرستش شده هر چیزی، و

«الرَّحْمَن» (صفت عام) یعنی مهربان و روزی رسان به تمامی آفریدگانش در دنیا است، و «الرَّحِيم»: (صفت خاصی است که در آخرت) تنها مؤمنان را زیر پوشش مهر خود قرار خواهد داد.

۲- صفوان بن یحیی به نقل از شخصی که این حدیث را برایش بازگو کرده است گوید: از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ فرمود: «با» یعنی: روشنی خدا، «سین» یعنی: برتری و رفعت پروردگار، و «میم» بزرگواری و سلطنت الهی خدای را معنی می دهد.

راوی گوید: عرض کردم: «اللَّهُ» یعنی چه؟ فرمود: «الف» به معنی نعمتهای خدا است بر آفریدگانش که به سبب ولایت ما به آنها داده، «لام» نیز اشاره به افکندن رشته ولایت ما برگردن مخلوقات خود می باشد، که دوستی ما را بر آنان لازم گردانیده، عرض کردم: «ها» یعنی چه؟ فرمود: خواری و بی مقداری کسی است که با محمد و دودمان او - صلوات الله علیهم - در افتاده دشمنی ورزد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸

گفتم معنای «الرَّحْمَن» چیست؟ فرمود مهرش شامل تمام مخلوق می گردد، پرسیدم «الرَّحِيم» چه مفهومی دارد؟ فرمود: مهرش خاص مؤمنین است.

* باب ۴- در معنای «بِسْمِ اللَّهِ»

* ۱- علی بن فضال از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ» چیست؟ فرمود: مفهوم گفته کسی که می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ» این است که من خودم را داغ می زنم به نقشی از نشانههای پروردگار - که گرامی و بزرگ است نام او - که این عمل عبادت است. راوی گوید: عرض کردم:

معنی «سَمَه» چیست؟ فرمود: نشان.

شرح: جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که به «بِسْمِ اللَّهِ» مشهور است، در یک صد و چهارده موضع قرآن آمده

است: در آغاز ۱۳ سیزده سوره، که واسطه میان سوره هاست- جز در سوره براءت- و همچنین در سوره نمل (۲۷) آیه سی ام ۳۰، که علمای شیعه اتفاق دارند که جزء سوره می باشد (مجمع البیان ۱):

(۲۰) و از بقیه فرق مسلمین هم ده قول نقل شده است (روح المعانی). و بای جاژه در اول آن، گرچه در ۱۴ معنی استعمال شده است ولی در اینجا به معنای استعانت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹

(یاری جستن) و ابتدا بطور جامع است نه از باب استعمال لفظ مشترک در اکثر معنی، و متعلق به فعل مقدر است.

و اسم: از ماده «سمو» به معنی بلندی، یا از «وسم، وسمه» بمعنای علامت گرفته شده، و اما در فارسی به معنی «نام» است، که جمعش «اسماء» و مصغرش «سمی» می باشد.

اما «الرحمن و الرحیم» هر دو از «رحیم» گرفته شده اند که در لغت به معنی توجه به حالت محتاج و برآوردن حاجت اوست، و یک حالت انعطاف و مهربانی است که در اثر نرمی و رأفت قلب حاصل می شود، و در مورد خدا تنها اشاره به نتیجه نیکی و احسان است و آثار رحمت (بخشندگی) است.

و «رحمان» بر وزن فعلان صیغه مبالغه (دارای رحمت بی اندازه) و صفت عامّ برای موصوف خاصّ است.

و «رحیم» صفت مشبه بحسب وضع لغوی (رحمت دائم و ثابت و ظاهر) و صفت خاصّ برای موصوف عام است.

* باب ۵- معنی «الله»

* ۱- حسن بن راشد گوید: شخصی از امام کاظم علیه السلام پرسید: کلمه «الله» چه مفهومی دارد؟ فرمود: یعنی بر همه آفریدگان خود، چه کوچک و چه بزرگ، سیطره دارد. (چون چیرگی بر مخلوق لازمه مفهوم خدائی است و

امام علیه السلام به لازم معنی پاسخ داده است).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰

۲- محمد بن قاسم گرگانی مفسر قرآن - رضی الله عنه - در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام گوید: دو تن که شیعه و شیعه زاده بودند، بنامهای ابو یعقوب، و ابو الحسن از پدران خویش از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده اند که در باره قول خدای عز و جل: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: «الله» همان کسی است که همه آفریدگان وقتی در گرداب سختیها و مشکلات گرفتار شدند، و بجز خدا از همه کس و همه چیز مأیوس گشتند، و رشته امیدشان از همه جا گسست، و شیفته او می گردند. وقتی می گویی «بسم الله» یعنی برای انجام تمام کارهایم از خدا مدد می طلبم، خدائی که پرستش و بندگی شایسته هیچ کس جز او نیست، پروردگاری که دادرس است و هر زمان که فریاد دادخواهی در مانده ای بر آستانش بلند گردد و خوانده شود، پذیرا و پاسخگو است. امام عسکری علیه السلام فرمود: و این همان است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا مرا به شناخت کلمه «الله» راهنمایی فرما چون هوچیگران و ستیزکنندگان مرا مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار داده اند، و آنقدر با من جدل می کنند که در وادی حیرت سرگردانم ساخته اند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا: آیا هرگز بر کشتی سوار شده ای؟ عرض کرد: بلی، فرمود: آیا اتفاق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱

افتاده است که آن کشتی درهم بشکند و تو در کام امواج خروشان دریا گرفتار شوی، و در آن نزدیکی نه

کشتی دیگری باشد که تو را از مرگ حتمی برهاند، و نه شناگر ماهری که سینه نیلگون آب را بشکافد و تو را بساحل برساند؟ عرض کرد: بلی (چنین شده است). فرمود: آیا در آن لحظه سرنوشت ساز که خطری بطور جدی تو را تهدید می کرد، در آن حال با ناامیدی تمام، ناگهان به قلبت افتاده که فقط موجودی که دارای قدرتی نامحدود است می تواند تو را از این گرفتاری هولناک نجات دهد. گفت: آری (امیدم بود دستی از غیب برون آید و کاری بکند) امام صادق علیه السلام فرمود: آن تکیه گاه نجات دهنده و فریادرس دیگری یافت نشود، وی فریادرسی قادر است.

شرح: «الله» (معبود) نام خاص قادر متعال و ذات مستجمع صفات کمال است که در فارسی خداوند یزدان و ایزد، مترادف آنست و از اینکه در نثر و نظم عرب قبل از اسلام با الف و لام عهد آمده است معلوم می شود قبل از اسلام نیز نام مختص پروردگار بوده است. ولی چنان که عقلها در معنای «الله» متحیر است دانشمندان نیز در اشتقاق و پیدایش این کلمه در مانده اند و ۲۵ تا ۳۰ نظریه ابراز داشته اند (تاج العروس ج ۹ ماده «اله»).

و گفته اند: اصلش اله (پرستیده شده) بر وزن کتاب بمعنی اسم مفعول بوده به قول جوهری: «لأنه مألوه ای معبود». (صحاح اللغه ج ۶: ۲۲۲۴) بنا بر این قول، معنی وصفی داشته و سپس لام تعریف بر آن داخل شده است (به قول مرحوم طبرسی آوردن «ال» تعریف بر سر آن صحیح نیست مجمع البیان ۱: ۱۹) ابتدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲

«الاله» بوده و بعد همزه الف حذف شده

و لام «ال» در لام اصلی ادغام شده «اللّه» گردیده است. و برخی گفته اند اول همزه اله حذف شده و بعد «ال» گرفته و سپس ادغام گردیده یا از «تأله الیه القلب» گرفته شده یعنی دلها به او متعلق است. یا از «وله» یعنی: اندیشه ها در او شیدایند. این اسم بر غیر خدا اطلاق نمی شود نه حقیقت و نه مجاز، حتی هیچ یک از مشرکین معبود خود را «اللّه» نگفتند بلکه «اله» گفته اند، همه اسماء خدا مسمی به این اسم میگردند ولی «اللّه» مسمی به سایر اسما نمی گردد مثلا گفته نمی شود: «اللّه» اسمی است از اسماء رحیم یا شکور.

* باب ۶- معنی واحد

* ۱- أبو هاشم جعفری گوید از امام نهم حضرت جواد علیه السلام پرسیدم مقصود از «واحد» چیست؟ فرمود: آنکه همه پدیده های جهان هستی یک زبان بر یگانگی او گواهی می دهند (و در این هیچ اختلافی ندارند).

۲- أبو مقدم از پدرش نقل کرده است که در روز جمل (پنجشنبه دهم ماه جمادی الاولی سنه سی و شش هجری مروج الذهب ۲: ۳۶۰) که آتش جنگ شعله ور شده بود، و برق شمشیرها و سرنیزه ها هر لحظه نگاه جنگجویان را به گوشه ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳

می کشید عرب بادیه نشینی برخاسته و رو به فرمانده کلّ علی علیه السلام نمود و پرسید:

ای امیر مؤمنان آیا، تو می گویی خداوند یکی است؟ راوی گفت: مردم از هر طرف بر او حمله ور شدند که: چه وقت این سخن است؟ مگر موقعیت خطیر میدان کارزار را نمی نگری! و نمی بینی که علی علیه السلام پریشان خاطر است؟! امیر المؤمنین فرمود: رهائش سازید؛ زیرا پرسش این اعرابی همان هدف اصلی ماست که بر

سر آن با اینها پیکار می کنیم. سپس فرمود: ای اعرابی، این گفته که خدا یکی است چهار گونه است. دو گونه آن بر خدا روا نیست، و دو تای دیگر شایسته خدا است، اما آن دو که روانیست عبارتند از: ۱- اگر شخصی بگوید: خدا یکی است و منظورش از جهت عدد آن (۱-۲-۳...) باشد، جایز نیست چون آنچه دومی ندارد بشمارش در نیاید مگر ندیدی آنکه گفت خدا سومی از سه موجود است کافر گردید؟ (حضرت اشاره دارد به آیه شریفه (۷۳) از سوره مائده «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ»).

۲- اگر فردی بگوید خدا یکی است و مقصودش اراده نوعی از جنس باشد، این هم درست نیست، زیرا این تشبیه و همانند کردن خدا به بشر است، و پروردگار ما بزرگتر و برتر از آن است که مثل و مانند داشته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴

و اما آن دو مورد که گفتنش مانعی ندارد: ۱- آنکه فردی بگوید خدا یکی است یعنی در میان همه چیزها مانندی ندارد، آری خدای ما این گونه است.

۲- کسی بگوید خداوند عزّ و جلّ حقیقتاً یکتاست، یعنی ذاتش مرکب نبوده و قابل قسمت به اجزاء نیست نه در عالم خیال و نه در خارج و نه در خرد، برآستی پروردگار ما چنین است.

مترجم گوید: در فرق واحد با احد گفته اند: احد شامل کلیت جنس خود می شود بر خلاف واحد که این کلیت را ندارد مثلاً اگر گفته شود: واحدی تاب مقاومت با فلان قهرمان را ندارد ممکن است گفته شود دو نفر

و یا سه نفر تاب مقاومت با او را دارند، حال اگر گفته شود احدی تاب مقاومت او را ندارد بدین معنی نیست که دو نفر یا بیشتر تاب مقاومت او را دارند، واحد که اول عدد حساب است، وقتی بمعنی وصفی آید که بگوئیم خدا واحد است یعنی دوم و سوم و ...

ندارد اما اگر گفتیم خدا احد است یعنی شریک و ترکیب در ذات و صفات ندارد.

* باب ۷- معنی الصمد

* ۱- ربیع بن مسلم گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم در پاسخ شخصی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵

که از آن جناب پرسید «الصمد» یعنی چه؟ فرمود: «صمد» آن چیز است که جوف ندارد (میان تهی نیست).

شرح: مقصود آن است که ذات مقدّس باری تعالی کامل و بی خلأ بوده و همه صفات کمال و جمال و جلال بنحو اتمّ و کامل در او هست و نیاز و کمبودی ندارد که محتاج به پر کردن آن باشد، و این معنی مصمت است که به نوشته لسان العرب («الصمد» لغه فی المصمت و هو الّذی لا جوف له و هو لا یجوز علی الله ...) و نسبت به خداوند که غنی بالذات و حیات و صفاتش ذاتی است و هیچ نیازی به غیر ندارد، ظاهر این معنا روا نیست مگر بر طبق گفته مشبّهه، زیرا تو خالی نبودن و تو پر بودن از صفات ویژه اجسام می باشد، و امام علیه السلام برای نزدیکی به ذهن

«کلم الناس علی قدر عقولهم»

فرموده است: چنان که بین مردم مشهور است که هر چیزی را که پر، و غیر قابل نفوذ باشد گویند تو خالی نیست.

۲- داود جعفری گوید:

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: - فدایت گردهم - معنی «صمد» چیست؟ فرمود: سرور والامقامی که تمامی آفریدگان برای هر چیز چه اندک و چه بسیار رو بسوی او آرند. (صمد - بمعنی مفعول و مفهوم آن قصد است بمعنی مقصود مانند قبض بمعنی مقبوض و به نوشته مجمع البحرین به نقل از یکی از بزرگان همین معنی موافق با اصول اهل لغت و مشهور بین اهل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶

لسان است و مقصود امام علیه السلام آنست که قدرتی است بدون ضعف و همه موجودات وابسته به او و قائم به ذات اویند و خود از هر گونه فعل و انفعال و وابستگی مبری است).

۳- وهب قرشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدر بزرگوارم از پدرش امام سجاد و او از پدر گرامیش حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «صمد» آن کسی است که اندرونش خالی نیست، و در انتها درجه کمال و بلندمرتبگی است، و «صمد» آن است که نه می خورد و نه می آشامد و نه می خوابد (یعنی آنکه به این قبیل صفات نیازمند نباشد) و «صمد» آن خدائی است که همواره بوده و هست و خواهد بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: محمد بن حنفیه - قدس الله روحه - در معنی «صمد» چنین می گوید: «صمد» قائم بذات خود بوده و از دیگری بی نیاز است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷

و دیگری گفته است: صمد آن کسی است که از عالم طبیعت و عناصر و موالید (که رو به زوال می روند) و تغییر و تغیر برتر است و «صمد» آن کس است که ثابت بوده

و دگرگونی در او راه ندارد.

و نیز امام باقر علیه السلام فرمود: الصمد مهتری است که تمامی مخلوقات فرمانبر اویند و بس، و دستور دهنده و نهی کننده ای ما فوق او نیست.

گوید: و از حضرت زین العابدین علیه السلام از معنی «صمد» پرسیدند فرمود:

«صمد» آن کس است که برایش همتائی نباشد، و نگهداری چیزی او را در مشقت و رنج نیندازد، هیچ چیز از وی پنهان نگردد.

و هب قریشی گوید: زید فرزند امام سجّاد علیه السلام فرمود: «صمد» خداوند مقتدری است که هر گاه خواسته باشد چیزی را پدید آورد همین که فرمان دهد:

ایجاد شو! بوجود آید (بصرف فرمان)، و صمد خداوندی است که تمامی پدیده ها را (بدون این که سابقه ای داشته باشند و بی آنکه برای ساختمان وجود آنها از ماده موجودی استفاده نماید) به قدرت خود آفریده و ضدّ یک دیگر، و به چهره هایی بر خلاف هم قرار داده، و هر نوع را جفت و همتا خلق کرده، و فقط اوست که یکتا و بدون انباز است و شکل و ترکیبی ندارد و همتا و همانندی برایش نیست.

و همان راوی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گروهی از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸

مردم فلسطین به محضر پدرم امام باقر علیه السلام شرفیاب شدند و مطالبی از آن بزرگوار پرسیدند که پاسخ دادند، سپس از مفهوم «الصّمد» (در سوره اخلاص) سؤال کردند، فرمود توضیح آن در خودش نهفته است، زیرا «الصّمد» دارای پنج حرف است و هر یک معنای خاصی دارد که دلالت بر کمال او دارد، نخستین حرفش «الف» نشانگر تحقّق ذات خداوند است و آیه شریفه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (خدا گواهی داده و می دهد که معبود بر حقی جز او نیست- آل عمران ۱۸) هم بیانگر همین معنی است. و این نکته را روشن و مشخص می نماید که ذات پروردگار به هیچ کدام از حواس پنجگانه (۱- حس شنوایی، ۲- حس بویایی، ۳- حس چشائی، ۴- حس لامسه، ۵- حس بینائی. که جمع حاسه می باشد و بمعنی قوه مدرکه است) ادراک نمی گردد. حرف دوم آن «لام» است که نمودار الهیت اوست یعنی که «الله» ذات (واجب الوجود) مستجمع همه صفات و کمالات است و غیر از او هر چه هست ممکن الوجود است و «الف و لام» آن همچنان که در صاد «الصمد» ادغام گشته اند (و صدای «الله» به صاد الصمد می خورد) نه بر زبان آشکار گردند و نه آهنگشان در گوش طنین افکند و تنها بر صفحه نوشته شده هویدا گردند، ذات پروردگار هم به سبب لطافت و دقیق بودنش از هر دیدی پنهان است و حواس بدن دسترسی ندارد. (گرچه فطرت اولیه و بی آرایش انسان بدون هیچ نام و عنوان و تشبیه و تکثیر وجود مبدأ را در می یابد ولی) هیچ زبانی قادر به تعریف وی نیست تا اوصاف او را بیان کند، و هیچ گویی توان شنیدن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹

اوصاف او را ندارد، زیرا «اله» از «وله» به معنای تحیر مشتق گردیده و تفسیرش آنست که خرد مخلوقات از پی بردن به ماهیت و کیفیت ذات مقدس او، با هر یک از حواس و یا وهم ناتوان و سرگردان است. بله، او برتر از افق اندیشه بشر که از اوهام شرک زا تیره و

تار گشته، می باشد و قوای مدرکه نیز آنچه را خدا پندارند مخلوق نفس است نه خالق نفوس، بلکه او پدید آورنده خیالات و آفریننده قوای مدرکه است. و آشکار بودن «ال» در کتابت دلالت دارد بر این که خداوند اقتدار خود را در آفریدگان خویش و جهان هستی که کتاب تکوین اویند نشان داده زیرا که آنها را بدون بکار گرفتن ماده یا ابزاری اختراع کرده و روانهای لطیف و رقیق آنان را در کالبدهای غلیظشان آمیخته است، (در عالم ظهور) اگر شخصی بخواهد بر روان خود که آشکار نیست بنگرد قادر به دیدن آن نخواهد بود همچنان که «لام الصمد» در نوشته ظاهر و هویدا می شود و در تلفظ آشکار نمی گردد و به هیچ یک از حواس پنجگانه درک نمی شود، و چون به نوشته آن بنگرد آنچه را که در گفته و گوش اثری از آن نبود به وضوح می بیند، جلوه ربوبیت و اقتدار ذات باری تعالی را هم که به سبب لطافتش حواس قابلیت درک آن را ندارند، در صفحه جهان خلقت که کتاب تکوین خداست بروشنی می توان دید و از آن به وجودش پی برد. در نتیجه هر گاه بنده ای در باره یافتن حقیقت ذات آفریدگار و چگونگی او بیندیشد، واله و سرگردان و در مه متراکمی از خیالات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰

شرک را گرفتار می شود، و اندیشه اش به نقشی دست نمی یابد که بتواند با قلم وهم و اندیشه ذات خدا را در پرده ذهن خود ترسیم نماید (و در برابر عدسی چشم خود قرارش دهد) زیرا او پدید آورنده شکلهاست (حتی همان صورتی را که از او در نظر

بگیرد) بلکه باید تلسکوپ اندیشه خود را بر روی صفحه جهان خلقت بیندازد و در کیفیت و شگفتیهای آفرینش تفکر نماید و از خود پرسد که آفریننده آنها کیست؟ مسلماً برایش ثابت می شود که خدا آنها را پدید آورده و روانشان را در کالبد آنان آمیخته است.

اما «صاد» صدق خداوند است، یعنی گفتارش راست و درست، و نویدها و بیم هایش بی تخلف بوده، و به بندگان فرمان داده است که حقیقتاً پیرو صدق و درستکاری باشند نه از روی ریا و خدعه، «ص» نشانه آنست که در دادگاه روز جزا، رأی نهائی در باره پاداش و کیفر کردارشان بدرستی و عدالت صادر خواهد شد.

امّیا «میم» دلیل بر ملک و سلطنت اوست، و اینکه وی زمامدار بر حقّی می باشد که همواره بوده و هست و خواهد بود، و حکومتش زوال ناپذیر است.

و «دال» بیانگر دوام و پایداری حکومت و ملک اوست و خود جاودانه است، و هستی او برتر از آنست که دستخوش تغییرات عالم هستی و فنا گردد، هرگز، بلکه او هستی بخش تمام عالم خلقت است و هر جاننداری به سبب هستی بخش بودن اوست که زنده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱

مصنّف گوید: روایت مفصّل است و من تمامی آن را در کتاب التّوحید (صفحه ۷۸) نقل کرده ام.

*** باب ۸- معنی این فرموده ائمه «ع» که: خدا شیء است**

* ۱- هشام بن حکم گوید: حضرت صادق علیه السلام در پاسخ ملحد بی دینی که از آن بزرگوار پرسید خدا چیست؟ فرمود: خدا چیز است، ولی ناساز با همه چیز، گفته ام او چیز است که نفس ثابت کردن آن، مفهومی برای او خواهد بود (اعتراف به وجود اوست). و به اصل مفهوم چیز، اما

نه جسم است (که قسمتی از فضا را اشغال نماید) و نه شکل و صورت که دیده شود. (در کتاب توحید نیز از این مقدار بیشتر نقل نشده، اما در اصول کافی جلد ۱ ص ۱۰۹ حدیث ۲۲۱ مفصل است).

۲- محمّد بن عیسی از شخصی که نامش را برده مرفوعاً از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که شخصی از آن جناب پرسید: آیا شایسته است گفته شود: خدا چیز است؟ فرمود: آری، ولی چیزی که او را از دو مرز خارج نماید، یکی اینکه از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲

حدّ مهمل گذاردن عقیده بخدا، (چون همین که گفتی خدا چیز است اعتراف به وجود او نموده ای و با همین اندازه از مرز کفر در آمده ای) و دیگر آنکه از حدّ تشبیه و همانند ساختن خدا به مخلوق پرهیزی و بدانی که خدا چیزی است بی نظیر.

* باب ۹- معنی سبحان الله

* ۱- هشام فرزند عبد الملک گوید: از امام صادق علیه السلام معنای «سبحان الله» را جویا شدم. فرمود: ننگ و نفرت داشتن و منزّه دانستن خداوند است از هر چه که موجب نقص و عیب می گردد.

مترجم گوید: «سبحان» مصدر است به معنی امر به تنزیه و پاک دانستن خدای تعالی، و به معنی تعجب و تعظیم هم هست مانند آیه شریفه «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (به نوشته مجمع البحرین: ۱۸۶) «و قد سئل ما تفسیر سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ أَنْفَهَ أَي تَعَجَّبَ».

۲- هشام جوالیقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳

فرموده خدای - عزّ و جلّ - «سُبْحَانَ اللَّهِ» (منزّه می شمارم خدای را، نه مرتبه در قرآن آمده است. مترجم)

جویا شدم، فرمود: پاک و بی آلایش دانستن خداست از هر عیب و بدی و زشتی.

۳- یزید بن اصمّ گوید: در دوران حکومت عمر، مردی از او پرسید:

تفسیر «سُبْحَانَ اللَّهِ» چیست؟ عمر در حالی که اشاره به دیواری می کرد گفت:

مردی در این نخلستان است که در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه مطلبی از پیامبر سؤال می کرد حضرت به او می آموخت و زمانی که ایشان ساکت می شدند او آغاز سخن می کرد (برو و از او پرس)، مرد وارد نخلستان شد دید علی بن ابی طالب علیه السلام آنجاست عرض کرد: ای ابو الحسن تفسیر «سُبْحَانَ اللَّهِ» چیست؟ حضرت فرمود: بزرگداشتن عزت و شکوه خداوند، بزرگ و پاک دانستن او از هر آلالشی که مشرکین به ساحت مقدّسش نسبت دهند، لذا هر وقت بنده ای این کلمه را بگوید همه فرشتگان برای او طلب رحمت نمایند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴

* باب ۱۰- معنی توحید و عدل

* ۱- عیسی بن جعفر از پدران خود از عمر بن علی علیه السلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود «توحید» یعنی قائل بودن به اینکه خداوند درون و بیرونی ندارد، بسیط است، ظاهرش در باطن او و باطنش در ظاهر اوست. ظاهرش دارای وصفی است که دیده محدود ما قدرت مشاهده وجود نامتناهی او را ندارد و باطنش پدیده ای است که پنهان نیست، در هر کجا می توان او را یافت، و هیچ کجا حتّی به اندازه چشم بهم زدنی (یک لحظه) از او تهی نیست، همه جا هست بدون آنکه مرز و نهایی داشته باشد، و

دور از دیده است در حالی که ناپدید نگشته است.

۲- أبو أحمد زاهد سمرقندی به سندی که به امام صادق علیه السلام می رسد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵

نقل کرده: مردی از آن حضرت پرسید: مسلّم است که بنیان دینداری بر توحید و عدل نهاده شده است و دامنه علم آن بسیار گسترده است و هر خردمندی ناگزیر باید آن را یاد بگیرد، خواهش می کنم شما به نحوی آن را بفهمائید که فهمش آسان باشد، و بتوان آن را در سینه نگهداشت. فرمود: امّا توحید، آنست که آنچه بر تو (که ممکن الوجودی) رواست، بر پروردگارت (که به تعبیر قرآن غنی بالذات و به تعبیر حکما واجب الوجود است) نپسندی و روا مداری. و اما عدل آنست که کارهائی را که خداوند تو را برای ارتکاب آنها سرزنش نموده است به او نسبت ندهی.

باب ۱۱- معنی الله اکبر

۱- جمیع بن عمیر گوید: حضرت صادق علیه السلام از من پرسید: به نظر تو معنای «الله اکبر» چیست؟ گفتم: یعنی پروردگار بزرگتر از همه چیز است.

فرمود: مگر در آنجا چیزی وجود داشت که خدا بزرگتر از آن باشد. عرض کردم:

پس بفهمائید معنی «الله اکبر» چیست؟ فرمود: یعنی «الله» بزرگتر از آن است که بتوان او را وصف کرد. (حقیقت وجود او نامحدود است و درک و بیان انسان محدود، پس حقیقتی که در وهم نیاید چگونه در بیان آید؟ و دیگر آنکه موصوف

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶

گواهی می دهد که ذاتش غیر از صفت است).

۲- ابن محبوب از فردی از امام ششم علیه السلام روایت کرده: شخصی در محضر آن جناب گفت: «الله اکبر» حضرت فرمود:

و خدا از چه بزرگتر است؟

پاسخ داد: از همه چیز، امام فرمود: تو مرزی برای او ساختی و او را محدود ساختی.

عرض کرد: پس چگونه بگوییم؟ فرمود: بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» یعنی پروردگار بزرگتر از آنست که وصف گردد.

شرح: گفته اند: «اللَّهُ أَكْبَرُ» و لو اینکه به صیغه أفعال تفضیل آمده ولی به معنای «کبیر» است و أفعال به جای فعلیل گذارده شده که صفت مشبه است بنا بر این معنایش می شود خداوند ذاتا بسیار بزرگ است، و کلمه ای است که شگفت زده شده هنگام الزام خصم آن را بر زبان می راند، (مجمع البحرین: ص ۳۰۹ س ۲۳) و ظاهرا امام علیه السلام در صدد ردّ قول نحویین است که گفته اند: اصلش «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» بوده و به جهت وضوح معنایش حذف گردیده است.

باب ۱۲ - معنای اوّل و آخر

میمون البان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ کسی که از تفسیر فرموده خداوند هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (اوست ابتدا و پایان)، (در سوره حدید آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷

۳) پرسید، فرمود: خداوند نخستینی است که قبل از او اوّل نبوده، و آغازی بر او مقدم نبوده (از چیزی قبل از خود بوجود نیامده) است و پایانی است که انتها بودنش از جهت ختم نیست، آن گونه که از صفت آفریدگان بنظر می آید (چنان که گویند: فلانی آخرین فرزند فلان است از حیث اینکه دیگر بعد از او فرزندی نداشته است) و لکن خدا قدیم اوّل (دیرینه ای است که هیچ چیز قبل از او نبوده و هیچ چیز بر او پیشی نگرفته بود.) و آخری است جاودانه و زوال ناپذیر که همیشه بوده

و هست و خواهد بود، بدون ابتدا و انتها، پدید آمدن بر او وارد نیست، از حالی به حال دیگر نگردد، و آفریننده همه چیز است.

باب ۱۳- تفسیر کلماتی که در قرآن مجید و روایات راجع به یگانگی خداوند آمده است

۱- أبو حمزه گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم «وجه» در فرموده خدای تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (همه چیز تباه شونده است مگر ذات مقدس خدا که جاودانه است. قصص ۲۸: ۸۸) چه معنایی دارد؟ فرمود: هر چیزی زوال پذیر است و تنها وجه آن باقی می ماند و خداوند بزرگتر از آنست که بگوئیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸

وجه دارد (چون وجه یعنی صورت و فقط در اجسام قابل تصور است اما آنچه جسم نیست مانند روح یا نور که قابل رؤیت و جسم نیستند دارای وجه و صورت هم نمی باشند بلکه همه آن وجه و صورت است. مترجم) ولی مقصود از آن این است که هر چیزی نابود می شود مگر دین خدا و دستوری که از آن بدست می آید.

(بنا بر این باید گفت هیچ حرکتی به مقصد نمی رسد مگر آنچه هدفش به سمت اوست. زیرا فرمان او در جهت حرکت بسویش در نهاد هستی نهفته است، و چنین کرداری هرگز از بین نمی رود. مترجم) ۲- صالح بن سهل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

منظور از «وجه» در آیه شریفه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ما هستیم.

۳- علی بن حسن فضال از پدرش نقل کرده است که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: تفسیر قول خداوند عز و جلّ که فرموده: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ یعنی آگاه باشید چنین نیست (ردع است از آنچه را در آیه

جلوتر نفی کرد) محققاً آنها از خدایشان در این روز پوشیده شده و در پرده اند (مطففین: ۱۵) چیست؟ فرمود: نمی توان گفت که خدا در جایی قرار می گیرد که بندگانش قادر به دیدن او نیستند بلکه مقصود آنست که به واسطه کردار ناپسند خود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹

از پاداش پروردگارشان بی بهره می مانند.

و از آن حضرت راجع به این آیه پرسیدم: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صِفًّا صِفًّا (و بیاید امر پروردگار تو یعنی ظاهر گردد نشانه های قدرت و آثار سطوت خداوند، و فرشتگان در عرصه محشر بر حسب مراتب صف به صف می آیند- فجر: ۲۴) فرمود: نمی توان به خداوند نسبت آمدن و رفتن داد او برتر است از انتقال و جابجا شدن. (انتقال از لوازم کائنات بوده و ذات خداوند، خالق آنها و برتر از آنهاست) مقصود آنست که روز قیامت در حالی که فرشتگان (هر آسمانی صف جداگانه ای تشکیل داده اند) نازل می شوند، امر فرمان و قضای بی چون و چرای پروردگار فرا می رسد. و از آیه شریفه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ (آیا انتظار آن دارند که خدا با ملائکه در پرده های ابر بر آنها نازل شود؟- بقره: ۲۱۰) امام رضا علیه السلام فرمود: (آنها که در دنیا در پی شیطان گام برداشتند) جز این انتظار دارند که خداوند فرشتگان را در پوششی از ابر فرستد، و اصلاً آیه به این معنی نازل شده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ.

و از معنای این چند آیه پرسیدم که خداوند عزّ و جلّ فرموده: سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ (جزا دهد خدا ایشان را بر نیشخند

و تمسخرشان - توبه: ۷۹ و از آیه اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ (و خداوند آنها را به استهزا گرفته است - بقره: ۱۵) و همچنین از آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰

وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ (آنان مکر نمودند و خداوند کیفر مکرشان را به ایشان رسانید - آل عمران: ۵۴). همین طور از آیه يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ (منافقین به خدا نیرنگ می زنند و خدا هم جزا دهنده نیرنگ آنان است - نساء: ۱۴۱) فرمود:

خداوند تبارک و تعالی ریشخند نمی کند و کسی را دست نمی اندازد، فریب نمی دهد، و نیرنگ نمی زند، و لکن خدا آنان را به کیفر مسخره کردن و بر دیگران خندیدن، جزای دغلبازی و حقه بازی کردن را می دهد. (تا از طرفی به عدل خود رفتار کرده باشد و از سوئی به داد بیچارگانی که در حقیقت مکر شده است رسیده باشد و نام این نوع جزا مکر است) خداوند والاتر است از نسبتهای ناروا که ستمگران به او می دهند، چنان برتری که اندیشه بشر از درکش عاجز است. (چه آن کس که دست به حيله می زند از دیگران ترس و واهمه دارد و خدا هرگز چنین نیست).

۴- محمّد بن عیسی گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام در باره فرموده خداوند عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (و در روز قیامت، همه زمین تحت سلطه اقتدار او و تمامی آسمانها پیچیده شده بدست اوست - زمر: ۶۷) سؤال کردم: فرمود: خدای تبارک و تعالی با

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱

این تعبیر کسانی را که او را به مخلوقاتش تشبیه کردند سرزنش کرده مگر نمی بینی که

در ابتدای همین آیه فرموده است: **وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً ...** (و چنان که شایسته خداست عظمت او را نشناختند) زیرا آنها چنین گفته اند: و زمین را در چنگ خود می گیرد و آسمان در دست او پیچیده می گردد (مانند کاغذی آن را لوله می کند- مگر خدا مانند بشر دست دارد؟- پناه می بریم به او) در جای دیگر فرموده است: **وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ** [آیات قبل خطاب به اهل کتاب است] (و جهودان خدا را نشناختند چنان که حق شناخت او بود، زیرا گفتند که خدا بر هیچ آدمی چیزی بصورت وحی نفرستاد- انعام: ۹۱) و در پایان آیه خدای بزرگ خود را از آلائش به این نسبت‌های ناروا (چنگ و دست داشتن) پاک و منزّه دانسته و فرموده است:

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (آن خدای پاک و برتر است از گفته مشرکین).

۵- قاسم بن مسلم به نقل از برادرش عبد العزیز گوید: از حضرت رضا علیه السلام در باره قول خداوند پرسیدم: **نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ** (فرمانبرداری از خدا و یاد او را ترک کردند پس خدا آنها را به حال خویش گذارد و فضل و لطف خود را از آنان بر گرفت) فرمود: خداوند تبارک و تعالی نه فراموش می کند و نه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲

سهو، این دو از ویژگی مخلوق می باشد که دچار فراموشی می گردند، مگر نشنیده ای که در این آیه می فرماید: **وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** (پروردگار تو فراموشکار نیست و نبوده و نخواهد بود- مریم: ۶۵). خدا کسی را از یاد نمی برد، اما کیفر

شخصی که او را فراموش نماید و از روز قیامت غفلت ورزد را بدین گونه می دهد که خودشان را از یاد می برند، چنانچه در این آیه می فرماید: نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ اُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ (و مباحثید ای مؤمنان همچون اشخاصی که از یاد بردند خدا را و به احکام او عمل نکردند در نتیجه پروردگار فراموش گردانید برایشان نفسهای خودشان را، آن گروه همانهاییند که فسوق و عصیان را به آخرین درجه رسانده اند- حشر: ۱۹). و در جای دیگر می فرماید: فَالْيَوْمَ نُنَسِّاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا يَعْنِي: ما در روز قیامت رهایشان می سازیم و آنها را به خودشان وامی گذاریم چنان که آنها مهیا بودن برای چنین روزی را از خاطر بردند، امروز کیفر این غفلت را به آنها می دهیم.

۶- عباس به هلال گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم در باره خداوند اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (پروردگار نور آسمانها و زمین است- نور: ۳۵)؟

فرمود: یعنی خداوند راهنمائی کننده اهل آسمانها و هدایت کننده مأوی گزیدگان زمین است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳

و در روایت برقی بجای «هاد» هدی بلفظ مصدر یا ماضی آمده که معنایش می شود خدا هدایت کرده است اهل آسمانها و زمین را (در اصول کافی ج ۱: ۱۵۶ خ ۴ این جمله را پیوست با همان حدیث جلوتر به کلمه فقال نقل کرده است مترجم).

۷- فضیل بن یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چیست؟ فرمود: بلی خداوند عز و جل فروغ آسمانها و زمین است (همچنان که ساکنین آسمان ها و زمین برای از هم نپاشیدن نظم اجتماعیشان محتاج به راهنمایند خود

آسمانها و زمین هم به راهنمایی نیاز دارند اگر خدا اجرام و کرات آسمانی و زمین را با جاذبه ها و فعل و انفعالیهای خاصی که برایشان قرار داده رهبری نکند همه از مدار خارج گشته و نابود می شوند).

پرسیدم: مقصود از مَثَلُ نُورِهِ صفت نوری که منسوب به پروردگار است چیست؟ فرمود: حضرت مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است. گفتم: کَمِشْكَاةٍ (چراغدان یا ستونی که چراغ را بر روی آن می نهادند و محفظه ای بود برای چراغ در برابر حمله باد و طوفان، و بیشتر در دیوار ایجاد می شد و نور چراغ را مانند نور افکن متمرکز و منعکس می نمود) چیست؟ فرمود: سینه پر فروغ حضرت مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است. عرض کردم: فِيهَا مِصْبَاحٌ (که چراغی در آن باشد) چه معنایی دارد؟ فرمود: نور دانش، منظور نبوت است که در سینه اوست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴

گفتم الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ (آن چراغ افروخته در میان یک حباب صاف شیشه ای) چیست؟ فرمود: علم پیغمبر اکرم در قلب حضرت علی علیه السلام است. گفتم: کَأَنَّهَا، فرمود: چرا با ضمیر تأنیث خواندی؟ عرض کردم: فدایت شوم، پس چگونه بخوانم؟ فرمود: کَأَنَّهُ (نظر به تأویل الزجاجه به قلب حضرت علی علیه السلام كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ (آن جنب همانند اختری پرتو افشان است).

عرض کردم: يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ (برافروخته شده از روغن درخت بسیار نافع زیتون نه در جانب خاور و نه در طرف باختر است با این وصف درخشش آن شرق و غرب جهان را فرا گرفته است) یعنی چه؟ فرمود: مقصود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

نه یهودی و نه مسیحی. عرض کردم: يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ (آن روغن زیتون به اندازه ای شفاف است که اگر آتشی هم به آن نرسد خود بخود پرتو افشان باشد) چه مفهومی دارد؟ فرمود: نزدیک است که دانشی از دهان عالم خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیرون آید پیش از آنکه در باره آن سخن بگوید.

سؤال کردم: نُورٌ عَلَى نُورٍ (نوری است بر فراز نور دیگر) چیست؟ فرمود:

امامی است پس از امام دیگر.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵

۸- محمّد بن مسلم گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: معنای «ید» در فرموده خداوند: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيْ (ای شیطان چه چیز تو را از سجده کردن به آنکه من او را بخودی خود آفریدم، منع کرد؟ ص: ۷۵).

فرمود: «ید» که (در زبان فارسی به معنای دست می باشد) در لغت عرب به معنای نیرومندی و برکت آمده است، چنانچه فرموده است. وَ اذْكَرْ عِبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِي (و به یاد آور بنده ما داود را که نیرومند بود- ص: ۱۷).

و در آیه دیگر فرموده: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ (آسمان بلند را با قدرت خود افراشتیم- الذاریات: ۴۷) در اینجا نیز یعنی: به قدرت و نیرومندی. و در آیه دیگر فرموده است: وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (و بنور قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانید- المجادله: ۲۲) و می گویند (و برای فلان کس نزد من دستی سپید است) معنی نعمت و برکت را می رساند.

۹- حسن خزاز از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت پیغمبر اکرم صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُجْزَةٌ (دامن) خدا را می گیرد و ما حِجْزَةٌ پیامبر خود را و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶

پیروان ما حِجْزَةٌ ما را می گیرند، سپس فرمود: آن حِجْزَةٌ نور جلال خداست.

۱۰- محمد بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: بی تردید خداوند عزّ و جلّ مخلوقاتِ خاصّ خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند، پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی، و مورد اعتماد اویند بر آنچه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی، یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن، پس به سبب ایشان گناهان را می زداید، و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می کند، و به برکت آنان نعمت ارزانی می دارد، و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می سازد، و جان را از تن زنده بیرون می برد، و بتوسّیّت آنان آفریدگان خود را می آزمایشد، و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می گذارد.

عرض کردم: فدایت شوم- آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص (پیامبر).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷

۱۱- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم «روحی» که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (و از روح خود در او دمیدم- حجر ۱۵: ۲۹) چیست؟ فرمود: روحی بود که خداوند آن را انتخاب کرده، و آفریده بود، و به خویش نسبتش

داده و آن را بر تمامی روحها برتری و فضیلت داده، پس از آن فرمان داد که وارد کلبه آدم شود پس جزئی از آن در آدم علیه السلام دمیده شد.

۱۲- محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم خداوند که فرموده است: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد دارای حرکت و جنبش است، و بدین سبب گوهر اشیاء روح نامیده شده که نامش از ریح اقتباس گردیده است. (ریح و روح هر دو از مصدر روح گرفته شده اند که در اثر اختلاف درجه حرارت و بهم خوردن تساوی وزن مخصوص در نقاط مختلف کره زمین پدید می آید، و روح در سرعت حرکت در تمامی اجزا بدن و جریان آثار آن در درون همه اعضا و اضلاع آن مانند جریان باد است در اجزای عالم بدین جهت که ارواح از جهت لفظ و معنی همجنس ریح (باد) هستند روح نامیده شده اند) و خداوند تبارک و تعالی آن را به خود نسبت داده چون آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸

(نفس ناطقه) را بر بقیه ارواح (روح حیوانی و روح نباتی ...) ممتاز ساخته است، همچنان که او از بین تمامی خانه ها یک خانه را برگزیده و فرموده است: خانه من، و نسبت به یک پیغمبر از میان همه پیامبران فرموده است: خلیل من (ابراهیم)، و مانند اینها ... و تمامی اینها آفریده شده و ساخته و پرداخته شده و پدید آمده اوست. آنها را پرورش داده و امور آنان را بطور کامل مهیا ساخته است.

۱۳- عبد الکریم بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت

نموده است که در باره این آیه: فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فرمود: یعنی از نیروی خودم.

۱۴- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانیهایش چنین فرمود: منم راهنمای مردم، من کسی هستم که راه (حق) را یافته ام، منم پدر یتیمان و تهیدستان، سرپرست بیوه زنان، پناهگاه درماندگان و دژ نفوذ ناپذیر هراس داران، منم کاروان سالار مؤمنانی که [بسوی بهشت در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹

حرکتند] رشته استوار خدایم، و محکمترین دستاویز (توسل) به خدا، و کلمه تقوی و چشم بیدار خداوند و زبان راست و حق و دست اویم، منم معنای جنب خدا که در آیه أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبِيَ رَبِّي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ (هنگام مشاهده عذاب یکی از شما بخود آید و فریاد برآورد که ای وای و صد افسوس بر من که امر خداوند را اطاعت نکردم- زمر ۳۹: ۵۶). دست گشوده مهربان خدا بر سر بندگان می باشم، منم باب «حطه» (کلمه استغفار بنی اسرائیل بود یعنی گناهان مرا از من بریز و مرا بیامرز). هر که مرا شناخت و حق مرا دانست، به حقیقت، پروردگار خود را شناخته است، زیرا من در زمین قائم مقام پیغمبر او، و برهان خدا بر مخلوقش هستم، این ادعا را کسی رد نمی نماید مگر آنکه خدا و پیغمبرش را نپذیرفته باشد.

۱۵- اسحاق بن عمّار از شخصی که این روایت را از او شنیده بود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (یهودیان گفتند: دست

خدا بسته شده است- مائده: ۶۴) چنین فرمود: مقصودشان آن نبوده که خدا دست دارد و آن بسته شده ولی می پنداشتند: خداوند کار آفرینش مخلوق را به پایان رسانده و هر چه بر وفق حکمت بود بر آنها قضای حتمی نموده، دیگر چیزی کم و زیاد نمی کند و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰

هیچ گونه دگرگونی در جهان ایجاد نخواهد کرد، و خداوند برای تکذیب گفته آنان در دنباله آیه فرموده است: *غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ...* (بسته باد دستهای ایشان، نفرین و لعنت بر آنان باد بر آنچه گفتند که هر دو دست قدرت و رحمت خدای گشاده است) (آوردن «یاده» بلفظ تشبیه برای مبالغه است در ردّ سخن ایشان) مگر قول خدای بزرگ را نشنیده ای که می فرماید: *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* (خداوند هر چه خواهد از بین می برد و هر چه را خواهد بجای خود نگه می دارد و اصل کتاب آفرینش مشیت اوست- رعد: ۳۹).

۱۶- هشام بن ابراهیم مشرقی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام روایت کرده و گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «*بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ*» با دستم به دستان آن حضرت اشاره کردم و گفتم: آیا خدا دو دست این گونه دارد؟ فرمود: نه! اگر چنین می بود، آفریده شده بود نه آفریدگار.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱

باب ۱۴- معنی شادمانی و خشم خدا

۱- حمزه بن ربیع گوید: شخصی برایم گفت: در انجمنی در محضر امام باقر علیه السلام حضور داشتم که عمرو بن عبید وارد شده عرض کرد: فدایت کردم- خداوند که فرموده: *وَ مَنْ يَحْلِلْ*

عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (خشم من بر هر کس فرود آید به یقین خوار و تباه خواهد شد- طه: ۸۱) مراد از غضب در این آیه چیست؟

فرمود: ای عمرو سزای گناه و کار بد کسی را دادن است، زیرا بدون شک هر کس بگوید خدا بواسطه خشم گرفتن دگرگون گشته یعنی از حالتی به حالت دیگر در می آید، او را به صفت و خوی آفریده شدگان تعریف کرده است که متغیر می شوند، در صورتی که خداوند را نه چیزی برآشفته می سازد و نه چیزی خوشحال می نماید.

۲- احمد بن ابی عبد الله از پدرش مرفوعاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه:
فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ (چون

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲

فرعون و دار و دسته اش ما را به خشم آوردند سرانجام از ایشان انتقام گرفتیم- غرقشان کردیم و بحر احمر را که کانون قدرت و مایه زندگیشان بحساب می آمد عامل نابودی و گورستان آنها ساختیم- زخرف: ۵۵) فرمود: خشم و اندوه خدا مانند خشم ما نمی باشد (که هیجانی است درونی و فرد را به کینه توزی و انتقام وامی دارد و اگر نسبت به زبردستان باشد بصورت برآشفستگی و هر گاه به بالاتر از خود باشد به شکل حزن و اندوه جلوه گر می شود، و در باره پروردگار مفهومی ندارد) بلکه خداوند دوستان شایسته ای مخصوص خود آفریده است که در مقابل سرکشی بندگان، محزون و برآشفته و یا خشنود می گردند، آنان انسانهایی عاقبت اندیش و چاره جویند که خداوند خوشنودی آنان را موجب شادمانی خود و خشم توأم با اندوه ایشان را خشم و اندوه خود می داند زیرا پروردگار،

ایشان (پیامبران و ائمه علیهم السلام) را برای دعوت مردم بسوی خدا فرستاده که راه خداپرستی را به آنها نشان دهند، بدین جهت به چنان مرتبه بلندی دست یافته اند که خشم و خرسندی آنها با رضا و غضب خدا یکی گردیده، و در این آیه منظور خدا آن نیست که خشم و اندوه به آن معنا که بین بندگانش معروف است به او دست می دهد. مؤید آنچه گفته شد فرموده خداوند (در حدیث قدسی) است که: هر کس به یکی از دوستان خوب من اهانت کند با من دشمنی ورزیده است.

و همچنین فرموده است: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (هر کس پیامبر را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است - نساء: ۸۰) و باز فرموده است:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (مؤمنانی که با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کرده اند - فتح: ۱۰) و همه اینها و ماندش همان گونه است که برایت گفتم، و همین طور است رضا و غضب، و حالت‌های دیگر که همانند آنها است و بر خدا روا نباشد، و اگر چنین باشد که به آفریننده و هستی بخش، خشم و اندوه و دلتنگی برسد در حالی که خودش آنها را پدید آورده است، هر آینه روا باشد کسی بگوید: زمانی هم او نابود خواهد شد زیرا وارد شدن دلتنگی و خشم بر وی نشانه آن است که دچار دگرگونی مزاجی شده است و هر گاه تغییر پذیر باشد، ناگزیر تباه خواهد شد، و اگر چنین باشد آفریننده و آفریده تفاوتی با یک دیگر ندارند، حال آنکه خداوند از این اعتقادات

و نسبت های پوچ بسی برتر و والاتر است. اوست که موجودات را آفریده است بدون آنکه نیازی به آنها داشته باشد، پس هر گاه آفرینش برای نیاز نباشد باید حدّ و چون و چرا و چگونگی در مورد ساحت مقدّسش را محال و ممنوع دانست- ان شاء الله- عقل خود را بکار انداز و به این مطالب بیندیش.

۳- هشام بن حکم گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا خداوند هم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۴

دارای خشنودی و خشم است؟ فرمود: آری، ولی نه آن گونه که آفریدگان خشمگین و یا خوشحال می گردند چون شادمانی و بر آشفتگی یک حالتی است درونی که بر اعمال و رفتار شخص اثر می گذارد.

بشر آفریده ای تو خالی و تشکیل شده از عناصری است که یک دیگر را نفی می کنند، یا از ذات و صفت ترکیب گردیده، پیش آمدها و حوادث روی او اثر می گذارند، وقتی خوشنودی و خشم که از کیفیتهای نفسانی است به او راه پیدا می کنند او را از حالتی به حالت دیگر می برند. ولی در پروردگار هیچ چیز اثر نمی گذارد چون یکتا و یگانه واقعی است که در وجود منقسم نمی شود و ماده و صورت ندارد (و ماهیت او عین وجود اوست) بنا بر این خوشنودی خدا عبارت است از اراده ثواب، و خشمش همان اراده مجازات می باشد بدون اینکه حالتی به او دست دهد که او را به هیجان آورد تا از حالی به حال دیگر بر گردد، زیرا که این تغییر از ویژگیهای آفریدگان است که ناتوان و نیازمندند و او (خداوند) نیرومند مقتدری است که هیچ گونه احتیاجی به آنچه آفریده

است ندارد، و تمامی مخلوقاتش محتاج اویند، محققا آفرینش و اختراع اشیاء به دلیل داشتن نیازی نبوده که به وسیله آنها برطرف گردد، و علتی نیز نداشته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۵

باب ۱۵- معنی هدی، ضلال، توفیق، خذلان

۱- عبد الله هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در فرموده خداوند عز و جلّ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْتَدًّا (هر کسی را خدا راهنمایی کند هدایت شده است و کسی را که پروردگار بحال خود رهایش کند هرگز سرپرست و ارشادکننده ای برای او نخواهی یافت- کهف:

۱۷) منظور از هدایت و ضلالت چیست؟ فرمود: روز قیامت پروردگار ظالمین را از خانه کرامت خود (بهشت) ناکام می سازد و مؤمنان و نیکان را بسوی بهشت خود راهنمایی کرده و داخل می کند، چنان که خود فرموده است: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (ولی افراد ستمگر را بخودشان وامی گذارد و پروردگار هر کاری را بخواهد انجام می دهد- ابراهیم: ۲۷).

و همچنین فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (ولی کسانی که ایمان آورده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۶

نیکوکار شدند خداوند آنان را به سبب همان ایمانشان به راه بهشت و طریق سعادت راهنمایی می کند تا از بوستانهای بهشتی که نهرها از جلو جایگاهشان روان خواهد بود متنعم گردند- یونس: ۹).

راوی گوید: عرض کردم مراد از «توفیق» در کتاب خداوند عز و جلّ:

وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ (و برای من در اصلاح کارها یا رسیدن به سر منزل ثواب و صلاح توفیقی نیست مگر به هدایت خداوند- هود: ۸۸).

و همچنین «خذلان» در آیه شریفه **إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ** (اگر خداوند شما را یاری دهد «مانند جنگ بدر» پس هیچ کس بر شما چیره نگردد، و اگر شما را به حال خود گذارد «همچون جنگ احد» بعد از آن کیست که شما را یاری دهد- آل عمران: ۱۶) چیست؟

فرمود: هر گاه بنده ای عمل شایسته ای را که خدا به او دستور داده انجام داد، این کردارش مناسب و موافق با فرمان خدا است که به او بنده موفّق گویند. و هر گاه بخواهد مرتکب گناهی شود پروردگار مانعی میان بنده و آن معصیت ایجاد می فرماید که در نتیجه، آن را انجام نمی دهد، که ترک آن معصیت به کمک و مدد خدای تعالی بوده است و اگر میان او و گناه را واگذارد و حایلی ایجاد نکند، و بنده مرتکب آن گناه گردد، خداوند عزّ و جلّ یاری اش نکرده و موفّقش نگردانده و در نتیجه او را درمانده و بیچاره ساخته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۷

باب ۱۶- معنی لا حول و لا قوه الا بالله

۱- جابر بن یزید جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم معنای «لا حول و لا قوه الا بالله...» (هیچ حرکت و نیروئی نیست مگر به یاری پروردگار) چیست؟

فرمود: نیست توان روی گردانیدن از معصیت پروردگار جز آنکه او مدد فرماید، و وجود ندارد هیچ نیرویی بر فرمانبرداری از خدای تعالی مگر آنکه پروردگار خود یاری فرماید.

باب ۱۷- حروف مقطعه ای که در آغاز بعضی از سوره های قرآن آمده است

۱- سفیان ثوری گوید: به جعفر بن محمد عرض کردم: یا ابن رسول الله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۸

معنای فرموده خداوند چیست؟ آنجا که می گوید:

الم و المص و الر و المر و کهیص و طه و طس و طسم و یس و ص و حم و حمسق و ق و ن؟

فرمود: أمّا «الم- الف، لام، میم» در ابتدای سوره بقره، یعنی منم پروردگار زمامدار، و در آغاز سوره آل عمران «المص» یعنی منم خداوند شریف و عطابخش بدون استحقاق و «المص- الف، ل، م، ص» منم خداوند فرمانروا و راستگو.

و «الر- الف، لام، را» یعنی منم پروردگار مهربان و روزی رسان همه.

و «المر- الف، لام، میم، را» یعنی منم خداوندی که میمیراند و زنده می کند و بسیار روزی رساننده به همه است.

و «کهیصص - ک، ها، یا، عین، صاد-» یعنی منم کفایت کننده مهمّات تمامی مخلوق بگونه ای که به دیگران پناه نبرند و منم راهنما (هادی) بر مراد خود با عقلها و بطور الهام. و منم ولیّ (اولی) به تصرّف همه هستی، و اولی به نفس انسان از خود او و عالم (دانای) بالذّات که مّطلع بر ضمائر پنهانی است، و منم صادق (وفاکننده) به عهد و پیمان.

«طه - طا، ها-» نیز یکی از نامهای پیغمبر صلیّ

اللَّهُ عليه و آله است و معنایش این است که: ای جوینده حق و راهنمایی کننده بسوی آن! قرآن را بر تو نفرستادیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۹

که در زحمت بیفتی بلکه بر تو فرستادیم که به وسیله آن به هدف رسیده کامیاب گردی) و «طس - طا، سین -» یعنی: منم جوینده شنوا.

و «طسم - طا، سین، میم -» یعنی منم طالب شنونده، آغازگر آفرینش، بدون نیاز به آفریده شده، آغازکننده بدون وسائل و وسائط، منم (معید) باز گرداننده.

و «یس - یا، سین -» نامی از نامهای پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و معنایش این است: ای شنونده وحی و قرآن.

و «ص - صاد -» نام چشمه ای است که از عرش می جوشد، همان چشمه ای که پیغمبر در معراج از آب آن وضو ساخت و جبرئیل هر روز یک بار در آن غوطه ور می گردد، و پس از بیرون آمدن از آن بالهای خود را حرکت می دهد، هیچ قطره ای از آن بالها نمی چکد مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی فرشته ای از آن می آفریند که تا روز رستاخیز او را تسبیح و تقدیس کند و خدا را بزرگ دانسته و ستایش نماید.

و «حم - حاء - میم -» حمید یعنی ستوده شده و پسندیده و مستحق حمد بسبب افعال مستحسنة، نقیض ذمّ و مرادف شکر است، به اعتبار مورد. و مجید یعنی شریف و بزرگوار.

«جمعسق - حاء، میم، عین، سین، قاف -» یعنی بردبار، دهنده دانش،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۰

دانا، شنوا، قدرتمند، و برومند.

«ق - قاف -» کوهی است که تمامی زمین را فرا گرفته و رنگ تیره آسمان به جهت آن است و به سبب آن خداوند کره زمین را نگهداری کرده است تا

و «ن-نون-» رودی (نهری) در بهشت است که خداوند آن را فرمود:

بسته شو! پس مرگب گردید و سپس به قلم فرمود: [بنویس] بلافاصله، قلم در لوح محفوظ، آن چه تا کنون بوده و آن چه پس از این بوجود خواهد آمد نگاشت، مرگب و جوهر او نور بود، و قلم نیز از نور، و لوح نیز تگه ای از نور است.

سفیان گفت: عرض کردم: کار لوح و قلم و جوهر را برایم واضح تر تشریح فرمائید، و از علومی که خدا به شما آموخته است به من یاد دهید، فرمود: یا ابن سعید اگر شایسته پاسخ نبودی جوابت را نمی گفتم، پس «نون» فرشته ای است که خود را به قلم می رساند و قلم نیز فرشته ای است که خود را به لوح می رساند، و آن نیز فرشته ای باشد که وحی را به اسرافیل رسانده، و او به میکائیل می رساند و وی نیز به جبرئیل و جبرئیل هم به پیامبران خدا- صلوات الله علیهم- می رساند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۱

بعد فرمود: بر خیز و برو، که بیشتر از این بر تو ایمن نیستم.

۲- ابو بصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: (الم) یک حرف از بعض حروف اسم اعظم خدا است که هر جزئی از آن در جایی از قرآن مجید آمده است، و پیغمبر و امام معصوم که به مکان آنها آگاهی دارند هر گاه خواسته باشند خدا را به نام اعظمش بخوانند آن حروف تقطیع شده را با هم تلفیق کرده و دعا می کنند، خدا نیز اجابت می فرماید. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (این کتاب شکی در آن نیست که به

یقین راهنمای پرهیزکاران است) فرمود:

یعنی روشن‌نگر است برای پیروان ما الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (آنان که به عالم غیب ایمان داشته و نماز را پسا دارند و از هر چه روزی به آنان کردیم به مستمندان انفاق کنند- بقره: ۳) از آنچه به آنان می آموزیم آگاهی پیدا می کنند و همان مقدار را که از قرآن به آنها آموخته ایم خود می خوانند، و به دیگران یاد می دهند.

۳- محمّد بن قیس گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی حیّی و أبو-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۲

یاسر فرزندان اخطب با گروهی از جهودان نجران خدمت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمَدَنَد و عرض کردند: آیا در آنچه می گوئی خدا بر تو نازل کرده است «الم» نیست؟

فرمود: هست. گفتند: آن را جبرئیل از جانب خدا برایت آورده است؟ فرمود:

آری. گفتند: قبل از توهم پیامبرانی مبعوث گشته اند ولی ما ندیده ایم هیچ کدام از مدّت حکومت و زمان انقراض امتشان خبر داده باشند مگر تو؟! امام باقر علیه السلام فرمود: سپس حُیّی بن اخطب روی به همراهانش نمود و چنین گفت: (بحساب ابجد) «الف» یعنی یک، و «لام» یعنی سی، «میم» یعنی چهل، که جمعش می شود: هفتاد و یک و بر اساس این محاسبه، شگفت انگیز است کسی دینی را بپذیرد که هفتاد و یک سال بیشتر دوام ندارد. و سپس روی به پیامبر خدا نموده و گفت: آیا غیر از «الم» کلمه دیگری هم هست؟

فرمود: بلی. گفت: آن را بگو، فرمود: «المص»، عرض کرد: این تا اندازه ای سنگین تر و طولانی تر است «الف» یک، «لام» سی، «میم» چهل

و «صاد» نود، تازه این حساب را هم که بگیریم یک صد و شصت و یک سال می شود، و باز به پیغمبر گفت: آیا چیز دیگری هم هست؟ فرمود: بلی. گفت: آن را نیز بگو، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «الر» حیّی گفت: این پرمحتواتر ازو درازمدت تر است: «الف» یک،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۳

«لام» سی و «را» دویست است، بعد به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: غیر از اینها هم کلامی به این مضمون هست؟ فرمود بلی، گفت: آن را هم بیان کن. فرمود: «المر» گفت: این سنگین تر و طولانی تر است «الف» یک، «لام» سی، «میم» چهل و «را» دویست، بعد پیغمبر گفت: چیز دیگری اضافه بر آنها هست؟ فرمود: بلی.

گفتند: ما سر از کار تو در نمی آوریم و نمی فهمیم به تو چه داده شده است! و بعد بپاخواستند، ابو یاسر به برادرش حیّی گفت: چه دستگیری شد؟ شاید همه اینها با هم جمع می شود و شاید هم بیشتر از اینها باشند.

راوی می گوید: امام باقر علیه السلام پس از بیان این ماجرا یاد آور شد که این آیه مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ (قسمتی از آن کتاب آیات روشن و واضح اند که اصل و مرجع مهمترین مقاصد کتاب خواهد بود، و پاره دیگر متشابهات می باشند- آل عمران: ۷۰) و متشابه الفظاتی است که ممکن است دو معنی و یا بیش از دو معنی داشته باشد، که همه شبیه بیکدیگر و معلوم نباشد مقصود متکلم کدامیک از آن معانی است. (نثر طوبی ۲: ۱) و فرمود: حروف مقطعه مفهوم دیگری دارند غیر از توجیه و

تأویلی که حیی و همراهانش کردند.

(تأویل: گردانیدن کلام است از معنای ظاهر به معنایی که مخفی تر باشد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۴

۴- أبو یعقوب و أبو الحسن از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: چون قریش و یهود منکر وحی بودن قرآن گشتند، و گفتند: جادویی آشکار است (پناه به خدا) که پیغمبر به دروغ آن را به خدا نسبت داده است، پروردگار به آنها فرمود: **الم ذلک الکتاب** یعنی ای محمد، این کتابی که ما آن را بر تو فرستادیم، از تک تک همان حرفهای الفبای زبان خودتان است که از جمله آنها است: «الف، لام، میم» و آن از حروف بیست و هشتگانه الف تا یای شما تشکیل یافته (و چنین معانی محیر العقولی را در بر گرفته است) اگر شما راستگوئید مانند آن را بیاورید و از همفکران خود نیز یاری بخواهید بعد کاملاً روشن است که نخواهید توانست:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (بگو ای پیغمبر اگر همه انس و جن متفق شوند تا مانند این قرآن کتابی را بیاورند هرگز نخواهند توانست اگر چه همگی پشتیبان یک دیگر شوند- اسری: ۸۸) سپس فرموده است «الم» آن قرآنی که به (الم) آغاز گردیده «ذلک الکتاب» همان کتابی است که حضرت موسی و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۵

یکایک پیامبران بعد از او نزول آن را خبر داده اند، همگی آنان به بنی اسرائیل گفتند: بزودی بر تو ای محمد کتاب ارجمندی از جانب خدا فرستاده خواهد شد که لا

يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (و هرگز از پیش رو و پشت سر آن هیچ باطلی در آن راه نیابد زیرا او فرستاده از سوی خدای مقتدر دانای ستوده صفات است - فصّلت: ۴۲).

«لا ريب فيه» هیچ تردیدی در آن نیست، زیرا برای آنها روشن بود و پیامبرانشان به آنان هشدار داده بودند که کتابی بر محمد صلی الله علیه و آله نازل خواهد شد، که هجوم هیچ باطلی نخواهد توانست آن را از صفحه روزگار محو کند، او و امتش در هر حالی که باشند آن را خواهند خواند. «هدی» راهنمایی برای نجات از گمراهی، «للمتقين» برای تقوی پیشگان، آنان از هر آنچه که موجب تباهی و دشمنی با خدا است خودداری می ورزند، و از مسلط گشتن کم خردان بر خود ابا دارند چنان که اگر دانشی را که آگاهی از آن برایشان لازم است فرا گرفتند، آن را به کاری می بندند که خوشنودی پروردگار خود را بدست آورند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «الف» یکی از حروف «الله» است که خدا با آن تو را به گفتن الله دلالت کرده است، «لام» نشانگر گفته تو است: که خداوند پادشاه بزرگ، و چیره بر همه آفریدگان است، و به «میم» تو را خاطر نشان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۶

ساخته بر این که: او در تمامی کردارش بزرگوار و ستوده است، و این گفته را بر یهود حجت قرار داده بود، و آن چنین است که چون خداوند خواست موسی بن عمران و پیامبران بعد از او را بسوی بنی اسرائیل به پیغمبری مبعوث کند، بدون استثنا بر

گردن ایشان عهد و پیمانهای نهاد که لازمه بعثت شما آن است که ایمان آورید به محمد صلی الله علیه و آله که دارای این مشخصات می باشد: از نژاد عرب بوده و نزد کسی علمی نیاموخته است، در مکه مبعوث می گردد و بعد به مدینه هجرت می نماید، همچنین کتابی بر او نازل می شود که سرآغاز برخی سوره هایش حروف جدا از هم دارد، و امتش کلام آن را بر صفحه خاطر نقش می کنند و در همه حال چه ایستاده و چه نشسته و چه در حال راه رفتن می خوانند، خداوند به خاطر سپردن آن را بر آنان آسان می کند، و ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام را که برادر و جانشین محمد صلی الله علیه و آله است، با وی یار و همتا می دانند. آری، علی را که سینه اش کانون دانشهایی که وی به او آموخته است، می باشد. او امانتدار و شمشیر برنده آن حضرت صلی الله علیه و آله است تا هر کس را که با پیامبر گرامی خداوند درافتد بر خاک مذلت افکند، و با بیان و برهان روشن خود هر شخصی را که با وی کشمکش لفظی نماید ساکت کرده و بر جای خود بنشانند. و برای پیشرفت اسلام بر طبق فرمان ظاهر قرآن، با دشمنان آنقدر پیکار نماید که خواسته و نخواستہ در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۷

برابر کتاب خدا سر تسلیم فرود آرند، سپس هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گوید و به سرای جاودانه بهشت خداوند بشتابد، بسیاری از آنان که فقط از ظاهر ایمان بهره ور گشته اند روی گردان

و مرتدّ می گردند، و تأویلهای آن را تحریف و جابجا می کنند، معنایش را دگرگون و چهره حقایقش را بر خلاف آنچه هست جلوه گر می سازند، در همان هنگام است که بنا بر تأویل قرآن علی ابن ابی طالب با آنها به نبرد خواهد خواست، و به حدّی با آنها خواهد جنگید که شیطان فریبنده آنان خوار، رانده و به غل و زنجیر کشیده شود.

امام عسکری فرمود: چون خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و دعوت او را در مکه آشکار فرمود و در آنجا به مدینه هجرت داد و در آنجا هم او را کمک کرد و قرآن را بر او نازل ساخت و سوره بزرگ آن را به الم آغاز فرمود: الم ذلک الکتاب یعنی ای محمّد، این همان کتابی است که پیامبران پیشین به امت خود خبر داده بودند که من بزودی آن را بر تو خواهم فرستاد، لا-رئِب فیهِ (موجب بدگمانی در آن نیست) گفتار پیامبرانشان بظهور پیوست که قبلاً به ایشان گفته بودند: یقیناً کتاب فرخنده ای بر محمّد نازل می گردد که دست باطل قادر نخواهد بود آن را از بین ببرد، او و امتش در همه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۸

احوال آن را می خوانند و جهود با تحریف و برداشتهای نابجا از آن در صدد بر می آیند که با یکی از علوم غریبه که خداوند اسرارش را از آنها پوشیده داشته و قادر به کشف آن نخواهند شد از زمان انقراض و میزان اقتدار این امت با خبر شوند و همان را بکار گرفته و به مبارزه پردازند،

که چنین هم شد، قضیه از این قرار است: چند تن از یهودیان برای ملاقات و گفتگو با پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، آن حضرت به علی علیه السلام فرمود به نمایندگی از جانب وی نزد آنها برود، هنگامی که علی علیه السلام آمد، سخنگوی آنها چنین آغاز کرد: آنچه محمد می گوید اگر واقعیت داشته باشد ما بر طبق آن شما را از مدت دوام حکومت و بقای امتش آگاه می سازیم و اعلام می داریم هفتاد و یک سال بیشتر نخواهد کشید که آئینش منقرض خواهد شد: «الف» یک است و «لام» سی و «میم» چهل که جمعش می شود: هفتاد و یک سال. علی علیه السلام در جواب فرمود: پس با «المص» هم که بر او نازل شده چه می کنید؟ گفتند: این می شود یک صد و شصت و یک سال، فرمود: با «الر» چه خواهید کرد؟ گفتند این اندکی بیشتر می شود: دویست و سی و یک سال، علی علیه السلام فرمود: پس «الم» که بر او نازل گشته است چطور؟ گفتند: این دویست و هفتاد یک سال می گردد. پس علی علیه السلام فرمود: آیا جمع اعداد یکی از اینها از آن اوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۵۹

یا حاصل کلیه جمعهای تمام این حروف؟ وقتی که سخن به اینجا کشید میانشان پیچ افتاد یکی از آنها گفت: فقط جمع یکی از این حروف مقطعه، و دیگری گفت:

بلکه باید همه را باهم جمع کرد که هفتصد و سی و چهار سال می شود که پس از آن حکومت به یهودیان برمی گردد. علی علیه السلام پرسید: آیا این حرف شما در یکی از کتابهای

آسمانی آمده، یا نتیجه افکار خودتان است؟ یکی از آنها گفت این سخن کتاب خدا است، و دیگری گفت: از فکر خود ما است.

فرمود: اگر بر اثبات این مدّعیان از یکی از کتابهایی که از سوی خدا نازل شده است دلیلی دارید بیان کنید؟ آنها دلیلی نیاوردند و به بقیّه یهودیان گفتند به ما کمک و راهنمایی کنید تا این نظریّه را ثابت کنیم.

یکی از آنها گفت: برهان درستی نظریه ما حساب ابجد است. علیّ علیه السلام فرمود: حساب ابجد چگونه بر آنچه گفتید دلالت دارد؟ در حالی که در این حروف جز پرسشهای پوچ و بی مدرک شما چیز دیگری نیست! آیا شما خواهید پذیرفت اگر گفته شود که این حروف نشانگر بر این مدّت از حکومت محمّد صلیّ الله علیه و آله نیست، بلکه دلالت دارد به اینکه باید به عدد این حساب بر هر یک از شما لعنت فرستاده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۰

شود؟ و یا مفهوم این حروف این است که به هر یک از ما و شما چند درهم و دینار تعلق گرفته است؟! و یا اینکه هر یک از شما مبلغی به اندازه این حساب به علی بدهکارید! آیا شما خواهید پذیرفت؟ گفتند: ای أبو الحسن هیچ یک از گفته هایت قابل پذیرش نیست چون در هیچ کدام از این حروف «الم یا المص یا دیگری» تصریحی بر این ادّعاها نشده است. حضرت بیدرنگ فرمود: این حروف بر گفته های شما هم صراحتی ندارد بنا بر این اگر آنچه را ما گفتیم باطل است گفته شما هم درست نیست.

سخنور خوش بیان یهودیان که در مقابل این منطق مبهوت گشته بود،

روی به أمير المؤمنين نمود و گفت: ای علی! اینکه نتوانستیم بر اثبات ادعای خویش دلیلی بیاوریم خورسندت نسازد. اگر ما دلیلی بر انقراض شما نداریم معلوم نیست که شما هم برای دوام خود دلیلی داشته باشید که بتوانی بر آن بیالی، بنا بر این ما و شما، در بی دلیل بودن یکسان خواهیم بود. علی علیه السلام فرمود: نه، برابر نیستیم، بلکه ما برهانی قوی در اختیار داریم و آن معجزه آشکار است و سپس شتر آن یهودیان را مخاطب ساخت و فرمود: ای شتران گواهی خود را به حقایق محمد صلی الله علیه و آله و وصیش ابراز دارید. فوراً شترها صدا زدند: تصدیق داریم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۱

ای جانشین محمد تو راست گفتی، راست گفتی که این گروه یهودی دروغگویند.

علی علیه السلام فرمود: آنها یک جنس از برخی گواهانند، سپس (به لباسهای تنشان اشاره کرد و) فرمود: ای لباسهایی که بر تن یهودیان هستید به درستی محمد و وصیش شهادت دهید! همگی لباسهایشان به سخن آمده و دوباره گفتند: ای علی تو راست می گویی، گواهی می دهیم که محمد حقیقتاً فرستاده خدا است، و تو ای علی یقیناً قائم مقام اوئی شهادت می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بر هیچ میدان بزرگواری گام ننهاد، مگر آنکه تو هم بر آن جا گام نهادی و همانند او از خود جوانمردی نشان دادی، و شما دو برادر و دو شعاع از پرتو انوار خدائید، در شمارش دوید ولی در همه فضائل یکی، جز اینکه پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست. با پدیدار شدن این صحنه

یهودیان گنگ شدند و برخی از یهودیان نظاره گر به پیامبر خدا ایمان آوردند همین باعث گردید که بر سرسختی و شقاوت آن گروه یهود و بینندگان دیگر افزوده شود. و آیه لا رَيْبَ فِيهِ همین منظور را دارد چنان که او گفت: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ جانشین وی که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمان وصی بودن او را از جانب پروردگار به جهانیان اعلام داشت.

سپس فرموده است: «هدی» یعنی قرآن بیانگر و بهبودی بخش دل‌های

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۲

بیمار است، «لِلْمُتَّقِينَ» برای پرهیزکاران از شیعه محمد و علی، آنان که از هر نوع کفرورزی خودداری کرده، و از آن دوری گزیدند و از گناہانی که انسان را به تباهی می کشاند پرهیز و از انجام آن چشم پوشی کردند، اسرار الهی و رازهای بندگان پاک خدا و اوصیاء بعد از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را فاش نساختند و آنها را در سینه خود پنهان کردند، آموزش علوم را از دانش پژوهان دریغ نکردند و در میان آنان منتشر ساختند. تذکر «این خبر از نظر سند چندان اعتبار ندارد».

۵- أبو جمعه گوید: مردی از طایفه بنی امیه- که تظاهر به اسلام میکرد و در باطن کافر بود خدمت امام صادق علیه السلام رسید، عرض کرد: خدای عزّ و جلّ که در قرآن فرموده است: «المص» از آن چه منظوری داشته است؟ و چه حکمی از حلال و حرام و یا مطلبی در آن است که مردم از آن سودمند گردند؟ راوی گفت:

امام صادق علیه السلام از این سخن بر آشفت و با لحن پرخاشگرانه ای فرمود: بیش

از این حرف نزن وای بر تو، «الف» ان یک است و «لام» سی و «میم» چهل، و «صاد» نود، به نظر تو جمعش چند می شود؟
گفت: یک صد و سی و یک.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۳

حضرت فرمود: (آماده باشد که) تا سال صد و سی و یک حکومت اقوام تو هم به پایان خواهد رسید. راوی گوید: ما انتظار می کشیدیم همین که روز عاشورای سنه ۱۳۱ تمام شد سیاه پوشان وارد کوفه شدند و به حکومت آنان خاتمه دادند. (به نوشته مصحح متن عربی گرچه در نسخه ای که در دسترس ما است چنین است، ولی مجموع اعداد حروف ۱۶۱ می شود).

شرح: «طبق محاسبه تک تک این حروف در سطور جلوتر هم جمعش ۱۶۱ می شود ولی رقم ۱۳۱ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ به زبان آن اموی جاری شد، امام هم فرمود: سالی است که زمینه انقراض بنی امیه ریخته خواهد شد و چنان که مورخین نوشته اند با کشته شدن مروان حکم که بقول مسعودی «و كان مقتله في اول سنة اثنتين و ثلاثين و مائه و كشتن مروان در آغاز سال ۱۳۲ بود (مروج الذهب ۳:

۲۴۷) بساط حکومت ننگین آنان برچیده شد».

۶- ابن عماره گوید پدرم گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، که مردی به محضرش آمد و از تفسیر کهیعض را پرسید، حضرت فرمود، هر یک از آن حروف علامت اختصاری کلمه ای است و به موضوعی اشاره دارد: «کاف» یعنی خداوند مهمات پیروان ما را کفایت و «ها» یعنی ایشان را راهنمایی می کند، «یا» سرپرست آنان است، «عین» یعنی فرمانبرداران ما را می شناسد، «صاد» به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی،

وعده های خود وفا می نماید تا به مقامی که در بطن قرآن به ایشان وعده داده شده دست یابند.

باب ۱۸- معنی استوار بر عرش

۱- مقاتل بن سلیمان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از کلام خداوند عزّ و جلّ در الرَّحْمَنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوَى (آنکه جهان هستی را آفریده بسیار بخشنده است و عرش با عظمت تحت امر او است- طه: ۵) چیست؟

فرمود: احاطه اش بر همه چیز یکسان است چیزی به او نزدیک تر از چیز دیگر نیست.

در کتب لغت استوا به چند معنی آمده است:

۱- آرمیدن و جای گرفتن بر چیزی.

۲- متوجه چیزی شدن و آهنگ آن نمودن.

۳- تسلط و چیرگی بر چیزی، چنان که شاعر گفته است:

قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق بشر بر عراق پیروز شد بدون شمشیر و خونی که ریخته شود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۵

۴- راست گردیدن، گفته می شود چیزی را برابر کردم و آن استوار شد.

۵- برابری در نسبت.

و امّا معنای اول- بر خداوند محال است- زیرا به براهین عقلی و نقلی ثابت گردیده که ممتنع است خداوند در مکانی جای داشته باشد، پس برخی از مفسّرین استوار را در این آیه بر معنای دوّم (آهنگ چیزی نمودن) حمل کرده اند، یعنی روی آوردن به آفریدگانش، و آهنگ روی آوردن نموده است، و گفته اند از ابو العباس احمد بن یحیی از تفسیر این آیه پرسیدند، پاسخ داد: استوار روی آوردن به چیزی است، و فزّا و زجّاج هم مانند همین را گفته اند. در آیه ثُمَّ اسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ - بقره: ۲۹ (در صورتی که به «الی» متعدی شود به معنای قصد و توجه است مانند

این آیه، اما اگر به «علی» متعدی شد، چنان که در یازده جای قرآن آمده به معنای سوّم آمده است. مترجم) و بیشتر مفسّران استوار را بر معنای سوّم حمل کرده اند یعنی رحمان بر آن چیره شد و در قبضه قدرت گرفت و تدبیر آن نمود.

و این معنی نیز بی عیب نیست و بلکه نادرست است زیرا استیلا- زمانی استعمال می شود که سابقا در اختیارش نبوده و بعد حاصل شده است. (مصحح) زمخشری گفته است: عرش به معنای تخت پادشاه است و قرار گرفتن بر آن برابر است با سلطنت، بدین جهت نشستن بر آن را کنایه از پادشاهی دانسته اند، چنان که وقتی گویند: فلانی بر تخت نشست یعنی پادشاه شد اگر چه هرگز روی تخت هم ننشسته باشد و علت اینکه از رسیدن به پادشاهی این گونه با کنایه تعبیر می کنند آن است که کنایه مقصود را بهتر می رساند تا گفته شود: فلانی پادشاه شد. و همین طور است این جمله: فلانی دست باز است، و فلانی دست بسته است، یعنی اوّلی بخشنده، و دوّمی بخیل است و بین این دو (دست باز و بخشنده) هیچ فرقی نیست جز آنچه گفتم تا بدان جا که در باره کسی که هرگز به دست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۶

خودش بخششی نکرده (و چاکرانش از مال او بخشیده اند یا اصلا دست ندارد ولی جود و بخشش دارد) گفته می شود: دست باز است چون نزد عرف این دو جمله «یده مبسوطه» و «جواد» هر دو یک مقصود را می رساند. پایان سخن زمخشری.

و احتمال دارد مقصود، معنای چهارم باشد به اینکه کنایه باشد از نفی نقص از خدای

بزرگ از همه جهات وجودی، بنا بر این از نظر ادبی «علی العرش» حال می باشد ولی بعید است.

و اما معنای پنجم از ظاهر احادیث همان فهمیده می شود. (چنان که در همین حدیث فرمود: علم و قدرت خدا نسبت به تمامی اشیاء عالم یکسان است).

و نیز عرش گاهی به جسم بزرگی که بر بقیه جسم ها محیط باشد، و گاهی به تمامی مخلوقات، و بعضی اوقات بر علم اطلاق می شود چنانچه در اخبار زیادی وارد شده است. بنا بر این امام علیه السلام که عرش را به مجموع اشیاء تفسیر کرده است معنای متعددی به «علی» را در نظر گرفته که با آن به معنای استیلا و استعلا و اشراف می آید، پس مفهومش این است که نسبت او به هر چیز بطور برابر می باشد در حالی که بر آن چیره است.

یا آن را به «علم» تفسیر کرد و در این صورت متعلق به استوا مقدر است یعنی در حالی که بر عرش علم جای دارد، از همه چیز بطور یکسان آگاه است چنانچه در بعضی روایات به همین تفسیر شده است، یعنی: با اینکه در نهایت مرتبه بزرگی بر عرش قداست و جلالت جای دارد، نسبت او بهر چیز یکسان است.

(مجلسی).

و ممکن است معنی و مراد این باشد که خداوند بخلقت عرش پرداخت و امر به پیدایش آن فرمود و این معنی با **ثُمَّ اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ** ناساز نیست.

(مصحح)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۷

باب ۱۹- معنی عرش و کرسی

۱- مفضل بن عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم؛ عرش و کرسی چه هستند؟ فرمود: عرش به یک معنا تمام جهان خلقت و سراسر هستی، و کرسی ظرف

آن مجموعه است (که همه کرات و موجودات در آن قرار دارند) و به بیان دیگر عرش یعنی دانشی که خدا به فرستادگان و حجتهای خود عطا فرموده است و کرسی همان دانشی می باشد که اختصاص به ذات مقدّس خودش داشته و هیچ کس از پیامبران و حجتهای خود را از آن آگاه نساخته است.

۲- حفص بن غیاث گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای قول خداوند بزرگ **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ** (کرسی پروردگار آسمانها و زمین را فرا گرفته است- بقره: ۲۵۵) چیست؟ فرمود: علم خداوند می باشد که همه موجودات را گرفته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۸

باب ۲۰- معنی لوح و قلم

۱- ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از معنی لوح و قلم پرسیدم، فرمود: آن هر دو، فرشته اند.

باب ۲۱- معنی میزانهایی که کردار بندگان به آنها سنجیده می گردد

۱- هشام بن سالم گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً** (و ما ترازوهای عدل را در روز قیامت خواهیم نهاد، به هیچ شخصی ستم نخواهد شد- انبیا: ۴۷) چیست؟ فرمود: منظور پیامبران و جانشینان بحقّ آنان است.

شرح: میزان که در اصل موزان بوده است، و او به جهت کسره ما قبلش به یا «مبدل گشته، معیاری را گویند که اندازه اشیاء به آن شناخته می گردد و میزان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۶۹

کردن یعنی مطابق کردن، و نسبت به هر چیزی بگونه و متناسب با همان چیز است، چنان که گویند: میزان الحراره، میزان البخار، میزان فرمان اتومبیل، ساعت فلانی میزان می باشد، و در قیامت هم معیار و میزان سنجش اعمال پیامبران و ائمه اند.

(توضیح بقیه صفات را در فرهنگ علوم عقلی صفحه ۴۱۰ به بعد مطالعه کنید)

باب ۲۲- معنی صراط

۱- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، صراط چیست؟

فرمود: راهی بسوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دو گونه است: ۱- صراط در این سرای، ۲- صراط در آن سرای، اما صراط دنیا امام می باشد، که فرمانبرداری از او واجب است، هر کس که در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را بکار بست، در آخرت از صراط که پلی است به روی جهنّم خواهد گذشت، و هر کس در اینجا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از

صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۰

۲- عید الله حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

منظور از صراط مستقیم (در سوره حمد) امیر المؤمنین علیّ علیه السلام است.

۳- حماد بن عیسی در تأویل آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد، امیر المؤمنین و شناختن او است و دلیل بر این قول خداوند است: **وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ** (و همانا قرآن در لوح محفوظ که نزد ماست بلند پایه و اساسش محکم است - زخرف: ۵۰).

و منظور آن امیر المؤمنین است که در امّ الکتاب (یعنی سوره حمد آیه ۵) اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ مذکور شده است.

(مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه در حیاة القلوب گفته است:

مفسران گفته اند که ضمیر «آن» به قرآن بر می گردد، و مراد را از اُمِّ الْكِتَابِ لوح محفوظ گرفته اند، بنا بر این معنایش چنین می شود: قرآن در لوح محفوظ که نزد ما است بلند مرتبه و محکم است یا ظاهرکننده حکمت می باشد، و بنا بر آنچه ما سابقاً تحقیق کردیم که علی علیه السلام کتاب ناطق است می توان با ظاهر آیه منطبق ساخت).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۱

۴- یوسف و محمد از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (هدایت کن ما را به راه راست - حمد: ۵) فرمود: توفیقی را که در گذشته و حال به ما داده ای که به سبب آن فرمانبرداری تو را کردیم، پایدار بدار تا بتوانیم همچنان در زندگی آینده مان هم سر بر آستان فرمانت بساییم. و «صراط مستقیم» دو تاست:

راهی در دنیا و راهی در عقبی؛ اما صراط دنیا آن است که انسان

خدا را از غلوّ (تجاوز کردن از حدّی که در شرع برای وی معین گردیده است) خود را پائین تر ببیند، و از حدّ کوتاهی کردن و سستی ورزیدن یا فراتر نهد، و چنان در ادامه راه راست پایدار باشد. که به هیچ باطلی مایل نگردد، و صراط دیگر در آخرت و راه مؤمنان به بهشت است، و آن راهی است مستقیم از جهنّم به سوی بهشت و غیر آن؛ که جز راه جنّت راه دیگری در پیش نگیرند. سپس گفتند: امام ادامه داده فرمود: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ فرمود: خدایا! ما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۲

را به راه راست هدایت فرما، و راهنمائیمان کن که راهی را برگزینیم و پیوسته در آن باشیم تا ما را به سر منزل مقصود محبت و دین تو برساند، و ما را از پیروی هوای نفس خود باز دارد، تا پوچ و تباه نگردیم، راهی که مانع گردد تا بر طبق خواسته خود عمل کنیم و در گرداب نیستی دچار گردیم، و سپس فرمود: بی تردید هر کس که پیرو خواهشهای نفسانی خود شده یا شگفت زده افکار و نظریات خویشتن گردیده است، مانند همان شخص است که شنیده بودم: مردم ساده لوح بسیار او را می ستایند و به بزرگی از او یاد می کنند، و من مشتاق گشتم تا از نزدیک او را ببینم، اما بگونه ای که مرا نشناسد تا شخصیت او را ارزیابی کنم. اتفاقاً روزی او را در مکانی دیدم که جمعیت زیادی از عوام گردش جمع گشته اند، چهره ام را پوشاندم، و بطور ناشناس به میان آنها رفتم تا نظاره گر او و

مردم پیرامون او باشم. پیوسته به اطوار و نیرنگ مردم را فریب می داد، سپس براه افتاد و مردم به دنبالش رفتند تا به جایی رسید که از مردم جدا شد، مردم برگشته و پی کار خود رفتند، اما او دیگر برنگشت و همچنان می رفت، دنبالش رفتم، در بین راه به دکان نانوائی رسید در آنجا توقف کرد، به محض آنکه نانوا به کاری مشغول گردید دو عدد نان دزدید و راه افتاد من تعجب کردم، ولی با خود گفتم: شاید با نانوا داد و ستدی دارد، آنگاه به شخصی رسید که انار داشت او را هم غافلگیر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۳

کرده و سپس دو عدد انار برداشت، این عملش نیز تعجبم را برانگیخت امّا با خود اندیشیدم که شاید با یک دیگر حسابی دارند. با خود گفتم: چه نیازی او را وادار به دزدی کرده است؟ چرا وقتی خود را از چشم نانوا و انار فروش دور می دید چنین کاری انجام می داد، همچنان به دنبال او رفتم، به بیماری رسید، دو قرص نان و دو انار را جلوی او نهاد و رفت، منم به دنبالش رفتم تا در نقطه ای از بیابان ایستاد.

خود را به او رساندم و گفتم: ای بنده خدا آوازه نیکی تو را شنیده و مایل بودم که از نزدیک بینمت حال به دیدارت آمدم، ولی کار عجیبی از تو مشاهده کردم که فکرم را پریشان ساخته است. از تو می پرسم که برایم توضیح دهی تا خیالم آسوده شود، گفت: چه دیدی؟ گفتم: تو را که به نانوائی رسیدی و از او دو نان دزدیدی! و از انار فروش گذر

کردی از او نیز دو انار بسرقت بردی؟! امام فرمود: در پاسخ من گفت: پیش از هر چیز به من بگو تو کیستی؟

گفتم: یکی از فرزندان آدم علیه السلام از اَمّتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. بار دیگر گفت: از چه کسانی؟ گفتم: فردی از دودمان پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. پرسید: در کجا زندگی می کنی؟ گفتم: مدینه.

گفت: شاید تو جعفر بن محمد فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۴

طالب هستی؟ گفتم: آری.

گفت: ولی این شرافت خانوادگی برایت سودی نخواهد داشت با این ناآگاهی به آنچه مایه شرافت تو است، علم جدّ و پدرت را کنار گذاشته ای، اگر چنین نبود چگونه عملی را که انجام دهنده اش شایسته ستایش و سپاسگزاری است آن را ناپسند شماری؟ گفتم: آن چیست؟

پاسخ داد: کتاب خدا، قرآن. گفتم: چه چیز آن را ندانسته ام.

گفت: فرموده خداوند را مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا (هر کس که عمل نیکی انجام دهد پاداشش ده برابر است و هر کسی که به کردار زشتی دست یازد، کیفرش یک برابر است) - أنعام: ۶

۱۶۲) چون دو نان دزدیدم دو گناه بود، و برای دزدیدن دو انار دو گناه، (۴ + ۲) پس این شد چهار گناه. چون هر یک از آنها را در راه خدا صدقه دادم چهل ثواب خواهم داشت، از چهل حسنه در برابر چهار سیئه چهار تا کم می شود و سی و شش حسنه برایم باقی می ماند.

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، تو کتاب خدا را نفهمیده ای، مگر نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می فرماید:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (خدا فقط

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۵

کار پرهیزگاران را می پذیرد- مائده ۵: ۳۱) یقیناً چون دو نان دزدیدی به دو گناه دچار گردیدی و جهت سرقت دو انار هم دو گناه دیگر، و چون مال مردم را بجای اینکه به خودشان بازگردانی بدون رضایت آنان به دیگری دادی، بی شک چهار گناه بر آن افزودی و چهل حسنه به چهار گناه نیفزودی. و در حالی که با نگاه تندی به من نگریست، بر گشتم و رهایش ساختم.

امام فرمود: با این گونه تفسیرهای زشت و عوام پسندانه گمراه می شوند و دیگران را هم به گمراهی می کشانند و این همانند تأویل نابجائی است که معاویه پس از کشتن عمار یاسر- رحمه الله- وقتی متوجه شد که قتل عمار لرزه بر دل بسیاری از مردم انداخته، و این فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر زبانها افتاده است که: «عمار را جمعیت تجاوز پیشه می کشند»، عمرو عاص به ملاقات معاویه رفت و گفت: ای امرکننده مؤمنین مردم به هیجان آمده و پریشان خاطر گشته اند، پرسید برای چه؟ گفت: به جهت کشته شدن عمار. معاویه سؤال کرد: کشتن عمار را چگونه باید توجیه کرد؟ عمرو عاص گفت: مگر نه اینست که پیامبر خدا فرمود:

«فته باغیه» عمار را می کشند. معاویه به او گفت: در گفتارت کم لطفی می کنی آیا ما او را کشتیم، جز این نیست که چون علی بن ابی طالب او را میان تیر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۶

سرنیزه های ما افکند کشته شد؟ چون این خبر به حضرت علی علیه السلام رسید فرمود:

اگر چنین است

پس (پناه به خدا) باید بگویند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُم قَاتِلِ حَمْزِهِ است که او را در میان سرنیزه های مشرکان انداخت.

بعد امام صادق علیه السلام سخن خود را چنین ادامه داد: خوشا به حال آنانی که مصداق فرموده پیامبر خدایند، بار علم را دادگران هر نژادی بدوش می کشند تا تحریف غلوکنندگان و سرقت باطل گرایان و تأویل نادانان را از آن دور سازند.

۵- ثابت ثمالی گوید: سید و سالار عبادت کنندگان، حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود: میان خدا و حجت او که امام هر زمان است حجاب و مانعی وجود ندارد، پس خداوند پیش روی حجت خود پوششی نیفکنده است. مائیم درهای علم خدا، راه مستقیم و کانون علم او، و مائیم بازگوکننده و شرح دهنده وحی خدا و استوانه های اصلی کاخ توحید او، و مائیم جایگاه راز نهانی او.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۷

۶- سعد بن طریف گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی علیه السلام فرمودند: ای علی هر گاه روز قیامت پیا گردد من و تو و جبرئیل بر صراط می نشینیم و حق عبور از آنجا به هیچ کس داده نمی شود، مگر اینکه بر گه عبوری داشته باشد که تبرئه و رهائی او بسبب ولایت تو در آن ثبت گردیده باشد.

۷- حنان بن سدید از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

خداوند بزرگ در سوره حمد فرموده است: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مقصودش محمد و ذریه پاک او صلوات الله عليهم می باشد.

۸- محمد بن حسین از قول پدرش از جدش نقل کرده است که گفت:

پیغمبر خدا صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر بَارِهِ قَوْلِ خَدَاوَنَدِ صِرَاطِ الَّذِينَ ... (راه کسانی که نعمت بر آنان ارزانی فرموده ای، نه راه آنها که مورد خشم تو قرار گرفته اند و نه راه گمراهان - حمد: ۷) فرمود: شیعیان علی علیه السلام کسانی هستند که ولایت حضرت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۸

علی بن ابی طالب بر آنان ارزانی شده است (خدا) بر آنان غضب نمی کند، و گمراه نمی شوند.

۹- یوسف بن محمّد و علی بن محمّد به نقل از پدرانشان از امام عسکری علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت در تفسیر صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ چنین فرمود: یعنی گویند ما را به راه اشخاصی راهنمایی فرما که آنان را به نعمت دین و فرمانبرداریت کامیاب کرده ای، و ایشان همان افرادی هستند که خداوند در حقشان فرموده است: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشّٰهِدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيَٰكَ رَفِيقًا (کسانی که خدا و پیغمبرش را اطاعت نمایند همراه با اشخاصی هستند که پروردگار نعمت خود را به آنان مرحمت فرموده است، یعنی پیغمبران، درستکاران، شهیدان، و نیکان، آنان چه خوب دوستان و همراهانی هستند. - نسا ۴: ۷۱).

و نیز به همین معنا بدون کم و زیاد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است، و سپس امام افزود این نعمت ثروت دنیا و یا تندرستی بدن نبوده است،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۷۹

گرچه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است، مگر نمی بینی گاهی کافران بی دین دارای این نعمتها هستند! ولی شما را تشویق نفرموده است که دعا کنید تا راه آنها

را به شما نشان دهد، بلکه فقط دستور داده شده که بخواهید به راه اشخاصی که نعمت ایمان و تصدیق پیامبر خدا و ولایت خاندان پاکیزه پیامبر به آنان عطا گشته هدایت شوید و به تقیه نیک، شما را راهنمایی کند که بدان وسیله از گزند بندگان خدا ایمن شوید، تقیه ای که با آن از افزودن گناهان و کفرورزی دشمنان خدا جلوگیری می شود، به این گونه با آنها مدار کنید و آنها را به مرزی نکشاند که تحریک شده و به تو و مؤمنین آزار رسانند، و همچنین مأمور گشته اید تا از خدا بخواهید که شما را به شناختن حقوق برادران مؤمن تان راهنمایی فرماید.

بنا بر این هیچ بنده، مرد یا زنی نیست که محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد را دوست بدارد، و با دشمنان آنان دشمنی کند، مگر آنکه خود را جهت جلوگیری از عذاب خداوند در پشت درزی استوار و سپری محکم قرار داده باشد، و نیز هر کس از بندگان، مردان و زنان که با مردمان به بهترین وجه سازش و مدارا کند از این کار به باطل مبتلا نگردد و از مرز حق گام بیرون نهند تا آنجا که پروردگار هر نفس او را تسبیحی قرار داده و عملش را پاکیزه گرداند، و بیشی به او دهد که بتواند راز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۰

ما را پوشیده نگهدارد، و خشم خود را فرو برد، و به هر چه از دشمنان می شنود بردباری کند، اگر چنین باشد خداوند پاداش کسی را به او می دهد که در راه خدا در خون خود غوطه ور گشته است.

و هیچ بنده ای

نیست که خود را موظف به ادای حقوق برادرانش بدانند، و با کوشش خویش حقوق آنان را بطور کامل و یا به اندازه ای که برایش مقدور باشد بپردازد و عفو آنان مایه خوشنودی او گردد، و لغزشهای ایشان را جستجو و کنجکاوی نکند؛ و آنها را نادیده بگیرد و درگذرد، مگر اینکه خداوند در روز قیامت به او بگوید: ای بنده من تو حقوق برادرانت را پرداختی، و در حقهایی که به سود تو و زیان آنها بود پی جوئی نکردی، پس من که بخشنده ترم و بزرگواریم بیشتر است شایسته است همان گونه که تو کرم و گذشت کردی، با تو با تو مسامحه و بزرگواری نمایم، بنا بر این امروز نه تنها آنچه را که به تو نوید داده ام می دهم، بلکه از بخشش و فضل بی پایانم بیشتر از آنچه وعده داده بودم، خواهم داد، و کوتاهیت را در برخی از حقوقم پی گیری نخواهم کرد.

امام علیه السلام فرمود: پس او را به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش ملحق می سازد، و از برگزیدگان پیروان ایشان قرارش می دهد.

سپس آن حضرت چنین فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از یاران

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۱

خود گفتند: ای بنده خدا دوستی و دشمنی، و جنگ و آشتی ات را برای رضای خدا و در راه خدا کن، زیرا ولایت خدا شامل حال نخواهد گردید مگر از این رهگذر، و هیچ کس تا به این صورت نگردد مزه ایمان را نخواهد چشید اگر چه نماز و روزه اش زیاد باشد.

مردم بیشتر برادریشان در این دوران به خاطر دنیاست، بر پایه آن یک دیگر را

دوست می دارند و بر اساس آن بر یک دیگر خشم می کنند، و این به هیچ وجه آنها را از خدا بی نیاز نمی سازد.

آن صحابی عرض کرد: یا رسول الله چگونه می توانم بدانم که دوستی و دشمنی و کینه ورزیم در راه خدا است یا نه؟! و ولی خدا کیست تا دوستدار او باشم؟ و دشمن وی کیست تا با او ستیز کنم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا او را می بینی؟

گفت: بلی، فرمود: دوستدار و مطیع او محب و فرمانبردار خداوند است، پس علی علیه السلام را دوست بدار و دشمن وی را دشمن دار، و با هر کس که دوست علی علیه السلام بود دوستی کن، حتی اگر چنین شخصی قاتل پدر و یا قاتل فرزندت باشد، و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدر یا پسرش باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۲

باب ۲۳- معنی کلمات اذان و اقامه

۱- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از امام حسین علیه السلام حدیثی برایم نقل کرد که امام حسین علیه السلام فرمود: روزی در محضر پدر بزرگوارم میان مسجد نشسته بودیم که مؤذنی بالای بلندی رفت، و شروع به گفتن اذان کرد همین که دو بار گفت: «الله اکبر» پدرم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام آنچنان زار زار گریست که بر اثر آن ما هم به گریه افتادیم، و چون اذان به پایان رسانید، فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ عرض کردیم:

خدا و پیغمبرش و جانشین پیامبر او داناترند. فرمود: اگر معنای آنچه را او می گوید بفهمید قطعا لبان

خود را کمتر به خنده خواهید گشود، و بیشتر گریان خواهید بود؛ گفته مؤذن «اللّه اکبر» مفهومی فراوانی دارد، از جمله آنها این است که: وقتی که گوید: «اللّه اکبر» ثابت می کند صفات ذاتیه کمالیه حق را که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۳

عین ذات اوست نه زائد بر ذات، اقرار می کند: به قدم و ازلی بودن پروردگار «۱».

یعنی قبول کرده است که خدا قدیم و ازلی و ابدی و عالم و قوی و قادر و بردبار و بخشنده و عطاکننده و با جلال و عظمت و بزرگ است.

بنا بر این وقتی که مؤذن گفت: «اللّه اکبر» هر آینه گفته است: بسیار بزرگ است خداوندی که آفرینش موجودات به امر تکوینی (که به امر ایجاد شو «دفعه واحده» پدیدار گشته اند) مخصوص اوست، و به مشیت و خواست او جهان هستی لباس وجود در بر کرده، و مخلوقات هر چه دارند از ذات مقدّس او سرچشمه گرفته است و بازگشت تمامی آفریدگان بسوی اوست، او نخستین هستی است که قبل از هر چیز همواره بوده، و نقطه پایانی است برای مخلوقات که بعد از هر چیزی پیوسته خواهد بود، تجلی روشنی است که بالای هر چیزی هست ولی دریافت نمی شود، و ناپیدایی که نزدیک به هر چیز است ولی محدود نمی شود، و تنها او است که جاودانه می باشد و غیر از او همه چیز رهسپار دیار نیستی است.

(۱) خداوند همیشه بوده، و ابتدائی برای او نیست، و وجودش بذاته مستند به ذات خود اوست، اشاعره قائل به تعدّد قدیمند، ازلیت او یعنی وجودش دائم و مستمر است گذشته و آینده ندارد،

و ابدیت او به این معنی است که همیشه خواهد بود نیستی برای او معنی و آینده ندارد، و ابدیت او به این معنی است که همیشه خواهد بود نیستی برای او معنی ندارد، وجودش را علتی نیست، مبدء المبادی است، وجود محض است و ماهیتی ندارد و او را بدایتی و نهایتی نیست، چون او را علتی نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۴

و دومین بار که می گوید: «اللّه اکبر» معنایش این است که خدا به ذات خود دانا و آگاه است به آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده خواهد بود قبل از آنکه پدید آیند.

و سومین بار که می گوید «اللّه اکبر» یعنی بسیار بزرگ است خداوندی که بر هر کاری تواناست، هر آنچه را قصد کند انجام می دهد، بدلیل آنکه بر خلق خود توانائی دارد، نیرومند بوده و توانش از ذات اوست (اقتسابی نیست)، کلّ حقیقت او قدرت می باشد و جز او قادری نیست، نیرویش فراگیرنده همه اشیا است، هر گاه خواسته باشد کاری انجام دهد فقط کافی است که بگوید: پدیدار شو، بی درنگ ایجاد می شود.

و چهارمین بار که می گوید: «اللّه اکبر» حلم و بردباری و بخشندگی او را اعلام می کند، چنان بردباری می کند که گویی باخبر نیست، و چنان گذشت می نماید که گویی گناهی سراغ ندارد، و عیبها را چنان می پوشاند که انگار بنده اش نافرمانی نکرده است، آنقدر بزرگوار و باگذشت و بردبار است که در کیفر دادن بزهکاران شتاب نمی ورزد.

و مفهوم دیگر «اللّه اکبر» آنست که حقیقتاً بخشنده است بدون آنکه انتظار عوض و فایده ای برای خویش داشته

باشد. عطایش بزرگ و فراوان و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۵

رفتارش نیکو و بزرگوارانه است.

و مقصود دیگر از «اللّه اکبر» آنست که زائد بودن صفات خداوند را بر ذات او نفی می کند، یعنی خدا در وصف ننگند، همچنین نفی می کند دارای کیفیت و چگونگی بودن او را، مانند آنست که بگوید: خداوند برتر از آن است که بیان ناقص تعریف کنندگان بتواند اندازه صفت او را آن گونه که هست بیان کند، زیرا جز این نیست که تعریف کننده به اندازه درک خود او را می ستاید نه به اندازه عظمت و الائی مقام او، اوج عظمت او بسیار فراتر و برتر از آن است که وصف کنندگان بتوانند به امتیازات و کنه صفات او پی ببرند.

و منظور دیگر از «اللّه اکبر» مانند آنست که بگوید: «اللّه» برتر و گرامی تر از تمامی پدیده هاست، و اوست که از بندگانش بی نیاز است، و به عمل آفریدگانش احتیاجی ندارد.

«اشهد ان لا اله الا الله» (گواهی می دهم که هیچ معبود بر حقی جز پروردگار نیست).

مؤذن با این گفته اعلام می دارد که گواهی دادن جز با شناخت قلبی خداوند روا نیست. چنان است که می گوید: (شنونده) آگاه باش (یا می دانم) قطعا هیچ معبود به حقی نیست جز «اللّه عزّ و جلّ» و فریاد می زند که جز خدا هر چیز و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۶

هر کس که پرستش گردد باطل است و با اعتراف به زبانم از عقیده درونیم پرده برمی دارم، و در دل یقین دارم که نیست معبود بر حقی جز «اللّه»، و گواهی می دهم پناهگاهی نیست (برای گریز) از خدا مگر بسوی

خود او و انسان قادر نیست از گزند هیچ ستمگری و آشوب هیچ فتنه انگیزی رهائی یابد مگر خدا او را یاری دهد.

و بار دوم که فریاد بر می آورد: «اشهد ان لا اله الا الله» معنایش این است که گواهی می دهم: به هنگام گرفتاری در وادی حیرت هیچ رهائی بخشی نیست مگر یزدان پاک، و کسی را ندارم که مرا آشنا به دین گرداند جز پروردگار، و خود او را گواه می گیرم که بی تردید و از عمق دل اعتراف می کنم که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست و همه ساکنین آسمانها و زمین، از فرشتگان گرفته تا انسان و سایر موجودات، کوهها، درختان، جانوران و هر خشک و تری که وجود دارد همه را گواه می گیرم: من با اعتقاد قلبی شهادت می دهم که بجز خداوند، نه آفریننده دیگری، و نه روزی دهنده و قابل پرستش و نه زیان رساننده و تنگ گیرنده و درهم شکننده دیگر و نه گشاینده و گستراننده و نه باز دارنده و خیر خواه و اندرز دهنده دیگری و نه کفایت کننده و شفا دهنده ای و نه اول و نه آخری هست، جز خداوندی که آفرینش هستی بر اثر صدور فرمان هستی بخش او، و هر نیکی و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۷

برکت به دست قدرت اوست، آفریننده و تکامل بخش جهانیان پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است.

و اما «اشهد انّ محمدا رسول الله».

می گوید: خدا را گواه می گیرم که هیچ معبودی بحق نیست جز او، و محمد بنده و فرستاده او، و پیامبر و برگزیده و همراز اوست، که وی را جهت راهنمایی

انسان به شاهراه هدایت و دین صحیح (اسلام) برانگیخته است تا آئین خود را بر همه دینها غالب گرداند و همه احکام را منسوخ سازد گرچه کافران را خوش نیاید (از امام باقر علیه السلام روایت شده است که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام احدی نخواهد ماند جز آنکه اقرار به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نماید- منهج الصادقین ۴: ۲۵۱ و مجمع البیان ۵: ۲۵) و تمام مردم را گواه می گیرم به اعتراف خودم به این که محمد صلی الله علیه و آله از همه گذشتگان و آیندگان برتر است.

و در مرتبه دوم که می گوید: «اشهد انّ محمّدا رسول الله» اعلام می دارد که نیازی به هیچ کس ندارد مگر به خداوند بی همتای چیره و مقتدر که از تمامی بندگان و آفریدگان خود و همگی مردم بی نیاز است، و شهادت می دهد به اینکه پروردگار، محمد صلی الله علیه و آله را با پیام مژده به نیکوکاران و ترساندن بدکاران بسوی مردم فرستاده است، و شهادت می دهد که محمد صلی الله علیه و آله با رخصت الهی به دعوت مردم به سوی خدا پرداخته، او چراغ نور افشانی است که زوایای تاریک زندگی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۸

بشر را روشن کرده است، پس هر کس که او را انکار نماید و از تصدیق او سرباز زده و به او ایمان نیاورد، خداوند او را برای همیشه وارد جهنم گرداند بطوری که هرگز از شعله های آتش آن در امان نخواهد بود.

و اما «حی علی الصلاه» هنگامی که مؤذن گوید: «حی» (یعنی که بشتابید و سرعت

روی بسوی نماز آورید). معنایش آن است که: ای مردم بسوی بهترین عمل خود، و دعوت پروردگارتان بشتابید، و برای طلب آموزش از پروردگارتان پیشی گیرید و شعله آتش جانسوزی را که خود برافروخته اید فرو نشانید، و گردنهایتان را که در بند گناهان خویش افکنده اید برهانید، تا خدا بدی هایتان را بپوشاند و گناهانتان را بیامرزد، و کیفرهایتان را به پاداش تبدیل کند، زیرا که او حاکمی بخشنده و دارای بخششی بس بزرگ است. ای مسلمانان اجازه حضور و پیشی گرفتن در آستانش برای ما صادر گشته است.

از یاد خدا نرفته ای نیم نفس برخیز تو هم یک نفسش یادی کن و در بار دوم که گوید: «حَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ» یعنی برخیزید و آفریدگارتان را مناجات کرده و دست نیاز بسویش دراز کنید، بوسیله کلام خدا دست به دامن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۸۹

وی شوید، و او را شفیع خود سازید، ذکر خدا، قنوت، رکوع، سجود و فروتنی بسیار انجام دهید، از روی زاری سر بر آستان اطاعتش فرود آورده، و دست نیاز بسویش بلند کنید، زیرا خود او اجازه این کار را به ما داده است.

و امّا «حَيِّ عَلَى الْفَلَاحِ» مؤذّن با این جمله می گوید: روی به جاودانگی زوال ناپذیر آرید (از غفلت و بی خبری در آیید)، روی آورید به رهاسدنی که تباهی در آن نیست یا زندگانی که مرگی با آن نیست و نعمتهایی که تمام شدنی نیست، حکومتی با ثبات و شادمانی که اندوهی در پی ندارد، و به یار و مونس و همدمی که تا با وی هستی به ترسی مبتلا نگردی، و به فروغی که از فرط روشنایی اش از تاریکی اثری نماند، بسوی

کشایشی که با وجودش به هیچ تنگنایی دچار نشوی، و به خوشبختی همیشگی و به بی نیازی که با بودن آن تنگی و پریشانی نبینی، و به تندرستی که با آن گرفتار بیماری نگردی، و به عزّتی که با آن خواری و ذلت نخواهد بود، به نیروئی که به سستی نگراید، و به سوی فضیلتی که هیچ کرامتی با آن همانند نیست، و کسی اندازه آن را نمیداند. بشتابید بسوی شادمانی دنیا و آخرت، و بشتابید به سوی رهائی دنیا و آخرت.

مرغ وحدانی او شو مادام تا بینی که جهان زیر پر است

بگسل از هر چه بجز او باشد شو تو فانی که خدا در نظر است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۰

و بار دوّم که گوید: «حیّ علی الفلاح» چنین گوید: از یک دیگر پیشی گیرید و بشتابید به سوی مأموریتی که به آن فراخوانده شده اید، بسوی نوازش بسیار و بخشش فراوان، و بسوی عطای بزرگواری مهربان، بخشنده تمام نعمتها که نعمتهایش عالی است، و شتاب کنید به طرف رستگاری بزرگ، و نعمتهای جاودانه در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله (در جایگاه حقّ در پیشگاه زمامدار با اقتداری که بر همه چیز تواناست - القمر ۵۴: ۵۵) و (اما اینکه بار دیگر) می گوید: «الله اکبر» اعلام می کند که خداوند بسیار بلند مرتبه و گرامی تر از آن است که کسی از آفریدگانش بتواند به پاداشی که او برای بنده مطیعش در خزانه کرم خود اندوخته است پی ببرد. همان بنده مطیعی که او را پرستش کرده و وعیدش را شناخته و به او و یادش دل بسته باشد و دوستش داشته و به

او ایمان آورده و اعتماد کند، از او بترسد و مشتاق لقای او گشته و هر چه را از سوی او رسد پذیرفته و به آن خشنود باشد.

و بار دوم که بگوید: «اللَّهُ اكْبَرُ» یعنی خدا بزرگتر و برتر و گرانمایه تر از آن است که کسی اندازه کرامت و بخشش او را به دوستانش، و کیفر او را بر دشمنانش، و میزان گذشت و آمرزش و نعمتش را برای کسی که دعوتش را پذیرفته و پیامبرش را قبول کرده است بداند و بشناسد، و همچنین اندازه عذاب و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۱

شکنجه او بر اشخاص ناسپاس و ناشکر که آگاهانه از پذیرفتن ربوبیت او روی گردانده اند را بداند و بشناسد.

و اما «لا اله الا الله» مؤذّن با این جمله اعلام می دارد که خداوند برای کیفر آنان که غیر از او را پرستش کردند به سبب ارسال رسل و آشکار کردن راه رستگاری و دعوت به حقّ بوسیله پیامبرانش دلائل قوی و صحیح دارد، و او برتر از آنست که فردی علیه او دست آویزی داشته باشد، پس هر کس که دعوت او را پذیرفت روشنی و بخشش ارزانش خواهد شد. (و البته هر کس که نخواهد دعوت او را بپذیرد) خداوند از همه جهانیان بی نیاز و سریعترین حسابگران است.

و معنای «قد قامت الصیلاه» و مراد از این جمله که در اقامه گفته می شود (اصطلاحاً اعلام پیاداشتن نماز است) آن است که: ای مردم هنگام دیدار با خداوند و راه یافتن به درگاه الهی و کرامات او و زمان مناجات و پذیرفته شدن خواهش ها و برآورده گشتن حاجات فرا رسیده است.

که

ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است بیا خیزید و جهت بدست آوردن عفو و خشنودی و
آمزش خدا اقدام کنید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۲

شرح: (شیخ صدوق علیه الرّحمه) گرد آورنده این کتاب می گوید: علّت اینکه راوی این حدیث یکی از بندهای اذان و اقامه
«حیّ علی خیر العمل» را نگفته یقیناً جهت تقیه (پرهیز از مخالفین) بوده است.

و در خبر دیگر آمده است که شخصی از حضرت امام صادق علیه السلام معنای «حیّ علی خیر العمل» را پرسید، فرمود: بهترین
عمل، ولایت ائمه علیهم السلام است.

و در خبر دیگر وارد شده است که شایسته ترین کارها نیکی کردن به حضرت فاطمه سلام الله علیها و دودمان پاک او است -
بر همه آنان درود باد -.

۲- عطا گوید: من و ابو العالیه و سعید بن جبیر و عکرمه در طائف نزد ابن عباس بودیم، مؤذنی بنام قثم ثقفی آمد و شروع به
گفتن اذان کرد، به محض آنکه گفت: «الله اکبر، الله اکبر» ابن عباس به ما گفت: ایا فهمیدید مؤذن چه گفت؟! ابو العالیه به
او گفت: شما بر ایمان توضیح دهید! ابن عباس جواب داد که گفت «الله اکبر» یعنی: ای کسانی که در زمین سرگرم جمع
آوری مال دنیا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۳

گشته اید نماز واجب شده خود را برای انجام آن آماده سازید.

و با گفتن «اشهد ان لا اله الا الله» گوید: روز قیامت بیا خواهد شد، و هر آنچه در آسمان و زمین است گواهی خواهند داد که
در هر شبانه روز پنج بار به شما گوشزد کرده ام: هنگام نماز فرا رسیده است.

با گفتن: «اشهد ان محمدا رسول الله» اعلام میدارد هنگامی که قیامت بپا گردد حضرت محمد صلی الله علیه و آله گواهی میدهد که من در هر شبانه روز پنج نوبت شما را به آن آگاهی دادم و دلیل من نزد خدا موجه است.

و با «حیّ علی الصّلاه» می گوید: وظیفه بسیار مهمی بر عهده دارید، بر پایش دارید.

و «حیّ علی الفلاح» اعلام می کند: پیش به سوی اطاعت از خدا، و دریافت سهم خویش از رحمت او یعنی نماز جماعت. و زمانی که بنده خدا می گوید:

«الله اکبر» هشدار می دهد که کارها را متوقف کنید.

و وقتی بگوید: «لا اله الا الله» یعنی امانت هفت آسمان و هفت زمین و کوهها و دریاها بر گردن شما نهاده شد، حال مخیرید، چنانچه مایلید به آن روی آورید و اگر نخواستید به آن پشت کنید (و منتظر کيفرش باشید).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۴

۳- محمّد بن مروان گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: آیا می دانی تفسیر «حیّ علی خیر العمل» چیست؟ عرض کردم خیر. فرمود: تو را دعوت می کند به نیکی، آیا میدانی نیکی کردن به چه کسی؟ گفتم: نه. فرمود: تو را می خواند به نیکی کردن به حضرت فاطمه و فرزندان او علیهم السلام.

۴- اصبع بن نباته گوید: در محضر محمّد بن حنفیه بودیم که از اذان سخن به میان آمد، فرمود: در معراج چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آسمانها برده شد، به آسمان ششم که نزدیک شد فرشته ای فرود آمد که تا آن زمان هرگز فرود نیامده بود، سپس گفت: «الله اکبر، الله اکبر» حق تعالی فرمود: راست گفت، آری، من

از آن بزرگترم که عقل مردم بتواند مرا درک کند و از همه چیز به جلالت معنوی بزرگترم، و سپس گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» خداوند فرمود: راست می گوید، من یگانه ام جز معبود بر حقی نیست، فرشته گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۵

پروردگار فرمود: (آری) محمد بنده و امین من است بر آفریدگانم، او را برگزیدم و جهت ابلاغ پیام به بندگانم او را پیامبر خود قرار دادم.

فرشته گفت: «حیّ علی الصّلاه»، خدا فرمود: نماز را بر بندگانم واجب ساختم و با آن برای ایشان دین و تعهدی قرار دادم. بعد گفت: «حیّ علی الفلاح» پروردگار فرمود: نماز موجب شایسته گشتن است، یعنی رستگار شد هر کس که به سوی آن گام برداشت و برای بدست آوردن خوشنودی خدا از آن غفلت نرزد. سپس گفت «حیّ علی خیر العمل»، خداوند جلّ جلاله فرمود: نماز نزد من ارجمندترین و پاکیزه ترین کارهاست و وقتی گفت «قد قامت الصّیّلاه» پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و ساکنان آسمان به او اقتدا کردند و از این زمان شرافت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نهایت رسید.

باب ۲۴- معنی حروف الفبا

۱- ابن فضال به نقل از پدرش گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: نخستین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۶

چیزی که پروردگار جهت آموزش نوشتن به آفریدگان خود پدید آورد حروف الفبا بود. هر گاه شخصی با چوب دستی بر سر کسی بکوبد بگونه ای که در اثر ضربه قادر به تکلم بعضی از حروف الفبا نباشد، حکم این است که به مضروب گفته شود: حروف الفبا را یک به یک تلفظ

کن و سپس به تعداد حروفی که قادر به ادای آن نباشد، می بایست ضارب به او دیه پردازد.

پدر بزرگوارم از جدّش از امیر المؤمنین علیه السلام برایم نقل کرد که هر یک از «الف، ب، ت، ث» (علامت اختصاری کلمه ای است) «الف» آلاء، نعمت های الهی می باشد، «با» بهجت، نیکوئی و خوبی خدا است. «تا» به تمام و کمال رسیدن دین خدا بوسیله قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و «ثا» ثواب و پاداش مؤمنین بر رفتارهای شایسته ایشان است.

«ج، ح، خ» جیم جمال، جلال و بزرگی خدا است. «حاء» حلم و صبر خداوند بر نافرمانی بندگان. «خاء» خمول، سرافکنندگی تبهکاران در پیشگاه خدای بزرگ. «دال» دین و آئین الهی. «ذال» ذو الجلال. «را» رأفت و مهربانی او و «زای» زلزله ها و تکانهای سخت قیامت است.

«سین» سنا، بلندمرتبگی و نور و فروغ خداوند است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۷

«شین» - شاء الله - یعنی آنچه خدا بخواهد همان شود، (نه آنچه دل ما بخواهد) و شما جز آنچه خواست خدا است نمی توانید انجام دهید.

«صاد» کنایه از صادق الوعد است یعنی نوید خداوند بی تخلف است در وادار ساختن مردم بر گذر از صراط و باز داشت ستمگران در بازپرسی.

«ضاد» مخفف «ضلل»، یعنی گمراه گشته است کسی که با محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزد.

«طا» طوبی که درختی است در بهشت و سرانجام خیر مخصوص مؤمنین است.

«ظا» ظنّ، خوش گمانی مؤمنین به خدا و بدگمانی کافران به او است.

«ع» «عین» از عالم گرفته شده است. «غ» غنا و بی نیازی است.

«ف» فرج، گشوده گشتن یکی از درهای گشایش و فرج را می رساند.

«ق» قرآن است که

گردآوری و نگهداری آن از دستبرد حوادث بر عهده خدا است.

«ک» کافی و بی نیازکننده، خداوند است.

«ل» لغو، بیهودگی یا لعن، مقصود از کافران است در مورد دروغهایی که به خدا نسبت می دهند.

«م» ملک خدا است، روزی که حاکمیت منحصر به او است و در آن روز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۸

فرماید: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (آیا امروز حکومت و پادشاهی از آن کیست)؟ روح پیغمبران و امامان به سخن آمده و پاسخ می دهند: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». آنگاه خداوند می فرماید: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (امروز هر کس مزد خود را دریافت می کند، در امروز ظلم و ستمی نیست، همانا پروردگار سرعت حساب مردم را رسیدگی می کند- مؤمن: ۱۶).

«ن» «نوال الله»، عطای خداوند به مؤمنین و کیفر دادن به کافران باشد.

«واو» ویل، چاه ویل در جهنم جایگاه تبهکاران، و یا وای بر آن کس که نافرمانی پروردگار را بکند.

«ها» هون، نافرمانی بزهکاران و دشمنان خدا در پیشگاه او بی ارزش و ناچیز است.

«لام الف لا» «لا اله الا الله» می باشد که کلمه اخلاص است و هیچ بنده ای از سر اخلاص نگوید مگر آنکه بهشت بر او واجب گردد.

«ی» ید الله، دست قدرت خدا است بالای سر مخلوق به جهت روزی رساندن به آنان، او منزّه و برتر است از آنچه مشرکین به وی نسبت دهند. سپس فرمود: پروردگار بزرگ این قرآن را با همین حروف که مردم مقاصدشان را بیان می کنند نازل فرمود، و آنان را به تحدی و آوردن همانندی برای آن فرا خواند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۹۹

چنانچه با صراحت فرمود: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ

الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (بگو ای محمد اگر همه انسانها و جن اجتماع کنند تا مثل این قرآن کتابی را بیاورند نخواهند توانست، اگر چه همگی یک دیگر را در این مورد یاری کنند- اسرا ۱۷: ۸۸).

۲- یزید بن الحسن به نقل از موسی بن جعفر از جد بزرگوارش امام حسین علیهما السلام برایم گفت: روزی شخصی یهودی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: آیا بکار بردن حروف الفبا چه سودی دارد؟ در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام در محضر آن بزرگوار حضور داشت، پیغمبر خدا به علی علیه السلام فرمود: پاسخ او را بده! پس دست به دعا برداشت و چنین گفت: پروردگارا او را یاری فرما و استوارش بدار، آنگاه علی علیه السلام فرمود: هر یک از حروف نامی از نامهای خداوند است سپس چنین ادامه داد:

«أما «الف»- الله- معبود به حقی نیست جز او که زنده کننده و برپا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۰

دارنده و نگهدارنده همه موجودات است- (بقره ۲: ۲۵۵) «با»- باقی- جاودانه ای است که پس از نابود شدن آفریدگانش پایدار خواهد بود. «تا»- تواب- (در هشت جای قرآن آمده است) خداوند بس توبه پذیر و مهربان است، بازگشت از گناه را از بنده اش می پذیرد. «ثا»- ثابت و پایدار همیشگی- «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (خداوند آنان را که ایمان آوردند به سبب سخن راست و محکمی که در دلهای ایشان جای گرفته است ثابت می دارد. ابراهیم ۱۴:

۲۷) «جیم»- جلّ- بس باشکوه، و منزّه است نامهای او. و

«حاء»- «حق»- وجودی ثابت و زنده و بردبار است. «حاء»- «خیبر»- آگاه به کردار بندگان. «دال»- «دیان»- جزا دهنده روز رستاخیز. «ذال» دارای شکوه و بزرگواری. «را»- «رأفت»- نسبت به بندگان خود بسیار مهربان. «زای» زینت پرستش کنندگان. «سین»- «سمیع»- شنوا و بینا. «شین»- «شاکر»- سپاسگزار بندگان مؤمن خویش. «صاد»- «صادق»- یعنی در نوبت و وعیدش راستگو. «ضاد» آسیب رسانی که بخاطر بهره مند ساختن است. «طا»- «طاهر»- پاک سازنده بندگان از گناه و خود نیز از هر پلایشی پاکیزه است. «ظا»- «ظاهر»- آشکار در آینه جهان آفرینش که نشانگر عظمت او است. «عین» عالم و آگاه به حال بندگان خود. «غین»- «غیاث»-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۱

فریادرس درماندگان و دادخواهان. «فا» شکافنده دانه و هسته. «قاف» قادر و توانا است. بر تمامی آفریدگانش. «کاف» بی نیازکننده ای است که همتایی برایش نیست، نه زائیده شده و نه زائیده است. «دال»- «لطیف»- مهربان و رساننده نیکیها به بندگان. «میم»- «مالک»- پادشاه اقلیم وجود است. «نون» نور و روشنی آسمانها است و زمین شمه ای از فروغ عرش عظمت او می باشد. «واو»- «واحد»- یکتای بزرگواری که نه زائیده است و نه خود زائیده شده از چیزی است.

«ها» هدایتگر و راهنمای بندگان خود، «لام» لا هیچ کس سزاوار پرستش نیست جز ذات پروردگار، یگانه ای که شریکی برایش نیست. «یا»- «ید»- دست قدرت خدا بر سر آفریدگانش گسترده است، وقتی سخن امیر المؤمنین علیه السلام به اینجا رسید پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: این همان گفتاری است که خداوند برای خود آن را از بنده اش پسندید و (در نتیجه این موشکافی و دقت امیر المؤمنین) مرد

یهودی اسلام را پذیرفت.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۲

باب ۲۵ - معنی واژه های ابجد

۱- اَبی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون عیسی ابن مریم متولد گردید رشدش چنان سریع بود که نوزاد یک روزه به طفل دو ماهه می ماند، هنگامی که به هفت ماهگی رسید مادرش او را به مدرسه (مکتب) نزد معلّم برد و مقابل آموزگار نشاند، معلّمش به او گفت بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم»، عیسی بیدرنگ گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم» آموزگار گفت: بگو «أبجد» عیسی سر برآورد و گفت: آیا تو می دانی «أبجد» یعنی چه؟ معلّم (که خشمگین شده بود) تازیانه را بلند کرد تا او را بزند، عیسی گفت: استاد، جواب من با کتک نیست چنانچه آن را می دانی بگو! و اگر نمی دانی سؤال کن تا به تو یاد دهم، معلّم جواب داد: بگو! عیسی علیه السلام فرمود: «أبجد» از چهار حرف ترکیب شده است که هر کدام معنای خاصی دارد. «الف» - آلاء - عطاهای خدا و «با» - بهجت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۳

- نیکوئی و شادمانی خدا است. «جیم» جمال و زیبایی پروردگار، «دال» دین و آئین قادر متعال می باشد. اَمّا «هوز»، «ها» هول و ترس از دوزخ است. «واو» - ویل - وای بر جهنمیان. «زای» - زفیر - سختی دم و زوزه شعله های آتش جهنم است. «حطی» کنایه از فرو ریختن خطاها (گناهای که از روی عمد نباشد) از آمرزش خواهان، «کلمن» کلام خدا است که دگرگون نشود. «سعنص» متاعی که با پیمانۀ ای اندازه گیری می شود باید با آن برابر باشد، عدالت باید رعایت شود. «قرشت» جهنم آنان را فرو پیچیده و محشور کرده است، و وقتی

سخن عیسی به اینجا رسید، آموزگار رو به مریم نموده گفت: ای زن دست پست را بگیر و از اینجا ببر او دانشمند است و نیازی به آموزگار ندارد.

۲- اصبح بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عثمان بن عفان از پیغمبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که «ابجد» را تفسیر کند رسول خدا فرمود: تفسیر «ابجد» را فراگیرید که معانی شگفت انگیزی در آن است و حیف است که دانشمندی توضیح آن را نداند، یکی از حاضران پرسید: ای رسول خدا تفسیر آن چیست؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۴

فرمود: امّیا «الف» اشاره به «آلا» نعمتهای خدا است، و یک حرف از نامهای او، و «با» - بهجت - خرسندی خداست، امّا «جیم» اشاره است به جنّت و شکوه و زیبایی خدا، و «دال» دین خدا می باشد، امّا «هوز» - ها - اشاره به هاویه یعنی (دوزخ) است و وای بر کسی که در آن سرنگون گردد، و «واو» یعنی وای بر دوزخیان، و «زای» زاویه و گوشه جهنّم می باشد، و پناه بر خدا از عذابی که در آن زاویه است، یعنی گوشه های دوزخ. امّیا «حطی» - حاء - فروریختن گناهان است از آنان که در شب قدر آمرزش بخواهند، همان شبی که تا سپیده دم آن جبرئیل و فرشتگان به زمین فرود آیند. و امّا «طا» درخت طوبی است که فقط مؤمنان از آن بهره مندند و چه سرانجام نیکی است طوبی، درختی که پروردگار با دست قدرت خویش نشانده و از روح خود در آن دمیده است، شاخ و برگش از فراز بهشت به چشم می خورد، زیور آلات و لباسهای زینتی از آن بدست می آید و

میوه هایی از آن سرازیر است به دهان بهشتیان.

اَمَّا «یا» - ید اللّٰه - یعنی نیروی خدا و دست لطف و قدرت او که بر سر همه آفریدگان است (نه مانند دست بشر چنانچه گروه مجسمه گویند) منزّه و برتر است خدا از نسبتهای ناروای کافران. و کلمن «کاف» آن، کلام خدا است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۵

دگرگونی ندارد و غیر از آستان مقدّسش هرگز پناهگاه دیگری یافت نمی گردد و «لام» دیدار و درودهایی است که بهشتیان با یک دیگر دارند، و سرزنشهایی است که دوزخیان به یک دیگر می کنند. «میم» سلطنت خدا که بی زوال است، و پایداری او است که به حریمش نیستی و تباهی راهی ندارد.

«نون» اشاره است به مرگب و قلم و آنچه می نگارد، که قلم و کتابی از نور است در لوحی محفوظ و فرشتگان نزدیک بر آن گواهند، ولی تنها گواهی خداوند برایش بس است. اَمَّا «سعفص» «صاد» پیمانۀ ای از هر چیزی برابر پیمانۀ دیگر از همان جنس باید قرار گیرد، نگین انگشتی برابر نگین دیگر، یعنی مکافات برابر مکافات، که هر گونه با دیگران رفتار کنی همان گونه با تو رفتار خواهد شد و کیفر یا پاداش خواهی گرفت.

هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی مسلماً خداوند بر بندگانش ستم روا نمی دارد اَمَّا «قرشت» یعنی اعضای پراکنده مردم را فراهم آورده و زنده شان می سازد سپس آنان را روانه صحرای محشر کرده تا اعمالشان مورد رسیدگی قرار گیرد و رأی نهایی صادر گردد، برابر واقعیت میان آنان داوری خواهد شد، و ستمی بر آنان نخواهد رفت.

شیخ صدوق - علیه الرّحمه - نقل کرده است که این حدیث را

ابن (أبی) حامد نیز به اسناد خودش که تا آنس می رسد بر ایمان بازگو کرده است که آنس گفت پیامبر خدا فرمود: تفسیر أبی جاد را بیاموزید، زیرا همه معانی آن شگفت انگیز است، سپس همانند حدیث بالا را کلمه به کلمه و بدون کم و زیاد بازگو کرد.

۳- و در خبر دیگری آمده است که شمعون از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید:

معنای ابو جاد، هُوَز، حَطَى، کَلْمَن، سَعْفَص، قَرَشْت، و ما کتب چیست؟ رسول خدا فرمود: (تمامی آن مربوط به صفات حضرت آدم علیه السلام می باشد) «أبو جاد» کنیه حضرت آدم است. هنگامی که او از خوردن گندم نهی شد آنقدر گرسنه گشت که نزدیک بود هلاک شود پس آن را خورد و یا اینکه آن را نیکو دانسته و خورد، بهمین سبب چنین لقبی گرفت.

أَمْرًا «هُوَز» اشاره به این است که از آسمان فرو آمد و در زمین مأوی گزید. و «حَطَى» اشاره می کند که اشتباهاتش او را در برگرفت. «کَلْمَن» یعنی که با خدا سخن گفت، و «سَعْفَص» خدا فرموده است به هر چیزی به اندازه ارزشش

باید بها داده شود. «قَرَشْت» به گناهان اعتراف کرد و خدا او را آمرزید، و «کتب» اشاره به آن است که قادر متعال دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در لوح محفوظ رقم زد که آدم از خاک و عیسی بدون پدر آفریده شده اند، سخن خود را با این آیه تأیید کرد: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (آفرینش عیسی نزد پروردگار در

نداشتن پدر همانند آدم است که از خاک (آفریده شد- آل عمران ۳: ۵۹) شمعون تصدیق کرد و گفت: ای محمد درست گفتی!

باب ۲۶- معنی نامهای پیغمبران و سایرین

در این باب احادیثی را، اساتید بزرگوار ما- رضی الله عنهم- با سلسله سندهای خود که نام نبرده اند و فقط راوی اصلی را که از امام نقل کرده است به نام مشخص برایم بازگو کرده اند، من نیز آنها را در کتاب «علل الشرائع و الاحکام و الاسباب» در چند باب پراکنده نقل کرده ام و در اینجا دسته بندی کرده و فشرده ای از آنها را می آورم: «آدم» معنایش آن است که خداوند وی را از روی زمین آفرید- اَدیم زمین چهارم است- «حوّا» یعنی او برای موجود زنده ای (آدم) آفریده شد. «انسان» یعنی او فراموشکار است، «نساء» یعنی مونس مرد از نظر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۸

جفت گیری «مرأه» یعنی از مرد آفریده شده (چون حوّا از آدم خلق شده) است.

«ادریس» احکام الهی و قوانین اسلام را زیاد به مردم درس می داد.

نوح» (نامش عبد الغفار یا عبد الملک یا عبد الاعلی بود) چون بر احوال خود نوحه سرائی می کرد مدت پانصد سال گریست، و نفس خود را از آلودگیها و گمراهیهای که قومش در آن غوطه ور بودند رها کنید. و معنای طوفان که در دوران او اتفاق افتاد آن است که آب همه چیز را فراگرفت (به عربی آن را طفی الماء گویند).

«هود» این نام بدین جهت بر او نهاده شده که هدایت یافت از آنچه قومش را گمراه ساخته بود، و به آن مبتلا نگردید. سپس از طرف خداوند مبعوث شد تا آنان را از گمراهی رها کنید و به شاهراه هدایت برساند.

«ریح عقیم»

بادی است که نه ابر آورد و نه درخت را بارور سازد، خداوند آن را بر قوم عاد فرستاد تا نابودشان سازد، معنایش این است که توأم با عذاب و بی رحم است، چنان که می دانیم بادهای دیگر نطفه را به گیاه تلقیح می کنند ولی این باد عذاب را به آنها تلقیح کرد. یعنی رحمت از آن پدیدار نمی گشت، مانند مردی که صاحب فرزند نشود پس همه کاخها و دژها و شهرها و هر بنای محکم و استواری را که در آنجا بود چنان خرد و نابود کرد و درهم کوبید (چون گندمی زیر سنگ آسیاب) و همچون ماسه نرم روان شدند که باد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۰۹

جابجایشان می کرد. و به آسمان می برد (هفت شب و هشت روز پی در پی آن تندباد عقیم برایشان وزید).

«ذات العماد» به قوم عاد گفته می شود؛ معنایش آن است که آنها قطعه سنگهای بزرگی را به اندازه بلندی کوه از کوهی می بریدند و پایه می ساختند، بعد این ستونها را در هر کجا می خواستند می افراشتند، سپس در بالای آن کاخهای خود را می ساختند بدین سبب آنها را «ذات العماد» گفتند.

«ابراهیم» چون به نیکی کردن همت گماشت، در نتیجه کامیاب گردید.

و معنای «ذو القرنین» این است که مدّتی قوم خود را به خدا دعوت کرد، لیکن آنها از پیروی او سرباز زدند و چنان او را مورد ضرب و شتم قرار دادند [که یک طرف سرش شکست] مدّتی از بین آنها رفت سپس به سویشان بازگشت و برنامه قبل خویش را اجرا کرد، این بار نیز بگونه ای کتک خورد که طرف دیگر سرش [شکسته شد] (میان قلاب از علل

«اصحاب رسّ» اینان در کنار رودخانه ای به نام رسّ که در سرزمین مشرق بود مأوی داشتند به همین مناسبت چنین نامیده شدند (همان رود ارس است که بطول هشتصد کیلومتر در جریان است، از مشرق آسیای صغیر آغاز گشته و در مغرب دریای خزر به خلیج قزل آغاج به دریا می ریزد). و گفته اند رسّ نام چاهی بود. دیگر اینکه این گروه پس از درگذشت حضرت سلیمان، پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۰

خود را در بند کشیده و زنده بگور کردند، آنان کسانی بودند که درخت صنوبری را (به نام شاه درخت) که یافث بن نوح نهالش را کاشته بود، و بعد از فرونشستن طوفان نوح از میان گل و لای سر برآورد و تنومند شد می پرستیدند، و زنانشان با مالیدن عورت به یک دیگر (بجای مرد) شهوت جنسی خود را فرو می نشانند، آنگاه خداوند آنها را به وسیله ورزش طوفان سهمگین بسیار سرخ رنگی عذاب کرد، و زمین را در زیر پایشان چون سنگ گوگرد آتش زائی قرار داد که شعله می کشید و آنان را در کام خود می گرفت، و نیز ابر سیاه تاریکی همچون گنبد بر سرشان سایه افکند و آتش بارید [و سنگها با شعله های سوزان چنان بر سر و روی آنها می خورد که بر اثر آن بدنهایشان گداخته می شد، همچنان که مس در آتش می گدازد] (علل الشرائع باب ۳۸).

«یعقوب» را بدین سبب به این نام خواندند که او و برادرش «عیص» دوقلو بودند، ولی نخست عیص، و در پی او برادرش یعقوب به دنیا آمد.

«اسرائیل» (نام حضرت یعقوب است) یعنی بنده خدا، چون «اسرا» به معنای بنده، و «ایل»

نام پروردگار است، و در خبر دیگر آمده است «اسرا» به معنی قوت و «إیل» یکی از اسماء الهی است (و در علل الشرائع باب ۳۹ گوید: این نام یکی از پریان بود که قندیل‌های بیت المقدس را خاموش می کرد، شبی حضرت یعقوب او را دستگیر کرده و به ستون بست و چون صبح مردم منظره را دیدند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۱

گفتند: یعقوب جنی را اسیر کرده و به ستون بسته است).

همچنین جبرئیل هم بمعنی نیروی خداست. بنا بر این، مفهوم اسرائیل می شود: قدرت خدا.

و بدین گونه است هر اسمی که جزء پایانی آن «إیل» یا پیش از آن «عبد و یا عبید» باشد، و «إیل» نام خداوند می باشد بنا بر این معنای «جبرئیل» عبد الله، «میکائیل» عبید الله (بنده کوچک خدا) و همچنین «اسرافیل» عبید الله است.

و «یوسف» از (آسف، یوسف) به معنی خشم گرفته شده است، چون وجود او برادرانش را خشمگین می ساخت، خدا فرموده است: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (پس آن هنگام که ما را خشمگین ساختند، از ایشان انتقام گرفتیم - زخرف ۴۳: ۵۵). مقصود از نامگذاری او به یوسف این است که آنچه از فضیلت او بر برادرانش روشن می گردید، خشم آنها را شعله ور می ساخت.

و «موسی» را نیز به این نام خوانند زیرا که خاندان فرعون جعبه ای را که وی در آن قرار داده شده بود از رود نیل در جایی بین آب و درخت پیدا کرده، و از وسط آب بیرونش آوردند، به زبان قبطی آب را «مو» و درخت را «سی» نامند. یعنی شخصی که از بین آب و درختان گرفته شده است «۱».

موشا می گفتند سپس معرب کرده یعنی شین را به سین بدل ساختند و به قاعده ناقص یائی به یا نوشته و به ألف خواندند.
(دهخدا حرف م صفحه ۷۹)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۲

«خضر» به معنای سبزه است زیرا او به روی هیچ چوب خشکی تکیه نمی داد و یا نمی نشست و بر هیچ زمین بی گیاهی قرار نمی گرفت مگر آنکه جنبشی کرده و بلافاصله سبز می شد، نام اصلیش «تالیا» فرزند ملکبان بن عابر ابن ارفخشذ بن سام بن نوح بود.

«طور سینا» (صدر آیه این است وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ ... مؤنون ۲۳: ۲۰) این کوه دارای درخت زیتون بوده است و هر کوهی که بر آن درختها و گیاهان سودمند باشد «طور سینا» و یا «طور سینین» نامند و اگر کوهی گیاه یا درختان سودمند نداشته باشد «جبل» و «طور» می گویند.

و معنای قول خداوند عَزَّ وَ جَلَّ که به حضرت موسی فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» (و بیفکن از پای دو کفش خود را- طه ۲۰: ۱۲). اینست که دو ترسی را که در دل داری از خود دور کن، که یکی دلهره از بین رفتن خاندانش بود، زیرا که در دوران زایمان، مادر را ترک گفته، و ترس دیگر از فرعون بوده است، احتمال دیگری هم هست، و در روایتی وارد شده است که چون دو کفشی که پیا داشت از پوست الاغ مرده بود، و آن سرزمین جایگاه پاکیزه ای بود (بدین جهت به او فرمان داده شد که کفشهایت را بیرون بیاور تا زمین پاک را آلوده نسازد) (و گفته اند-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۳

شاید این امر برای آن بود که پاهای

آن بزرگوار به زمین وادی مقدس برسد.

علل باب ۵۵). و امّیا «طوی» نام درّه ایست. (بنا بر این عطف بیان است از بالواد المقدّس و تنوین آن که دلالت بر منصرف بودن دارد بجهت تأویل آن به مکان است و گویند که «طوی» مثنی است مشتقّ از «طی» یعنی دو بار صدا زده شده و یا پاکیزه شده است، یک بار پس از دیگری منهج الصادقین ۵: ۴۷۴) و معنای قول خداوند «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْتًا» (این است که خداوند به موسی و هارون فرمود: به سوی فرعون که دیکتاتوری شده است بروید) و با نرمی و آرامی با وی سخن بگوئید- طه ۲۰: ۴۴- یعنی او را احتراماً به کنیه صدا بزنید، چون نام فرعون ولید ابن مصعب و کنیه اش «ابو مصعب» بود.

و معنای «فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» (و فرعون دارنده میخها- الفجر ۸۹: ۱۰) آنست که دیکتاتور مصر وقتی به کسی خشمگین می شد و مصمم می شد کیفر کند، او را بر روی زمین یا به روی تخته چوب پهنی می خوابانید و دو دست و دو پای او را با چهار میخ میخکوب می کرد و در همین حال رهایش می ساخت تا جان دهد، بدین جهت خداوند او را «ذِي الْأَوْتَادِ» نامیده است.

«داود» معنایش آنست که او زخمها و شکستگی دل خود را با موذت و دوستی خدا التیام می بخشید و درد خود را با عشق و محبت به خدا و به اطاعت وی درمان می کرد بگونه ای که به او گفته شد: بنده (خداوند فرموده است: «وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا دَاوُدَ» (ص ۳۸: ۱۷). گویند: روزی داود روزه بود، و روز بعد افطار می کرد، نصف شب را نیز

به قیام بسر می برد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۴

«ایوب» از- آب، یؤب- گرفته شده که به معنای برگشتن می باشد و بدین سبب به او گفته شده است که پس از ابتلا- به بیماری جانکاهی که بر اثر آن خانه و خانواده اش را ترک کرد (ولی دست از شکر خدا برنداشت) عاقبت تندرستی خود را باز یافت و نعمت و خانواده و مال و فرزند به او باز گشت.

«یونس» از انس و الفت گرفته شده است چون وقتی از نافرمانی قومش خشمگین شده از میان آنها رفت، با خدا الفت گرفت، و پس از بازگشتش دوباره با آنان مأنوس گردید.

و معنای اینکه خداوند اسماعیل بن حزقیل را «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» (او راستگو در وعده بود- مریم ۱۹: ۵۵) نامید، این است که او به شخصی قول داد که تا تو برگردی من اینجا می مانم (از قضا آن مرد فراموش کرد) و اسماعیل تا یک سال چشم براه او همان جا ماند تا آمد.

«مسیح» به این دلیل به عیسی بن مریم گفته می شد که او سیاح بود و در جای معین مستقر نمی گشت و همچنین روزه دار بود.

«نصاری» نیز به این نامند چون اصل ایشان در شهری از سرزمین شام بنام ناصره بود. (گویند حضرت مریم پس از برگشتن از مصر در آنجا اقامت گزید).

«حواریین» به کسانی که شغلشان گازری بود و لباسها را به وسیله شستن از چرک پاک و سفید میکردند. حواری می گفتند، بدین سبب این نام بر آن دوازده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۵

نفر نهاده شده است که در نهان و آشکار به خود و دیگران پند می دادند تا

چرک گناه را از شخص و اشخاص بزدايند، و اين نام از خبز الحوار (نان سفيد) گرفته شده است.

پیغمبران «اولو العزم» که عبارتند از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد - صلوات الله عليهم - نیز بدین سبب «اولو العزم» نامیده شده اند که با عزمی مصمم به ابلاغ شریعتی از جانب خدا مأمور شدند (که تا بعثت پیغمبر اولو العزم دیگری آن شریعت از بین نرود).

و معنای دیگری هم برای آن، روایت شده است که از ایشان نسبت به حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام پیمان گرفتند، و آنان نیز همگی بی درنگ پذیرفته و به آن اقرار کردند.

باب ۲۷ - نامهای پیغمبر اکرم و دودمان گرامیش صلوات الله عليهم

۱- جابر بن عبد الله انصاری گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از تمامی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۶

مردم به حضرت آدم شبیه ترم، و حضرت ابراهیم از لحاظ قیافه و اخلاق بیش از همه کس به من می ماند. خداوند از عرش عظمت خود مرا به ده اسم نامیده، و چگونگی و خلق و خوی نیکم را با آن آشکار فرموده، به زبان هر پیامبری که بر قومی برانگیخته می شد مژده آمدن مرا داده است. و در چند جای تورات (کتاب یهود) نامم را ذکر کرده، آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل پراکنده و آشکار ساخته است، سپس سخن خود را به من آموخت، و مرا به آسمان بالا برد، و از نامهای خویش نامی بر من نهاد، نام او محمود است و مرا «محمد» نامید، و در بهترین زمانهای امتم به این جهان آورد، و در تورات نامم را «احید» نهاد، که از توحید گرفته

شده است که بسبب یگانه پرستی کالبد ائتم را بر آتش جهنم ممنوع ساخته، و در انجیل مرا «احمد» نامید، پس من در میان ساکنین آسمان «محمود» (ستوده شده ام) و ائتم را حامدان (سپاسگزاران) قرار داد. نام من در زیور «ماحی» است زیرا پروردگار بواسطه من بساط پرستش بتها را از روی زمین برخواهد چید، و مرا در قرآن مجید محمّد خواند زیرا در روز رستاخیز که دادگاه عدل الهی حکم نهائی را صادر می نماید، و وضعیّت همه کس روشن می گردد، ائتمها مرا خواهند ستود، (زیرا) جز من کس دیگری شفاعت نخواهد کرد، و مرا در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۷

قیامت «حاشر» گویند چون همه مردم پس از من به صحرای محشر گام نهاده و در آنجا گرد آیند (یا زمان ائمت من به حشر متصل است) و مرا «موقف» نام گذارد زیرا من مردم را در پیشگاه عدل خدا برپا می دارم، و مرا «عاقب» نیز نامیده است به این دلیل که آخرین پیامبر هستم و بعد از من کسی را به عنوان پیغمبر نخواهد فرستاد، و همچنین پیامبر رحمت، پیامبر توبه و جنگاور شکست ناپذیرم نامید، و نام دیگرم «مقفی» است چون که در پی تمامی پیامبران مبعوث شده ام، و منم «قیم» یعنی بی عیب و نقص، و گرد آورنده همه کمالات در خود، پروردگارم بر من منت نهاد و امتیازاتی بمن داد و فرمود: ای محمّد رحمت من بر تو باد، من همه پیغمبران را بر گروهی که همزبانش بود فرستادم، اما تو را به تمامی آفریدگانم از سرخ و سیاه مبعوث کردم، و با ترسی که از تو در قلب دشمنان افکندم

یاریت کردم، هیچ کس دیگر را این چنین یاری نکردم و دست آورد غنائم جنگی را از کافران بر تو حلال گردانیدم، در حالی که برای پیشینیان حلال نبوده (می بایست غنیمت هائی را که از کافران می گرفتند بسوزانند). و به تو و امتت سوره حمد و آیات پایانی سوره بقره را یکی از گنجینه های عرشم بود عطا کردم، و همه سطح زمین را برای تو و امتت محلّ نماز و سجده گاه قرار دادم (بر خلاف امتهای دیگر که می بایست مراسم عبادی خود را در معبدهای خویش انجام دهند) و خاک زمین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۸

را برای تو پاک کننده قرار دادم (بجای آب اگر در دسترس نباشد یعنی تیمم).

و «الله اکبر» را به تو و امتت دادم و یاد تو را با یاد خودم همراه ساختم بگونه ای که هیچ فردی از امتت تو مرا به یگانگی یاد نخواهد کرد مگر آنکه تو را هم به پیغمبری یاد کند، خوشا به حال تو و امتت تو.

۲- حسن بن عبد الله از پدران بزرگوارش از جدش امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که گروهی از یهود نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و دانشمندترین آنان سؤالاتی از آن حضرت کرد، که یکی از آنها این بود: به چه علت شما را «محمد، احمد، ابو القاسم، بشیر، نذیر و داعی» نامیده اند؟ فرمود: اما «محمد» چون در زمین ستایش شده ام و «احمد» به این علت که در آسمانها مرا می ستایند.

«ابو القاسم» نیز، چون در روز رستاخیز خداوند عزّ و جلّ جهنّم را تقسیم نموده، و آن را سهم کسانی می سازد که از آغاز

تا انجام آفرینش مرا تصدیق نکرده باشند و بهشت را نیز جایگاه کسی می سازد که به من ایمان آورده و به نبوتم اعتراف کرده باشد.

و اما «داعی» گویند زیرا من همه مردم را به دین خدا دعوت می کنم، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۱۹

«نذیر» نامند چون هر کس که از من اطاعت نکند او را به گرفتار شدن به آتش دوزخ می ترسانم، و «بشیر» نامیده اند، زیرا به آنان که دستورات مرا اجرا کنند نوید بهشت می دهم.

۳- حسن بن فضال گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: چرا کینه پیغمبر «أبو القاسم» است؟ فرمود: زیرا پسری به نام «قاسم» داشت و از این جهت به او کینه ابو القاسم دادند. (نخستین پسر رسول خدا بوده و ملقب به الطاهر است، قبل از بعثت در مکه از خدیجه کبری تولد یافت و پیش از بعثت هم از دنیا رفت).

گفتم: ای فرزند پیامبر آیا مرا شایسته می دانید تا بیش از این برایم توضیح فرمائید؟

فرمود: بلی. مگر نمی دانی که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من و علی هر دو پدر این امت هستیم. گفتم: آری می دانم. فرمود: آیا پیغمبر خدا پدر همه امت، و علی علیه السلام هم یکی از افراد امت ایشان نبوده است که پس از او جانشین وی می باشد؟ عرض کردم: بلی بوده اند، فرمود: علی علیه السلام قسیم بهشت و جهنم است! (شرح: به نقل از شاهجهانی: قسیم به معنی سهیم کسی و همچنین ضد چیزی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۰

می باشد و در لغت عرب به معنی قسمت کننده نیامده است - منتخب اللغات: ۴۴۰ بنا بر این معنی عبارت

چنین است: علی علیه السلام سهیم بهشت و ضد جهنم بوده است گرچه در همه جا این حدیث را قسمت کننده معنی کرده اند) جواب دادم: آری.

فرمود: بنا بر این پیامبر صلی الله علیه و آله را بدین جهت ابو القاسم گویند که ایشان پدر قسیم دوزخ و بهشت است. عرض کردم: پدر بودن ایشان چه معنایی دارد؟ فرمود: او برای امتش همانند پدری مهربان بر فرزندان خویش بوده است و همین طور علی ابن ابی طالب که شایسته ترین امت او بود، پس از وفات رسول اکرم وصی و جانشین وی و رهبر امت قرار گرفت او نیز برای امتش همانند پدری مهربان و شفیق عمل می کرد. سپس سخن خود را این چنین ادامه داد: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در بالای منبر فرمود: هر کس از دنیا برود در حالی که دین و عاقله تهیدستی بجای گذارد، بر عهده من است که دینش را ادا کنم و مخارج خانواده او را بپردازم (از بیت المال)، و آری هر کس از دنیا برود و ثروتی بر جای گذارد، ثروتش از آن بازماندگانش خواهد بود. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: به این جهت است که گفته می شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امت خود از پدران و مادرانشان دلسوزتر، و اختیارات وی نیز از خود ایشان بیشتر بوده است. چنان که خدا فرموده است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ هَمَجْنِينَ امِير الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ از آن بزرگوار اولی بود بر امت از جانهایشان (همان گونه که علی علیه السلام عهده دار تمام وظایف و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۱

مناصب پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَدْرٌ يَوْمَ أُحُدٍ (یا دیگرى پرسید) تفسیر این فرموده خداوند عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (آیا خداوند تو را یتیمی نیافت پس پناهت داد؟- ضحی ۹۳: ۶) چیست؟ فرمود: بدین سبب یتیم نامیده شد که او (چون در یکتا) در سراسر پهنه گیتی از آغاز تا پایان آفرینش، در فضیلت و شرف بی همتا بود، پس خداوند برای آشکار ساختن احسان و نیکوئی که به او ارزانی داشته فرموده است: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا يَعْنِي فِي فَضَائِلٍ يَكُونُ بِهَا كَمَا كُنْتَ تَكُونُ (آیا خداوند تو را یتیمی نیافت پس پناهت داد؟- ضحی ۹۳: ۶) چیست؟ فرمود: بدین سبب یتیم نامیده شد که او (چون در یکتا) در سراسر پهنه گیتی از آغاز تا پایان آفرینش، در فضیلت و شرف بی همتا بود، پس خداوند برای آشکار ساختن احسان و نیکوئی که به او ارزانی داشته فرموده است: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا يَعْنِي فِي فَضَائِلٍ يَكُونُ بِهَا كَمَا كُنْتَ تَكُونُ.

شرح (یتیم به معنای بی نظیر و بی مانند است، چنان که می گویند: در یتیم).

پس خداوند تو را پناهگاه بشر ساخت تا از هر سو به تو روی آورند، و فضیلت و مقام تو را به آنان شناساند. وَ وَجَدَكَ ضَالًّا (و تو را گم شده یافت) اشاره به اینکه قومت به ناروا نسبت گمراهی به تو می دادند و پروردگار آنان را هدایت کرد تا نسبت به تو معرفت پیدا کرده و حَقَّتْ رَأْيَ شَنَاخْتِنَا وَ وَجَدَكَ عَائِلًا (و تو را تهیدست یافت) یعنی نزد قومت فقیر بودی و آنها می گفتند: اندوخته ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۲

ندارد، خداوند به وسیله ثروت سرشار خدیجه بی نیازت کرد و فضیلت بیشتری به تو داد، و تو را مستجاب الدعوه قرار داد چنان که اگر از خدا بخواهی سنگی را برایت به طلا مبدل گرداند بدون چون و چرا تو را به خواسته ات می رساند و سنگ تبدیل به طلا می گردد. و هر گاه غذایی نداشتی برایت غذایی فرستاد،

و هر جا آب نبود برای آب فراهم ساخت، و در آن ایام که هیچ کس یاریت نمی کرد، فرشتگان را بیاری تو فرستاد، و بوسیله آنان تو را بر دشمنانت پیروز فرمود.

۵- ابن ابی عمیر از یکی از روایان خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ بدین جهت پیغمبر خود را یتیم کرد تا فرمانبرداری از کسی بر او واجب نباشد.

۶- جعفر صوفی «۱» گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: چرا پیامبر را «امّی» نامند؟ فرمود: اهل تسنّن چه جوابی دارند؟ عرض کردم می گویند: زیرا

(۱) این شخص ممکن است جعفر بن محمّد صیرفی باشد، بهر حال مجهول الحال است، و راوی او محمّد بن خالد برقی است که نجاشی او را ضعیف شمرده، و از ضعف بسیار نقل می کند چنان که ابن الغضائری گفته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۳

قادر نبود چیزی بنویسد. فرمود: خلاف واقع گفته اند- خداوند آنها را از درگاه رحمت خود براند- چگونه ممکن می گردد در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود که نسخ نگردیده و استوار است می فرماید: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (اوست خدایی که در میان عرب امّی پیغمبری از خود آنها برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از آلودگی جهل و اخلاق زشت پاک سازد و به آنها قرآن و حکمت بیاموزد- جمعه: ۲) در حالی که پروردگار می فرماید: پیغمبر قرآن می خواند «۱»، پس چطور چیزی را که خود بخوبی نمی دانست به آنها یاد می داد؟

خدا قسم که رسولش به هفتاد و دو- یا فرمود- به هفتاد و سه زبان (تردید از راوی است.) می خوانده و می نوشته است، و جز این نیست که سبب نامیده شدن او به «امّی» این است که از اهل مکه بود که نامهای متعددی دارد، و یک نام آن «امّ القری» است. چنان که خدای عزّ و جلّ می فرماید: لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى (قرآن را نازل کردیم تا اهل مکه را بترسانی- انعام ۶: ۹۲).

(شرح- هنگامی که «یاء نسبت» به «امّ» افزوده گردد، «امّی» می شود

(۱) پوشیده نماند که خواندن آیات به تعلیم جبرئیل از سوی خداوند دلالت بر خواندن و نوشتن ندارد و راوی خبر چندان مورد اطمینان نیست تا بتوانیم بطور قطع سخن را به امام جواد علیه السلام نسبت دهیم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۴

یعنی کسی که منسوب است به امّ القری).

باب ۲۸- نامهای محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان علیهم السلام

۱- حفص بن غیاث نخعی گوید: امام صادق فرمود: موسی بن عمران علیه السلام مشغول راز و نیاز با پروردگار خویش بود که ابلیس به آنجا آمد یکی از فرشتگان به او گفت: در چنین حال خوشی که وی سرگرم مناجات با خدای خویش است از او چه می خواهی؟ شیطان گفت: همان را که از پدرش «آدم» هنگامی که در بهشت بود امید داشتم.

در ضمن مناجات قسمتی از آنچه را خدا به حضرت موسی فرمود این بود:

ای موسی من نماز را نمی پذیرم مگر از شخصی که در برابر عظمتم کرنش نماید، و همواره در دلش از من ترس باشد، روز خود را به یاد من سپری سازد، و شب را با آلودگی به گناه به صبح نرساند، و نیز حق

دوستان مخلص و یاران وفادار مرا بشناسد. موسی عرض کرد: پروردگارا آیا مقصود از دوستان و اولیاءت «ابراهیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۵

و اسحاق و یعقوب» هستند؟ فرمود: ای موسی ایشان چنانند، و لیکن مقصود من آن کسی است که برای وجود او پدر و مادر بشر (آدم و حوّا) را آفریدم، و به خاطر او بهشت و جهنم را پدید آوردم، حضرت موسی عرض کرد: خداوندا او کیست؟

فرمود: محمّد احمد که نامش را از اسم خود مشتق ساخته ام، چون من محمودم. موسی در خواست کرد که خداوندا مرا از امت او گردان. فرمود: ای موسی اگر او را بشناسی و به مقام وی و خاندانش آگاه شوی از امت او خواهی بود، زیرا مثل او و خاندان پاکش، مثل باغ بهشت است که برگش نمی خشکد و مزه اش تغییر نمی کند، و هر کس که آنان را شناخت و حقّشان را دانست، هر گاه بر اثر نادانی عمل ناشایسته ای از او سرزنند در کیفر او شتاب نمی ورزم، در تاریکیها برایش فروغی قرار می دهم، و قبل از آنکه از من سؤال کند نیازش را برطرف می کنم و قبل از تقاضای او عطایش می دهم.

و حدیث طولانی تر از این بود امّا بقدر نیاز پاره ای از آن را در اینجا آورده ایم. (دنباله حدیث را مرحوم مؤلف در امالی - مجلس ۹۵ - حدیث دوّم نقل کرده است).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۶

۲- جابر بن عبد الله انصاری گوید: شخصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید:

آن زمان که حضرت آدم در بهشت جای داشت تو در کجا بودی؟ فرمود: من در صلب او بودم و در

همان حال مرا به زمین فرود آورد، و سپس در صلب پدرم نوح بودم که بر کشتی سوار شدم، و در صلب ابراهیم بودم که در آتش افکنده شدم، در همه تبار من هرگز پدر یا مادر آلوده ای نبوده است، خداوند پیوسته مرا از صلب های پاکیزه به رحم های پاک- که از جانب او هدایت شده و هدایت کننده بودند- منتقل ساخت، تا اینکه به نبوت من پیمان گرفت و به اسلام برآیم میثاق بست، جمله صفاتم را بیان کرد و نامم را در انجیل و تورات قرار داد، سپس به آسمان بالاآیم برد و نامی از اسماء خود برآیم برگرفت. مالک عرش: «محمود» است، امت من «حامدون» (ستایشگران) اند، و من «محمّد» هستم.

مصنّف گوید: این حدیث از طرق متعدّدی نقل گردیده است.

۳- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از جدّ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۷

بزرگوارش چنین فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خدمتش بودند فرمود: به خدائی که مرا مژده دهنده مبعوث نموده سوگند، که هیچ مخلوقی بر روی زمین نزد او محبوبتر و گرامی تر از ما نیست، زیرا خداوند تبارک و تعالی برای من از اسماء خود نامی اقتباس کرده است. نام او «محمود» و نام من «محمّد» است، برای تو نیز ای علی، نامی از نامهای خود گرفت، یعنی او «علی الاعلی» است و ترا علی نامید. و ای حسن نام ترا هم از یکی از اسماء خود برگرفت زیرا نام او «محسن» است و تو را

حسن نام نهاد. و برای تو نیز ای حسین، از نامهای خود نامی جدا کرد و او «ذو الإحسان» است و نام تو «حسین»، و برای تو هم ای «فاطمه» از اسامی خود نامی درآورد، نام او «فاطر» است و تو «فاطمه» سپس دست به دعا برداشته و گفت: پروردگارا، تو را گواه می گیرم که من با کسی که با اینان موافق باشد موافقم و با هر کس که با ایشان به دشمنی برخیزد در ستیزم، دوستدار آنان را دوست می دارم، و بر دشمنشان خشمگینم. دوستیم با دوستشان به این جهت است که اینان از من و من نیز از آنانم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۸

۴- أبو ذر غفاری- رضی الله عنه- گوید: از پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم که می فرمود: من و علی از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال قبل از آفرینش حضرت آدم، ما در سمت راست عرش، به تسبیح خدا مشغول بودیم، آنگاه که پروردگار آدم را آفرید آن نور را در صلب او نهاد و وقتی که در بهشت مأوی گزید در صلب او، و هنگامی که به آن ترک اولی دست یازید باز هم در صلب او بودیم، و زمانی که نوح بر عرصه کشتی قرار گرفت ما در پشت وی بودیم چون ابراهیم را در آتش افکندند، ما در پشت او جای داشتیم، همواره خدای بزرگ ما را از پشتهای پاکیزه پدران به رحمهای پاک مادران منتقل می ساخت تا پشت عبد المطلب، سپس آن را دو نیم کرد مرا در پشت عبد الله و علی را در صلب أبو طالب ودیعه نهاد،

و برای من پیامبری و رشد زیاد، و برای علی خوش بیانی، و تیزهوشی و دلاوری را قرار داد، و برای هر یک از ما از دو نام خود نامی اقتباس کرد، پس خداوند مالک عرش، محمود است و من محمّد و پروردگار اعلی است- و در حالی که به امیر المؤمنین اشاره نمود- فرمود: و نام او «علی» است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۲۹

۵- ابن مسعود گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید، و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را فرمان داد تا وی را سجده نمودند، و او را در بهشت مأوی داد، و کنیز خود حوا را همسر او نمود، پس آدم سر برداشت و نگاهی به گوشه عرش افکند و در آنجا پنج سطر نوشته دید، گفت: بار الها اینان که نامشان را می نگریم چه کسانی هستند؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ایشان شخصیتهای برجسته ای هستند که هر گاه آفریدگانم از آنان درخواست شفاعت کنند، من بی دریغ وساطت آنان را خواهم پذیرفت، آدم عرض کرد: پروردگارا به منزلت و مقامی که در پیشگاهت دارند تو را سوگند می دهم، چگونه نام آنان را برایم بیان فرما؟ خداوند تعالی فرمود: اما نخستین آنان نام من محمود و او محمّد است، و دوم ایشان من عالیم و او علی است و سومی، من فاطرم، و او فاطمه است، و چهارم من محسنم و او حسن است، پنجم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۰

من صاحب احسانم و او حسین است، همگی

آنان مشغول حمد و ستایش من هستند.

۶- جابر گوید: وقتی دوران حاملگی حضرت فاطمه - سلام الله علیها - به حسن سپری شد و نوزاد به دنیا قدم نهاد قبلا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که او را در پارچه سپید بپیچند، ولی خانمها نوزاد را در لباس زرد رنگی قنناق کردند، آنگاه فاطمه سلام الله علیها به همسرش گفت: یا علی برای این نوزاد نامی انتخاب فرما، أمير المؤمنين فرمود: من در نامگذاری او بر پیامبر خدا پیشی نخواهم گرفت، اندکی بیش نگذشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، نوزاد را چون دسته گلی بدست گرفت و بوسه ای بر رخسار او زد، و زبان مبارکش را به دهان او گذارد، نوزاد آن را مکید، سپس روی به ایشان نموده و فرمود: مگر پیش از این بشما نگفته بودم که نوزاد را در پارچه سفید بپیچید؟ آنگاه دستور داد پارچه سفیدی آوردند و کودک را در آن پیچیده و آن پارچه زرد رنگ را بدور افکند، و آنگاه به گوش راست نوزاد اذان و به گوش چپش اقامه گفت، بعد رو به أمير مؤمنان نمود و فرمود: نامش را چه نهاده اید؟ عرض کرد: منتظر شمائیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم از خداوند در نامگذاری او پیشی نمی گیرم، خداوند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۱

به جبرئیل وحی کرد، برای محمد پسر متولد شده، بسوی او شو، و از جانب من و خودت سلام و شاد باش ابلاغ کن و بگو چون علی از برای تو همانند هارون است نسبت به موسی، بدین جهت این نوزاد را با پسر

هارون همنام کن، جبرئیل خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَدَّ و از جانب خدا و خود تهنیت و مبارکباد گفت و فرمان خدا که: پسرت را همنام فرزند هارون ساز، را ابلاغ نمود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: نام پسر هارون چه بود؟ جبرئیل گفت: شیر، فرمود: زبان من عربی است! گفت: او را حسن نام کن! لذا حسن نامیده شد، و چون حسین علیه السَّلام قدم به دنیا نهاد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نزد ایشان آمد، و همان کارهائی را که وقت تولد (فرزندش) حسن انجام داده بود تکرار نمود، آنگاه جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: خداوند -عزَّ و جَلَّ ذَکْرُه- تو را سلام می رساند و می فرماید: چون علی نسبت به تو نظیر هارون است نسبت به موسی، لذا نام این کودک را نیز به نام پسر دیگر هارون بگذار. پرسید: نامش چه بود؟ گفت: شیر. فرمود: من عرب زبانم. گفت: او را حسین نام نه، لذا پیغمبر اسم او را حسین نهاد.

۷- عکرمه گوید: چون حسن علیه السَّلام از حضرت فاطمه سلام الله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۲

علیها متولد گردید، او را نزد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورد پیامبر او را حسن نامید، و هنگامی که حسین به دنیا آمد فاطمه علیها السَّلام او را به حضور پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورد و گفت: ای پیامبر خدا این فرزندم نیکوتر از او (حسن) است، آنگاه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را حسین نامید.

۸- عبد الله بن عیسی گوید: امام صادق علیه السلام به نقل

از پدر بزرگوارش علیهما السلام فرمود: جبرئیل نام حسن بن علی را در یک پارچه از حریر که از لباسهای بهشت بود برای پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَدِيه آورد، و نام حسین علیه السلام هم از نام حسن گرفته شده است.

۹- جابر جعفی گوید: امام پنجم حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس از آنکه (در سال سی و نه آتش جنگ با مارقین (خوارج) به سردمداری ذو التَّدِيه و گروهی از خوارج در نهروان که ناحیه وسیعی بین واسط و بغداد بود فرو نشست) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به شهر کوفه بازگشت در این هنگام به او

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۳

گزارش دادند که معاویه با گستاخی و بی شرمی به دشنام دادن و لعن وی پرداخته و خنجر بیداد او رشته زندگانی دوستان علی علیه السلام را بریده است، حضرت به سخنانی پرداخت و خطبه ای ایراد کرد.

پس از حمد و ثنای الهی و نثار درود بر پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِان شَمّه ای از نعمتهایی که خداوند بر پیغمبر و او علیهما السلام ارزانی داشت، چنین فرمود: اگر این آیه در قرآن مجید نبود که خداوند می فرماید: *وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ* (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن - الضحی ۹۳: ۱۱) افتخاراتی را که خدا نصیب من نموده و مقامهائی را که به من داده است بیان نمی کردم، ولی به جهت این گفته الهی سخن را آغاز می کنم (ابتدا دست بدعا برداشت و گفت: پروردگارا تو را بر نعمتهای بی شمارت و فضل بی کران و از یاد نرفتیت سپاسگزارم، و سپس رو به

حضار نمود و فرمود: ای مردم: من در مرحله ای هستم که احساس می کنم آفتاب عمرم بر لب بام زندگی رسیده، و بیک اجل بمن نزدیک گردیده است، گمان می کنم با آنکه هنوز در میان شما هستم شأن و مقام مرا از یاد برده اید، من این جهان را بدرود می گویم و هر آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خویش بیادگار گذاشت برای شما باقی می گذارم: قرآن و دودمانم که عترت و فرزندان خاتم پیامبران، سید و سالار پاک تباران و آقای برگزیدگان، پیغمبر برگزیده خدا صلی الله علیه و آله- هستند (آنان که مردم را به قرآن فراخوانده هدایت می کنند).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۴

ای مردم، شاید پس از این دیگر نشنوید که گوینده ای گفتار مرا در باره خود بگوید مگر آنکه سخن نادرست و ناروا گفته باشد، اکنون توجه کنید، افتخارات مرا بشنوید، من برادر و پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر خشم و کیفر اویم، من آن سرباز رشید و دلاوری هستم که هر گاه روباه صفتان از اطراف پیغمبر می گریختند و او را تنها می گذاشتند یک تنه میدان گسترده جنگ را در اختیار می گرفتیم و با پنجه پولادینم که قبضه شمشیر را می فشرد، سر ماجراجویان و بدخواهان او را در فضا پرتاب می کردم و با استقامتم بلاگردان و ستون پیروزی او بودم.

و هر گاه که مردم دستخوش عواطف می شدند و تیرگی نفاق و فساد و جهالت از هر سوی چون ابرهای متراکم برمی خاست و سنگ تفرقه بر بام مسلمین می بارید، و می رفت که نظام اجتماع از هم بگسلد، من نیروی

سخت کوش پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، و قهر پروردگار بصورت من در برابرشان جلوه گر بود، و چون سنگ آسیاب جهنم روی سر زالوصفتان و گردنکشان در گردش بودم، و با شمشیر شرابارم که هر کس طعمه آن می شد بلافاصله در جهنم سقوط می کرد، چون دندانهای آسیاب جهنم استخوان آنها را خرد می کردم، و پسران و دخترانشان را به عزای آنها می نشاندم، آری من آن کسی هستم که همچون شیری زنجیر گسیخته، خود را بر صف دشمن می زدم، و جان آنان را می گرفتم، و منم عذاب شدید خداوند که در وقت مقرّر از تبهکاران فرو گذاشته نخواهد شد (اشاره فرموده به آیه شریفه *وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ* - انعام ۶: ۱۴۷).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۵

منم آنکه در مقابل هیچ قهرمانی زانوی عجز بزمین نزدم بلکه با ستیز با آنان پشتشان را به خاک هلاکت مالیدم و با یورشهای برق آسا بر جنگاوران، آنها را از مرکب حیات به زیر انداختم، و هر کس را که به خدای رحمان کفر می ورزید به دیار عدم فرستادم. و منم داماد بهترین مردم، و منم سرور جانشینان پیامبران و قائم مقام برترین پیامبران، منم دروازه شهر علم، و گنجینه دار دانش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و وارث او، منم همسر بتول (عذرا) که گرامی ترین زنان جهان است حضرت فاطمه آن بانوی پرهیزگار برگزیده پاک سرشت نیکوکار، هدایت شده و هدایتگر دختری که حبیب خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت، و بهترین دختران و دودمان او، و ریحانه (گل خوشبوی) او بود، و دو نوه پیغمبر

بهترین نواده گان، هر دو فرزند منند که شایسته ترین فرزندانند، آیا کسی هست که آنچه را گفتم قبول نداشته باشد؟ کجایند مسلمانانی که در آغاز پیرو ادیان گذشته بودند تا بشما بگویند که در انجیل (اصلی) نام من «الیا»، و در تورات «بریء» و در زبور «أری» و در زبان مردم هندوستان «کبکر» و نزد رومیان «بطرسیا» و نزد پارسی نژادان «جیتر» (جییر یا جتر نسخه بدل) و نزد ترکها «بشیر» نزد زنگباریان (نام مملکتی است در آفریقا) «حیتر» و نزد دانشمندان یهود «بویء» و نزد حبشی ها (طایفه ای از سیاه پوستان آفریقا) «بشریک» و نزد مادرم «حیدره» و نزد دایه ام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۶

«میمون» و نزد عرب «علی» و نزد ارمنیها (منسوب به ارمنستان) «فریق» و نزد پدرم «ظهير» می باشد. اینها نامهای من در کتب آسمانی و نزد اقوام و ملل است، ولی باید بدانید که در قرآن مجید هم نامهایی مخصوص من است و بشما هشدار می دهم تا مبدا از راه خیره سری آنها را نادیده بگیرید و از راه دین خود دور افتاده و گمراه گردید (اینک این شما و این آیات قرآن) خداوند - عزّ و جلّ - می فرماید: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.

مصحح محترم متن عربی گوید: «گرچه در نسخه چنین است ولی در قرآن آیه ای به این لفظ نیست و شاید این جمله برداشتی از قرآن باشد».

مترجم گوید: در قرآن مجید وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ است و شاید آیه ۱۵۳ سوره بقره إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ باشد. و صادقین از اشتباهات نسخه برداران باشد چنان که یکی از القاب آن حضرت صابر (مناقب ج ۳: ۲۸۴) و دیگری صادق است. و

منم «مؤذن» در دنیا و آخرت که خدا فرموده است: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ پس منادی در میان بهشتیان و دوزخیان فریاد برآورد که لعنت خدای بر ظالمین باد- اعراف ۷: ۴۲).

و منم آن منادی، و در جای دیگر مرا «أذان» نامیده است: وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (این آگاه ساختنی است از جانب خدا و پیامبرش- توبه ۹: ۳) که آن «اذان» من می باشم.

و منم «محسن» در قول خداوند- عزّ و جلّ- إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (بی تردید خداوند همواره یار نیکوکاران است- عنکبوت ۲۹: ۶۹) و منم (دارنده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۷

قلب) آن کس که خدا فرموده است: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِذْرَةً لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (در نابودی امم پیشین پند و تذکری است برای آنکه دارای قلب و هوشیاری است- ق- ۵۰: ۳۶).

و منم «ذاکر» در فرموده خداوند: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ.

(آنان که در حال ایستاده و نشسته و خفتن ذکر خدا را از یاد نمی برند- آل عمران ۳: ۱۹۰).

و ما هستیم «اصحاب اعراف» من و عمویم (حمزه) و برادرم (جعفر طیار) و پسر عمویم (حضرت محمد (ص)). به خدای شکافنده دانه و هسته گیاه، سوگند که آتش جهنم دوست ما را فرامی گیرد، و دشمن کینه توز ما به بهشت وارد نمیگردد چنان که خدا فرموده است: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ (و بر اعراف مقام بلندی است میان بهشت و جهنم) مردانی هستند که همگی را به سیمایشان میشناسند- اعراف ۷: ۴۴).

و منم «صهر» در فرموده پروردگار وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا

(و اوست کسی که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنان خویشی و بستگی و ازدواج قرار داد- فرقان ۲: ۵۴).

(شرح: صهر به معنی داماد است و از امیر المؤمنین روایت است: «نسب» آنست که نکاح با او حرام باشد و «صهر» آنست که مناکحه با آن حلال باشد. مثل دختر عمو و دختر دایی- منهج الصادقین ج ۶: ص ۳۹۲ تا ص ۴۱۰- بطور مفصل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۸

جریان ازدواج حضرت علی و حضرت فاطمه را بیان کرده است).

و منم «اذن واعیه» در فرموده خدای عز و جلّ: وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (و لکن گوش شنوای هوشمندان این پند را تواند پذیرفت- الحاقه ۶۹: ۱۲) و منم «سلم» در قول خدای عز و جلّ: «وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» (و مردی که تسلیم امر یک نفر است- زمر ۳۹: ۳۰) و مهدی این امت یکی از فرزندان من است، آگاه باشید که من معیار آزمودن و تصفیه شمایم، بودن کینه من در دل نشانه دورویی و نفاق، قرار داده شده است. (ابن الحدید نوشته است:

«و قد اتفقت الاخبار الصحيحه التي لا ريب فيها عند المحدثين؛ على انّ النبی صلی الله علیه و آله قال: لا يبغضک الا منافق، و لا یحبک الا مؤمن

- شرح نهج ۴: ۸۳ مترجم) و خداوند مؤمنین را به دوستی من آزمایش میکند. پیغمبر «امی» در باره شناخت و نگهداری حق و حرمت من چنین فرموده است: «یقیناً تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن، و دشمن نمی دارد مگر منافق».

منم که در دنیا و آخرت پرچمدار پیامبر خدایم! همان کس که درفش پیروزی اسلام را بر بلندترین

قله دژهای دشمن به اهتزاز در آوردم، و پیغمبر پیشرو من بود، همان گونه که من پیشرو پیروانم به آن سرای هستم تا وسیله فرونشاندن عطششان را فراهم سازیم، بخدا سوگند دوستان من تشنگی نخواهند کشید و ترسی به دل ندارند، زیرا من سرپرست مؤمنینم، و سرپرست من خداست، دوستان مرا همین بس که دوست می دارند آنچه را خدا دوست دارد، و کینه ورزان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۳۹

مرا همان بس که با کسی دشمنی می ورزند که خدا او را دوست دارد.

آگاه باشید! گزارش رسیده است که معاویه به من ناسزا گفته و لعن کرده است، پروردگارا او را درهم کوب و لعنت خود را بر آن کس که سزاوار لعن است فرود آور، آمین یا رب العالمین (ای پروردگار جهانیان این را بپذیر) ای پروردگار اسماعیل و مبعوث کننده ابراهیم! چون بی تردید تو ستوده و بزرگواری. و از منبر فرود آمد، و دیگر بر آن بالا- نرفت تا روزی که ابن ملجم- خدا او را لعنت کند- وی را به شهادت رساند.

جابر گوید: اکنون به تأویل (بیان کردن آنچه سخن به او باز گردد، و گردانیدن کلام از ظاهر بخلاف ظاهر) نامهایی که از آن جناب آوردیم می پردازیم:

اما اینکه آن حضرت فرمود: نامم در انجیل «الیا» است آن بر گردان «علی» از زبان عربی است، در تورات «بری ء» یعنی بیزار از شرک و نزد کاهنان «بوی ء» کسی را گویند که جایگاهی را مهیا سازد، و دیگری هم جایی آماده کرده باشد، ولی «بوی ء» آنست که حق را در منازل خود جایگزین سازد و باطل را زدوده و تباه سازد، در زبور داود «اری» آن درنده ای است

که استخوان شکار خود را نرم می کند و گوشت را جدا می سازد، و در کتابهایی که نزد هندیان بود در احوالات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۰

پیامبر خدا می خواندند که یاور او «کبکری» است، و او کسی است که هر گاه چیزی را قصد نماید آنقدر پافشاری می کند تا به آن برسد، و نزد رومی ها «بطریسا» (۱) رباینده جانها است. و نزد پارسیان «جبترا» آن باز شکاری را گویند که در صید کردن مهارت دارد، و در نزد ترکها «بشیر» پلنگی است که هر گاه چنگال خود را در چیزی اندازد آن را پاره کند، و در پیش زنگیان «جبترا» کسی را گویند که پیوندهای بین استخوان را می برد، و نزد حبشی ها «بشیریک» درهم کوبنده هر چیزی است که بر او حمله ور شود، و اینکه فرمود: نزد مادرم «حیدره» ام، یعنی کسی که نظرش هشیارانه، قوی و آگاهانه، و در کارها با قدرت و نفوذ، و بسیار تیزبین است و دقایق اشیاء را به سرعت در می یابد، و فرمود: در نزد دایه ام نامم «میمون» بود. جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من خبر داد: یکی از زنان طایفه «بنی - هلال» دایه حضرت علیّ علیه السلام بود که در خیمه خود به او شیر میداد و نگهداریش می کرد آن زن پسری هم داشت که برادر همشیر علیّ علیه السلام بحساب می آمد، ولی سنّش یازده ماه و چند روز از علی بزرگتر بود، در کنار خیمه آنان چاهی قدیمی

(۱) در پاره ای از نسخ «بطرسیا» است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۱

قرار داشت؛ روزی آن طفل بر لب چاه آمد و سر خود را داخل

آن نمود، علی نیز مصمم شد به دنبال او برود، پای علی به ریسمانهای خیمه پیچیده شده و طنابها را کشید تا خویشتن را بر روی سر برادر رضاعی خود رساند، و به یک پا و یک دست او چسبید بدین گونه که دست او را در دهان و پایش را به دست گرفت بدین وسیله از فروافتادن او در چاه جلوگیری شد در همین حال مادر رضاعی او از راه رسیده و صحنه را مشاهده کرده شیون کنان فریاد زد: آی اهل قبیله ام، ای طایفه ام، ای عشیره ام چه پسر بچه فرخنده و میمونی!! علی فرزندم را نگهداشته است تا در چاه نیفتد، سپس دو کودک را از سر چاه دور کرد، مردم نیز از نیروی طفلی با آن سن و سال در شگفتی فرورفته بودند، که با بند شدن پاهایش به طنابهای خیمه چگونه خود را کشیده تا دستش به او رسیده است، بدین جهت مادر رضاعیش او را «میمون» نامید یعنی مبارک و فرخنده، و آن کودک در میان طایفه «بنی هلال» به «معلق میمون» شهرت یافته بود، و فرزنداناش تاکنون به همان نام مشهورند.

و نزد ارمنیها «فریق» شخص جسوری را گویند که مردم از هیبت او ترسانند. و نزد پدرم «ظهير». ابو طالب بدین سبب به او «ظهير» می گفت، که بسیاری از مواقع فرزندان و برادرزاده های خود را جمع می کرد، و به آنان دستور می داد که با هم کشتی بگیرند، و این یکنوع تفریح رایج عرب بود، علی که آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۲

موقع کودک بود و بازوانی درشت و کوتاه داشت آستین ها را بالا زده و با

بزرگ و کوچک از برادران و عموزاده های خویش کشتی می گرفت بطوری که با یک چرخش و بکار بردن فنّ خاصّی پشت آنها را بخاک می برد، پدرش نیز او را تشویق می کرد و می فرمود: علی پیروز شد بدین سبب او را «ظهير» نامیده اند.

و نزد عرب «علیّ»، جابر گوید: اهل اطلاع علّتهای گوناگونی را برای چنین نامگذاری بر آن حضرت ذکر کرده اند، گروهی گفته اند: این نام خاص آن جناب است و بر هیچ یک از فرزندان آدم، نه در عرب و نه در عجم، قبل از وی نهاده نشده بود، فقط در میان عربها رسم این بود که به فرزندان لایق خود می گفتند: «این پسرم علیّ است»، و مقصودشان این بود که بلند مرتبه است، نه آنکه نامش علیّ باشد، و پیش از این هم معمول نبوده است که شخصی نام فرزند خود را علیّ بگذارد، بلکه در زمان زندگی او «تیمّنا و تبرکا» و همچنین بعد از آن حضرت علیه السلام نهادن این اسم بر کودکان رایج شد.

عده دیگر گفته اند: بدین جهت وی را علیّ نامیده اند که با هر کس پیکار می کرد بر او پیروز می شد.

جمع دیگری گفته اند: علّتش این است که در بهشت ارتفاع منزل آن حضرت از منازل سایرین بلندتر است حتی از منزل پیامبران، و مقام و مرتبه هیچ پیغمبری بالاتر از مقام آن جناب نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۳

گروه دیگری گفته اند: این نام بدان سبب است که برای فرمانبرداری خداوند - عزّ و جلّ - در مسجد الحرام برای فرو افکندن بتها از دور بام کعبه، گامهایش را بر شانه پیغمبر نهاد، و جز او شخص دیگری بر دوش پیغمبر

بالا نرفته است.

دسته دیگری گفته اند: بدین جهت او را علی نامیدند که عقد همسری او با حضرت فاطمه در آسمانها واقع گردید، و جز او هیچ یک از مخلوقات خدا در آنجا تزویج نشده است.

و بعضی دیگر گفته اند: بدین علت که مرتبه دانش وی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از تمام مردم بالاتر بود.

۱۰- یزید بن قعب گوید: من و عباس بن عبدالمطلب و چند تن از طایفه عبد العزی در گوشه ای از مسجد الحرام مقابل خانه کعبه نشسته بودیم که مشاهده کردیم فاطمه دخت گرامی اسد مادر امیر المؤمنین که آخرین روزهای حاملگی علی علیه السلام را می گذرانید به آنجا آمد، و ناگاه درد زایمان او را گرفت، بگونه ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۴

که مجال بیرون رفتن از مسجد برایش نبود، کنار کعبه ایستاد و دست به طرف آسمان برداشت و گفت: پروردگارا بتو ایمان دارم و به آنچه از جانب تو آمده است و پیامبران و کتابهایی را که از سوی تو آورده اند تصدیق دارم و به گفته جدم ابراهیم خلیل: (که بنا بر آیه شریفه رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ - ابراهیم ۱۴: ۳۵ از خدا خواسته بود که این بلد را امن و ذریه اش را از شرک حفظ نماید) دل سپرده ام، و او بود که این خانه پراج را بنا نهاد، پس بحق آن پیغمبری که این خانه را ساخته است و بحق فرزندی که درون من جا دارد زایمانم را آسان گردان.

راوی گوید: همگی دیدیم که دیوار از پشت خانه (از طرف درون) گشوده گردید، و

فاطمه به اندرون رفت و از دید ما پنهان شد، سپس شکاف دیوار بهم آمد، ما بسرعت دویدیم و هر چه تلاش کردیم که قفل در کعبه را بگشائیم نتوانستیم، فهمیدیم که در آن سرّ و حکمتی بوده است. او از جانب خداوند- عزّ و جلّ- چهار روز در آنجا ماند، سپس بیرون آمد در حالی که امیر المؤمنین را بر روی دست داشت، و می گفت: مقام من بر زنان پیش از خودم برتری یافته است، زیرا آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) مخفیانه خداوند را عبادت می کرد در جایی که جز مواقع ناچاری خدا دوست نداشت در آنجا پرستش شود (زیرا اّمت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۵

موسی و انبیای قبل از او فقط می توانستند در معابد و کنیسه ها عبادت کنند) و مریم دختر عمران تنه درخت خرمای خشکیده را با دست خود تکان داد؛ تا از آن خرمای تازه افتاد و میل کرد، ولی من وارد بیت الله الحرام شدم، و از میوه ها و اطعمه بهشتی خوردم، و هنگامی که خواستم خارج شوم، هاتفی گفت: ای فاطمه نوزادت را «علی» نام بگذار، زیرا او بلند مرتبه است، خداوند علی اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود اقتباس کردم و به ادب و اخلاق خود او را پرورش داده ام و او را بر مشکلات علم خود توانا ساختم، و او است که در خانه ام بتها را بشکند، و در بام خانه ام اذان گوید و مرا به پاکی و بزرگواری یاد نماید، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و وای بر آن کس که او را دشمن دارد و بر

او کینه ورزد و فرمانش نبرد.

۱۱- عبایه بن ربیع گوید: مردی به نزد ابن عباس آمد و پرسید: معنای «انزع البطين» چیست؟ زیرا مردم در این مورد نظرات گوناگونی دارند. وی چنین پاسخ داد: ای مرد به خدا سوگند که از شأن و مقام کسی سؤال کردی که بعد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۶

از پیغمبر اکرم (ص) هیچ کس بر روی ریگهای زمین پاننهاده، که در فضیلت برتر از او باشد، و بی شک او برادر رسول خدا و پسر عموی او، و خلیفه او بر امتش می باشد، او شرک را از خود دور ساخت، شرک ستیز و سینه اش از دانش پر بود، و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس می خواهد فردای قیامت نجات یابد چنگ بر دامن این «انزع» بزند یعنی علی علیه السلام ۱۲- علان کلینی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

شمشیر علی علیه السلام را بدین جهت «ذو الفقار» نامیدند که در میانه قبضه آن خطی به درازا بود شبیه به مهره های تیره کمر، همان شمشیری که جبرئیل از آسمان آورد و دسته اش از نقره بود، آن شمشیری که نداکننده ای از آسمان فریاد برآورد:

«لا سيف الا ذو الفقار، و لا فتى الا علي».

۱۳- جابر بن یزید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم! چرا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۷

علی علیه السلام را امیر المؤمنین نامیدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذیه می کرد و به آنها می آموخت مگر قول خداوند را نشنیده ای وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا (و می آوریم غذائی برای خاندانمان - یوسف ۱۲: ۶۵).

توضیح:

باید توجه داشت که «نمیر» فعل مضارع، متکلم مع الغیر است از ماده مار یمیر و اجوف است و «امیر» از ماده أمر یأمر و مهموز است و فاء الفعل آن همزه است. (مصیح) ۱۴- ابو هریره گوید: دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین جهت فاطمه نامیده شد که خداوند- عز و جل- کسی را که فاطمه را دوست داشته باشد، از آتش جهنم برکنار خواهد کرد.

۱۵- ابن عماره گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه- سلام الله علیها- زهرا نامیده شد؟ فرمود: زیرا وقتی آن حضرت در محراب عبادت می ایستاد نورش بر اهل آسمانها می تابید، آنچنان که نور اختران آسمان بر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۸

ساکنین زمین.

۱۶- و روایت شده است: (در علل الشرائع- از جابر از امام صادق علیه السلام نقل کرده و مفضل است) به این علت زهرا نام گذارده شد که خداوند- عز و جل- آن بانو را از نور با عظمت خود آفرید.

۱۷- عیسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی فرمود: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند معنای کلمه «بتول» (پاکدامن، دوشیزه) چیست؟ زیرا ما از شما شنیدیم که می فرمودید مریم و فاطمه «بتول» هستند، فرمود: بتول آن زنی است که هرگز خون حیض نبیند، زیرا حیض برای دختران پیغمبران ناپسند است. «۱» امام را بدین جهت امام گویند که نمونه و الگو برای مردم بوده، و این منصب از جانب خدا به او داده شده است، و نیز بر بندگان خدا لازم می باشد که فرمانبردار

(۱) در سند خبر افراد مهمل و مجهول الحال دیده می شود. (مصحح)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۴۹

امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام را بدین جهت «سجّاد» گفتند که آثار سجده زیاد بر مواضع هفتگانه سجده او نمودار بود چون در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد.

و همچنین «ذوالثقات» می گفتند. چون در مواضع سجده اش برجستگی هایی پیدا می شد، و با آنکه در هر سال دو بار پوست پنج موضع بدن (پیشانی، و دو کف دست، و دو زانوی آن بزرگوار) را که پینه بسته بود می بریدند، بار دیگر پینه بسته، و بر آمده می شد.

و امام پنجم محمد بن علی علیهما السلام را «باقر» نامیدند چون شکافنده علم بوده یعنی مطالب پیچیده علمی را بسادگی روشن می ساخت.

و امام ششم جعفر بن محمد علیهما السلام را «صادق» گویند تا از مدعی دروغین امامت جعفر بن علی، امام فطحیه دوم (جعفر کذاب) جدا و مشخص گردد.

و امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام را «کاظم» نامیدند یعنی فرو برنده خشم خود بر کسانی که بزودی بر امامت وی توقّف خواهند نمود و به دلیل آزمندی در ثروت و ریاست دنیا منکر امام بعد از او خواهند شد.

و امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام را «رضا» نامیدند، زیرا مورد پسند خدای تعالی در آسمان، و پیامبر و ائمه در زمین بود، و مخالفان و دشمنانش نیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۰

او را برای امامت پسندیده بودند (و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی از او، خاص آن حضرت بود).

امام نهم محمد بن علی علیهما السلام دوّمین فردی را که در بین ائمه نامش

محمد است، «تقی» لقب دادند چون وی از خدا ترسید و پروردگار نیز او را از گزند مأمون حفظ کرد، آن زمانی که شبانه در حال مستی بر او شیخون زد، و آنقدر شمشیر بر بدن آن حضرت فرود آورد که گمان برد او را کشته است. (جریان آن بطور مشروح با حرز حضرت جواد علیه السلام در الامان فی اخطار الاسفار و الازمان ترجمه اینجانب عبد العلیّ محمّدی نگارش یافته است).

امام دهم علیّ بن محمد و امام یازدهم حسن بن علی علیهما السلام را «عسکریین» لقب دادند چون در شهر «سرّ من رأی» در محلی معروف به عسکر (پادگان) اقامت داشتند.

و امام دوازدهم حضرت (م، ح، م، د) را قائم (قیام کننده) گفته اند زیرا بعد از آنکه یادش از دلها رفته باشد پرچم امامت را بپا خواهد نمود (وقتی که بیشتر کسانی که قائل به امامت آن حضرت بودند مرتد شده باشند) و در این مورد غیر از آنچه نقل کردیم روایات دیگری هم رسیده است که هر یک را در ضمن فصلی مرتّب با سلسله سند در کتاب علل الشرائع (از باب ۱۶۵ تا ۱۷۷) نقل

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۱

کرده ام.

باب ۲۹- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من کنت مولاة فعلی مولاة»

اشاره

۱- ابو اسحاق گوید به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: مقصود از «مولا» در فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: (هر کس من مولای اویم علی نیز مولای اوست) چیست؟ فرمود: به مردم اعلام کرد که علی علیه السلام بعد از او، صاحب منصب امامت و رهبری است.

۲- أبان گوید: از امام باقر علیه السلام در باره گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «هر که

را من مولایم علیّ نیز مولای اوست» پرسیدم، فرمود: ای ابو- سعید مطلب به این روشنی سؤال دارد؟ به ایشان (به اصحابش) فهماند که در میان آنان علی علیه السلام قائم مقام او خواهد بود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۲

۳- علیّ بن هاشم گوید: پدرم گفت در محضر زید (شهید) فرزند حضرت زین العابدین بودم که از فرموده پیامبر اکرم «من كنت مولاة فعليّ مولاة» سخن به میان آمد. زید فرمود: وی را چون پرچمی برافراشت و به رهبری منصوبش نمود، تا هنگامی که شیرازه اجتماع مسلمین از هم می پاشد، و گروه گرائی میان آنان جدائی می افکند، به سبب او «حزب الله» از دیگران شناخته شوند.

۴- ابن عتیّاس گوید: پیامبر خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: «الله» مولا و پروردگار من است و با وجود ذات مقدّس او هیچ ولایت و میل و اراده ای برای من نیست، و من فرستاده خدایم، و با وجود بودن من اراده و میلی برای دیگری نیست و علیّ (ولّی من و) ولّی هر کس است که من ولّی او بودم، و تا او هست برای دیگری میل و اراده و حکومتی نیست.

۵- ابو سعید گوید: پیغمبر خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: هر کس که من سرپرست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۳

اویم، علیّ هم سرپرست اوست، و هر کس را که من پیشوای اویم «۱» علیّ نیز امام اوست، و هر شخصی را من امیر اویم، علیّ هم امیر او خواهد بود، و هر فردی را که من ترساننده اویم علیّ نیز ترساننده او خواهد بود و هر کس را من راهنمای اویم

علیّ هدایتگر اوست، و هر کس را من وسیله تقرب او به خدایم علیّ وسیله قرب او به خدا است، حال اگر کسی با او دشمنی بورزد خداوند سبحان میان علیّ و دشمنش حکم خواهد کرد.

۶- ابو سعید (خدری) گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من علیّ علیه السلام امام هر کس است که به خدا ایمان دارد (و یا هر کسی که بعد از من است).

۷- ابو سعید خدری از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره فرموده خدای عزّ و جلّ:

وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (و باز دارید ایشان را چون باید بازپرسی شوند- صافات ۳۷: ۲۴) چنین گوید: از آنان پرسیده می شود که در مورد ولایت علی علیه السلام چه

(۱)

هر که را من باشمش مولا و دوست ابن عمّ من علیّ مولای اوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۴

کرده اند؟ زیرا خدا آنان را آگاه نمود که او خلیفه بعد از پیامبر می باشد. (آیا طبق سفارش پیغمبر حقّ ولایت او را ادا کردند یا امر ولایت را ضایع کرده و مهمل گذاردند؟!)- ۸- نعیم بن سالم از انس بن مالک چنین نقل کرده است که: با گوش خود شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله روز غدیر خمّ در حالی که دست علیّ علیه السلام را گرفته بود، فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان مقدم تر هستم؟ گفتند:

آری می دانیم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر کس که من مولای اویم، این علیّ هم مولای او است، پروردگارا دوست بدار آن را که علیّ را دوست دارد، و دشمن بدار

دشمن او را، و یاری فرما یاور علیّ را، و خوار کن کسی را که در صدد خواری او برآید.

صدوق- رضی الله عنه- مصنف کتاب گوید: دلیل ما در اثبات این موضوع که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امامت علیّ علیه السلام تصریح فرموده؛ و اطاعتش را بر همگان واجب شمرده و آشکارا وی را خلیفه خود ساخته است، اخبار صحیحه می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۵

و آنها دو گونه اند: ۱- اخباری که همه مسلمانها بر آن اتفاق دارند، به این معنی که مخالفین عقیده ما نیز متن آن را همچون ما (شیعیان) نقل کرده اند؛ اما در توضیح و بیان مفهوم آن با ما موافق نیستند، یعنی معنای ظاهریش را کنار گذاشته، و به معانی خلاف ظاهری تأویل کرده اند.

۲- و اخبار دیگری است که آنان (مخالفین) با ما مخالفت دارند در نقل آن.

اما در مورد اخبار دسته اول که نقل آن مورد اتفاق ما و مخالفین است، بر ما لازم می باشد که سخن را دسته بندی نموده، و همه معانی لغوی آن را از کتب لغت پیدا کنیم و حقیقت و مجاز آن را به ایشان ارائه دهیم، سپس آن را به مشهورترین معنا، و رایج ترین استعمال آن نزد اهل لغت برگردانیم، و با چنین کاری ثابت خواهیم نمود که مراد همان می باشد که ما معتقد به آنیم؛ و آن تصریح به امامت و خلافت حضرت علیّ علیه السلام خواهد بود، نه معنای دیگری که ایشان بیان نموده اند و کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را به مفهومهایی مخالف این منظور حمل کرده اند.

و در مورد اخبار دسته دوم نیز که

غیر شیعه با آن مخالفت دارند، لازم است روشن سازیم که ورود آنها نیز حتمی بوده، و معتبرند، و در مقام استدلال همانند اخبار اُتفاقی دسته اوّل، باطل کننده حجّت و بهانه ایشان می باشند، و ثابت کنیم آن اخبار نیز در اعتبار مانند همان اخباری است که ایشان پذیرفته اند، و قاطع عذری است که آنان دلیل و بهانه خود قرار داده و به آن احتجاج کرده اند،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۶

در صورتی که آنها را فقط خود نقل نموده اند نه مخالفینشان، مع ذلك قاطع عذر پنداشته و علیه مخالفین خود دلیل گرفته اند.

اکنون با استعانت از خداوند در توضیح آن میگوئیم: اخبار دسته اوّل، از طریق ما و کسانی که در مورد خلافت بلا فصل علیّ علیه السلام با ما هم عقیده نیستند، (هر دو) روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده است که آن حضرت (در روز شنبه هجدهم ذی حجّه سال دهم هجری در منطقه وسیع و لم یزرعی در صحرای جحفه، جایی که راه حاجیان اهل مدینه و شام و مصر و عراق از یک دیگر جدا می گردید و آبگیر معروفی است بنام غدیر خم) در حالی که همه مسلمین را گرد آورده بود، ایستاد و به آنان چنین فرمود: ای مردم آیا من نسبت به مؤمنان حتّی از خودشان به مصلحتشان در امور و اقدام به آن سزاوارتر نیستم؟ همه یک صدا فریاد برآوردند خدا گواه است، آری- تو سزاوارتری، فرمود: بنا بر این هر کس که من مولای اویم، علیّ نیز مولای اوست، بار خدایا دوست بدار هر که علیّ را دوست بدارد، و دشمن

بدار هر که او را دشمن بدارد، و یاری فرما آن کس را که او را یاری نماید، و خوار کن آن کس را که از یاریش دست بردارد.

(این بود خبری که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق دارند، و اکنون می پردازیم به اینکه این خبر چگونه بر امامت دلالت دارد) نخست نظری می افکنیم به معنای جمله به جمله آن، ابتدا به کلمه «اولی» که در آغاز فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» هست و سپس به کلمه «مولى» که در جمله بعد از آن یعنی

«من كنت مولاة فعلى مولاة»

می باشد توجه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۷

می نمایم خواهیم دید، در لغت عرب به چند معنی محدود و معین آمده است و بیشتر از آنها معنایی در کتب لغت برایش نمی یابیم که ان شاء الله ذکر خواهیم نمود.

سپس نگاه دیگر بر اینکه چرا و به چه علتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را در آن صحرای سوزان دور هم جمع کرد؟ و برای تحقق چه هدفی سخنانی نمود، آیا به چه چیز اهمیتی می داد! یقینا مطلب سرنوشت سازی برای جامعه مسلمین بوده است و از آن تاکنون آگاه نبوده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این تمهیدات قصد یادآوری به ایشان را داشت! آیا ممکن است آن حضرت در چنین شرایطی که فراهم آورده بود موضوع معلوم و یا نامشخص و مبهمی را بگوید که از گفتن آن سودی عاید آن مردم نگردد؟ و معنای آن را ندانند! در حالی که ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله از

بیهوده گویی منزّه است.

اینک همه معانی که در کتب لغت برای لفظ «مولی» آمده است ذکر می‌نمائیم:

۱- آقا و مالک (که به معنی اولی به تصرّف است) چنان که مالک صاحب اختیار بردگان خود است و می‌تواند آنها را بفروشد، و یا به دیگری ببخشد.

۲- آقای بنده آزاد شده.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۸

۳- بنده آزاد شده.

هر سه معنا نزد خاص و عام، لغت شناسان و مردم عامی عرب مشهور است، ولی به یقین در فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله این سه معنی در نظر نبوده است و روا نیست که با گفتن جمله (هر که را من آقای اویم، علی آقای اوست) یکی از این سه مفهوم را قصد کرده باشد، چون پیغمبر مالک و صاحب اختیار فروختن مسلمین نبوده، و اختیار آزاد کردن ایشان از قید بندگی خدا را هم نداشت، همچنین مردم پیامبر را آزاد نکرده بودند (پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برده آنها نبودند بلکه آن دو بزرگوار، سرور و آقای همه بودند).

۴- به معنی پسر عمو، چنان که شاعری گوید:

مهلا بنی عمنا مهلا موالینالم تظھرون لنا ما کان مدفونا ای عموزاده‌ها لختی مدارا کنید، ای موالی ما آسان بگیرید! چرا کینه دیرینه ای را که پنهان بود آشکار می‌سازید.

(مولی در این آیه شریفه «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ - مريم ۱۹: ۵» به معنی پسر عمو آمده است).

۵- سرانجام و پایان کار، در فرموده خداوند: مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (منزلگاه همه شما آتش دوزخ، و آن آتش شما را سزاوارتر است و به بسیار بد منزلی بازمی‌گردید- حدید ۵۷: ۱۵) یعنی

سرانجام شما و حالتی که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۵۹

عاقبت خواهید داشت.

۶- آنچه در جلو و یا دنبال چیزی قرار می گیرد، مانند پشت سر، یا پیش روی او، چنان که شاعری گفته است:

فعدت، کلا- الفرجين تحسب أنه مولى المخافه خلفها و أمامها ناقه صبح کرد در حالتی که فکر می کرد این دو مرز پر خوف، بهترین جای جنگ باشد، پشت سر و پیش رو.

و تصوّر نمی رود که هیچ یک از این معانی را هم پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن جمله مذکور اراده کرده باشد، زیرا روا نبود در چنین موقعیت خطیر و زمان پر اهمیتی اعلان کند هر کسی، من پسر عمویش هستم، علی هم پسر عموی اوست، زیرا این مطلب نزد همه مسلمین معلوم بود که، پدر پیغمبر عبد الله است و امیر المؤمنین پسر برادر عبد الله می باشد، و تکرارش برای چنین جمعیتی بیهوده بنظر می رسد.

و همچنین ممکن نیست معنی سرانجام، و یا معنی جلو، و دنبال در این جمله قصد گردیده باشد، زیرا در این صورت جمله نه معنایی می دهد، و نه گفتنش سودی دارد.

۷- گذشته از این معانی که هیچ یک مناسبی با قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت، معنای دیگری نیز در کتب لغت برای مولى آمده، و آن این است که:

وقتی شخصی صاحب اختیار کسی است و حق فرماندهی به او را دارد، لغت اجازه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۰

می دهد که بگوید: (فلان مولای) فلان شخص فرمانبر من می باشد، و این همان معنایی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نظر داشته و فرموده است: (هر که من

مولای او هستم علیّ مولای اوست) زیرا چند معنایی که در کتب لغت احتمال آن می رفت و نقل کردیم در آن موقعیت حسّاس برای گوشزد کردن به چنان جمعیت عظیمی صحیح و روان بوده است و همچنین غیر از این معنی (مالک اطاعت) معنای دیگری هم باقی نمی ماند، پس یقین بیشتر می گردد که در جمله «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه» فقط همین معنا را در نظر گرفته باشد. و آنچه که گفته ما را تأیید می کند جمله قبل از آن است که چنین فرمود: (آیا من سزاوارتر و اولی به مؤمنان از خودشان نیستم) و سپس فرمود: (پس هر که را من مولای اویم علیّ نیز مولای اوست) حال چنین بر می آید که معنی (مولاه) آن است که علی اولتر است به آنان از خودشان، به این دلیل که هر گاه مردی به دیگری بگوید: (تو اولایی نسبت به من از خود من) یعنی او را فرمانده قرار داده و خود را مطیع او ساخته است که باید فرمان او را ببرد، و جایز نیست از هیچ یک از دستورات وی سرپیچی کند.

اگر ما به شخصی پیشنهاد کردیم که با ما بیعت نماید و او هم چنین کرد و اعتراف نمود (ما نسبت به او سزاوار تریم از خودش) نباید از هیچ کدام از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۱

دستورهایی که به او می دهیم سرپیچی نماید، چون اگر از انجامش سر باز زند بر اعترافش (به اینکه ما اولی به اویم از خودش) خطّ بطلان کشیده است. و در عرب چنین مرسوم است که اگر شخصی به دیگری فرمان انجام کاری را بدهد بطوری که

او را مجبور کند ولی او مختار باشد که فرمانش را نبرد، در پاسخش می گوید:

(فلانی، من از تو نسبت به نفس خودم سزاوارترم) یا آنکه می گوید: (من خود آقای خویشتم، و اختیار دارم به خواسته خودم عمل کنم، و تو شایستگی فرمان دادن بمن را نداری)، به این ترتیب نتیجه می گیریم که اگر کسی به دیگری اعتراض کند و بگوید: (من به نفس خویش از تو اولایم) یعنی می تواند از دستورات او سرپیچی کند و مطابق میل خویش عمل کند. اما اگر اعتراف کند به اینکه: (تو اولی بمن هستی از خودم) به این معنی است که حق مخالفت با او و نافرمانی از دستورات او را ندارد.

بنا بر این پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «آیا من اولی نسبت به مؤمنین از خودشان بر آنها نیستم» و اینکه اعتراف و پاسخ آنان «بلی چنین است» می باشد، و سپس بی درنگ فرموده:

«من کنت مولاه»

یعنی «هر کس من صاحب اختیار و سرپرست او هستم علی نیز اختیار دار و سرپرست او می باشد» و همین طور دانستیم فرموده او «مولاه» عین همان معنائی است که اعتراف به آن نمودند (پیغمبر اولی است بایشان از خودشان) پس هر گاه در قولش «من کنت مولاه...» فقط (اولی به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۲

او) را قصد کرده باشد، همان «اولی» را برای علی بن ابی طالب نیز قرار داده است: - «فعلی مولاه» - زیرا درست نیست معنای دیگری از آن چند معنا را که ثابت کردیم محال است پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره خودش در نظر گرفته باشد، برای مولای جمله دوّم - «فعلی»

مولاه»- قصد نموده باشد.

چون آن معانی که عبارت بود از مالک برده یا آزادکننده برده، یا آزاد شده یا پسر عمو یا سرانجام یا پشت و یا جلو، چنانچه ثابت کردیم وقتی در جمله در باره خودش محال بود و بی مفهوم، در جمله راجع به علیّ علیه السلام هم معنایی نخواهد داشت، و تنها همان معنی آخری (مالک اطاعت و فرماندهی) باقی می ماند و همین است که پیغمبر آن را در نظر داشته، و در نتیجه مسلم است آن حضرت در جمله

(من كنت مولاه فعلىّ مولاه)

در باره علیّ علیه السلام هم مالک اطاعت و فرماندهی را قصد نموده باشد، و چون اطاعت او بر تمام مسلمین واجب شد همان معنای امامت او می باشد.

زیرا امامت از لفظ «ایتمام» اقتباس شده، و «ایتمام» به معنای دنباله روی و پیروی کردن، و مطابق رفتار او عمل کردن و سخن گفتن است و مفهوم اصلی امام در لغت عبارت از تیر چوبی تراشیده ای است که در کار گاههای اسلحه سازی برای نمونه در جلوی خود قرار می دهند تا بقیه تیرها را بر طبق آن بسازند و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۳

اندازه و طرز ساخت بقیه باید همانند آن باشد.

با این بیان هر گاه فرمانبرداری از علیّ علیه السلام بر مخلوق لازم شد سزاوار مقام والای امامت گردیده است.

طرح سوالات

سؤال ۱- شاید بگویند پیغمبر صلیّ الله علیه و آله با این کلام قصد فضیلت دادن به علی علیه السلام را داشته است ولی مقصودش مقام امامت نباشد؟! پاسخ این است که: در نخستین برخورد با حدیث چنین احتمالی در ذهن پدید می آید، ولی پس از شرح و بیان احتمالات

در معنی لفظ «مولی» و درک همه معانی لغوی آن و بدست آوردن آن معنایی که منحصر در این مقام باید از آن قصد کرده باشد و با آن معنی مقام معینی برای علی علیه السلام ثابت گردد، دیگر چنین اعتراضی صحیح نیست، زیرا پس از بررسی کامل دیدیم «مولی» در لغت عرب چند معنا دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ یک را نه در باره خود، و نه در باره علی علیه السلام قصد ننموده است و تنها یک معنی بجا می ماند که عقلا باید فقط آن را در باره خود و علی علیه السلام در نظر گرفته باشد، و آن هم حق اطاعت و در اختیار گرفتن فرمانبرداری مسلمانها است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۴

سؤال ۲- شاید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معنایی را قصد کرده است که ما آن را پیدا نکردیم زیرا بر همه لغات عرب احاطه کامل نداریم پاسخ: اگر عدم احاطه کامل ما بر لغت عرب موجب شود که دلیل و برهانمان از اعتبار ساقط شود و نیز این احتمال باشد که بهمین دلیل مراد فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قادر نیستیم پیدا کنیم. پس شایسته است که این شک نه تنها در تمامی فرمایشات نبی اکرم صلی الله علیه و آله که از ایشان نقل شده بیاید، بلکه در همه آیات قرآن عمومیت پیدا کند، نتیجه آنکه، فرمایشات و توصیه های آن حضرت اعتبار چندانی نداشته باشد و مورد استفاده قرار نگیرد.

همچنین به این دلیل که ممکن است در کتب لغت امروز مطالب مورد نظر رسول خدا صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي كَلِّهَا مِنْ آيَاتٍ وَ رَوَايَاتٍ نَوَّشْتَه نَشْدَه بَاشْد وَ اَيْنِ مَطَالِبِ فِي مِيَانِ بَدْوِي هَا رَايِجِ بُوْدَه اَسْت، تَمَامِي كِتَابِ وَ سَنَّتِ زَيْرِ سْوَالِ بَرْدَه مِي شُوْد وَ اَصْوَالًا- اَيْنِ نَوْعِ اَشْكَالِ تَرَاشِي هَا وَ مَشْغُولِ سَاخْتَنِ دِيْكَرَانِ نَوْعِي سِرْپُوشِ كُذَّاشْتَنِ بَرِ حَقَائِقِ وَ خُودِ رَا بَه نَادَانِي زَدَنِ اَسْت.

(مِثَالِ بَرَايِ رُوشَنِ تَرِ شَدَنِ مَوْضُوعِ) هَنْكَامِي كِه پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَه مَسْلَمِيْنَ فَرْمُود: «آيَا مِنْ بَرِ مُؤْمِنِيْنَ اَزِ خُودِ شَانِ اَوْلِيِ نِيْسْتَم» پَسِ اَزِ اَقْرَارِ مَسْلَمَانِهَا بَه: بَلِي (سَزَاوَارِي)، فَرْمُود: «پَسِ هَرِ كَسِّ رَا كِه مِنْ مَوْلَايِشِ هَسْتَم، عَلِي مَوْلَايِ اَوْسْت» مِثَلِ اَيْنِسْتِ كِه شَخْصِي بَه چَنْدِ تَنْ بَكُوِيْد: آيَا قَبُولِ دَارِيْدِ فِلَانِ كَالَا رَا كِه بَيْنِ مَا بَه نَحْوِ شَرِكْتِ اَسْتِ بَفَرْوَشِيْمِ وَ

مَعَانِي الْاَخْبَارِ / تَرْجَمَه مُحَمَّدِي، ج ١، ص: ١٦٥

سُودِ وَ زِيَانِشِ رَا بَه دُو قَسْمْتِ كَنِيْمِ نِيْمِي اَزِ اَنْ مَن، وَ نِيْمِ دِيْكَرِ اَزِ اَنْ هَمِه شَمَا بَاشْد؟ وَ اِيْشَانِ بَكُوِيْنِد: بَلِه، پَذِيْرَفْتِيْمِ، سِپَسِ بَكُوِيْد: حَالَا كِه شَرَاكْتِ رَا قَبُولِ نَمُودِيْدِ هَرِ كَسِّ كِه مِنْ شَرِيْكَ اَوْ هَسْتَم؛ زِيْدِ هَمِ شَرِيْكَ اَوْسْتِ فِي نَتِيْجَه بَه اَيْنِ تَرْتِيْبِ بَرَايِ شَرِيْكَشِ نِيْزِ هَمَانِ شَرَايِطِ فَرْوَشِ كَالَا- وَ دُو قَسْمْتِ شَدَنِ سُودِ وَ زِيَانِ رَا فِي نَظَرِ كَرْفْتَه، وَ اَزِ شَرَكَاةِ خُودِ فِي خُصُوصِ اَنْ اِعْتِرَافِ كَرْفْتَه اَسْت.

بَا اَيْنِ مِثَالِ چَنْبِيْنِ بَدَسْتِ مِي آيِيْدِ كِه پِيْغَمْبَرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَا فَرْمَايِشَاتِ خُودِ قَصْدِ قَرَارِ دَاْدَنِ هَمَانِ مَعْنَايِ (اَوْلِيِ بَتَصْرَفِ) رَا بَرَايِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ نِيْزِ فِي نَظَرِ كَرْفْتَه اَسْت. وَ اَزِ جِهْتِ مَفْهُومِ تَفَاوُتِي بَيْنِ كُفْتَه اَنْ مَرْدِ فِي مِثَالِ وَ فَرْمَايِشِ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي اَيْنِ خَبَرِ

نیست و اگر شخصی ادعا کند در لغت عرب بجز این معناها که ما بیان داشتیم معنی دیگری برای «مولا» سراغ دارد، به ما نیز نشان دهد در حالی که یقین داریم اضافه بر این معانی یافت نخواهد شد.

(مترجم گوید: مرحوم علامه امینی تا بیست و هفت معنی برای مولا برشمرده و فرموده است: برگشت همه این معانی به همان معنی سزاوار و «اولی بتصرف» می باشد و یک یک آن را اثبات نموده است. الغدیر ۱: ۳۶۲).

۳- ممکن است ایرادشان بدلیل خبری است که در مورد زید بن حارثه ادعا می کنند که مقصود پیغمبر این است که علی علیه السلام آزادکننده او بوده، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۶

ولائی که خودش نسبت به زید داشته به علی داده است. و یا اخبار دیگری در ردّ موضوع خلافت علی علیه السلام که فقط از طریق خودشان نقل شده و شیعیان آنها را نقل نکرده اند.

پاسخ: این نیز به اثبات ادعایشان کمکی نخواهد کرد زیرا خبری را که ما و ایشان بر ورودش اتفاق داریم با اخبار مخصوص بخودشان که مورد تأیید شیعه نیست شرح و تفسیر کنند، و حال آنکه ما نیز اخبار زیادی داریم که بتواند جمله «هر کس را من مولای اویم علی مولای اوست» را بر طبق عقیده و نظر ما شرح کند، و همچنین روایاتی از رسول خدا و حضرت علی علیه السلام در این موضوع بما رسیده که در آنها به صراحت مقصود از جمله مذکور بیان شده است و تصریح دارد که مؤید خلافت (بلا فصل) امیر المؤمنین می باشد.

بنا بر این خبری که مخصوص به شیعه است در برابر

خبری واقع می شود که صرفاً ایشان نقل نموده اند و استدلال به آن را متوقف می سازد، و در نتیجه آن خبر مورد اتفاق عموم

«من كنت مولاه فعليّ مولاه»

باقی می ماند، که در این صورت برای فهم درست آن ما و ایشان هر دو باید بسراغ لغت و عرف برویم، تا مطابق با آنچه لغت شناسان گفته اند، و یا استعمال شایع در عرف، و تقسیم بندی کلام، و برگرداندنش به معنای صحیح با یک دیگر به بحث پردازیم، و در این صورت مفاد این خبر مورد اتفاق موافق عقیده ماست نه صرفاً رأی و اظهار نظر مخالفین اصولاً ایشان خبری که بر آن اتفاق شده باشد، یا دلالتش همچون خبر ما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۷

روشن باشد در دست ندارند، حتی در باره خبر «ولاء» زید بن حارثه، آنچه که بر زبان خودشان جاری است بی اساس بودن آن را روشن می سازد، چون خود می گویند: زید (در سال هشتم هجرت سه سال قبل از قضیه غدیر خم) در غزوه موته با جعفر بن ابی طالب بشهادت رسید (السیره النبویه ۴: ۱۹، کامل التواریخ ۲:

۱۵۵، کتاب المختصر فی اخبار البشر ۲: ۴۷) و این مدّتی قبل از روز غدیر خم است که در سال (دهم هجرت) «حجّه الوداع» بوقوع پیوست که پیغمبر گرامی بعد از آن فرمایش بیشتر از سه ماه زنده نماند، و هیچ علتی نداشت که «ولاء» زید را برای علیّ علیه السلام اظهار نماید، پس وقتی که چنین خبری در نقض و ابطال شرح خود دارند دیگر نمی توانند برای شرح خبر مورد اتفاق همه بنفع خود حجّت قرارش دهند، فرض آنکه: زید هم قبلاً از دنیا

نرفته بود، و در روز غدیر حضور داشته و فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیده باشد، حضور وی برای ایشان دلیل نمی باشد، زیرا تمامی عرب می دانستند که غلام آزاد کرده پیغمبر گرامی اسلام غلام آزاد کرده خاندان او و نیز آزاد کرده پسر عموی اوست و چنین قانونی در لغت و عرف شهرت داشت و دلیلی نداشت که ایشان در آن موقع حساس به مردم بگوید آنچه را شناخته اید و در میان شما شهرت دارد دوباره بشناسید. مثل اینکه شخصی گفته بود: پسر برادر پدر پیامبر صلی الله علیه و آله پسر عموی وی نیست، که رسول

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۸

خدا صلی الله علیه و آله برخاسته و گفته باشد: «مردم بدانید هر که پسر برادر پدر من است او عموزاده من می باشد»، که این گفتار و رفتار شایسته مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیست و مورد قبول نمی باشد که از ساحت مقدس آن حضرت چنین عملی سرزنند.

۴- اگر شخصی بگوید: همچنان که شما برای اثبات ادعایتان به روایاتی که از طریق شیعه نقل شده است استدلال کردید ما نیز مجازیم در اخباری که فرقه ما آن را نقل می کند آن چیزی را روایت نمائیم که بر طبق آن جمله (مذکور) بر خلاف مدعای شما تغییر یابد.

پاسخ این است: در اظهار نظر قضاوت یک طرفه اشتباه است، چون بر شما لازم است که از اخبار ما هم، آنچه بر معنای خبر دلالت دارد را نیز بیان کنید، و اگر چنین کنید نظر ما که

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

را مختص به حضرت علی علیه السلام می سازد، با

خبر شما که اختصاصش داده اید به (زید) معارض است، و آنگاه جمله (من كنت ...) از آن جنبه که ما و شما بر نقلش اتفاق داشتیم حجتی خواهد بود برای ما، علیه شما، در حالی که همان دلالتی، که ما آن را لازم دانستیم (اولی به تصرف بودن) را شامل است، و این سخن به هیچ وجه قابل تردید، و کم و زیاد کردن نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۶۹

۵- چنانچه مطلب این گونه روشن و واضح است چرا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله بصراحت فرمود: (ای مردم، بزودی علی علیه السلام جانشین من خواهد شد) بلکه جمله ای فرمود که تأویل داشته باشد، و این همه بحث و جدل را باعث شود.

پاسخ: اگر قصد دارید بگوئید چون در لفظ خبر احتمال تأویل می رود باعث می شود خبر درست نباشد، یا رسول خدا صلی الله علیه و آله معنایی را که خلافت علی علیه السلام و واجب ساختن لزوم اطاعت او را برساند در نظر نداشته است، چون احتمال تأویل در آن می رود، بدلیل آنکه غیر از این معنی آشکارتر و فصیح تر است، باید خبر را کنار گذارد، و آن را دلیل نشمرد.

پاسخ ما چند گونه است: ۱- جواب نقضی، اگر با معتزلی ها هم عقیده ای و قائلی به اینکه خدا با چشم سر دیده نشود، نه در دنیا و نه در عقبی، و استدلال می نمائی به قول خداوند «عزّ و جلّ» لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ (دیده ها او را در نمی یابند- انعام: ۱۰۷) لازم است بگوئی (قصد نکرده است دیده نمی شود)، زیرا در گفته «لا یری» احتمال تأویل می رود (که در دنیا به چشم نمی آید

نه در آخرت) و شما در برابر اشاعره که اعمال بنده را مخلوق خدا می دانند و به آیه وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (و خداوند شما و کردارهایتان را آفرید- صافات):

(۹۴) استدلال می نمایند باید بگوئید پروردگار از «و ما تعملون» اراده نموده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۰

که چشم هایی را آفریده و بندگان با آن کاری انجام می دهند، با اینکه اگر مقصودش آن بود با عبارتی واضح تر می فرمود که برای اشاعره دلیل نشود، و بجایش کلامی می آورد که تأویل بر خلاف مقصود در آن نرود. و در آیه شریفه وَ مَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعْمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ (هر کس مؤمنی را عمداً به قتل رساند کیفرش جهنم است- نساء ۴: ۹۵) باید بگوئید خدا قصد نموده، هر کس مؤمن در جهنم جای دارد چه کردار شایسته ای داشته باشد و چه نداشته باشد در این آیه هم احتمال تأویل جاری است چون آن را به روشنی و صراحت نفرموده است.

و اگر اشعری مذهب هستی پس آنچه بر معتزله لازم می آید بر شما نیز لازم آید زیرا آن معنائی که نزد شما حق است به طرز روشنی بیان نگردیده است.

و اگر طرف بحث اخباری مسلک باشد به او گفته می شود: باید بگوئی پیغمبر نفرموده است: «انکم ترون ربکم کما ترون القمر فی ليله البدر لا- تضامون فی رؤيته» (شما پروردگارتان را می بینید چنان که قرص ماه را در شب چهاردهم مشاهده میکنید در دیدار او ستمی بر شما نشود با آنکه امکان دارد مقصود از دیدن به چشم دل باشد نه به چشم سر، چنان که شما عقیده دارید، و چرا نفرموده است: خدا را به

چشمان سر می بینید نه به چشم دل، تا در کلام احتمال اختلاف

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۱

نبوده و صریح در مقصود شما باشد، و چون در این خبر احتمال تأویل می رود و ظاهرش خیلی روشن نیست، می فهمیم پیغمبر صلی الله علیه و آله «دیدنی» که شما مدعی آن هستید (دیدن با چشم سر) را اراده نفرموده، و این ایرادگیری و مغلطه سختی است (زیرا هر دلیلی در قرآن و سنت که عده ای از مسلمین در اثبات عقیده خود به آن تمسک جویند مورد اختلاف است، و مع ذلک آن را دلیل قاطع می دانند و بمجّرد احتمال خلاف از آن دست نمی کشند).

چون بیشتر کلمات در قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله به لغت عربی است، و در غدیر روی سخن آن حضرت با مردمی فصیح بوده، و اوضاع و احوال (قرائن حالیّه و مقامیه) بیانگر مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است که مقصود ایشان بطور یقین فهمیده شده و نیاز بلفظ صریح تری نبوده (و این احتمال تأویل بعداً پیدا شده)، و اینکه چرا سخن را طوری ادا می کنند تا واضح نباشد بدین جهت است که معنی آن را به خردها وامی گذارند تا مورد دقت و موشکافی واقع گردد.

و من برای بیان مفهوم وجوب فرمانبرداری عبارتی استوارتر و گویاتر از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله (آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر نیستم از خودشان پس هر که را من مولا-یش هستم علی مولای اوست) سراغ ندارم، زیرا این جمله بر پایه اقرار مسلمین در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به حقّ فرماندهی بر

سزاوارتر است بر ایشان از خودشان، نهاده شده است، که پس از پذیرفتن اینکه پیغمبر نسبت به آنان از خودشان اولی است فرموده: «بنا بر این هر که را من سزاوارتر به اویم از خودش پس همین نسبت اولویت را علیّ هم نسبت به او دارد، و سزاوارتر است به او از نفس خودش» چون معنی جمله دوم (فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ) همان مفاد جمله اول (أَلَسْتُ أَوْلَى ...) می باشد، زیرا (به سبب فاء عاطفه) جمله بعدی در برگیرنده همان معنی قبلی (معطوف) است که قبلاً ثابت شد غیر از حمل بر معنی (مالک اطاعت شدن) بر معنای دیگر جایز نیست، مگر نمی بینی اگر شخص به عده ای گفت: این کالای مخصوص را که بین همه ما مشترک است می فروشیم و سود و زیانش را میان خود تقسیم می کنیم، و آن گروه بگویند: آری، چنین باشد. سپس بگوید: «بنا بر این هر کس که من شریک اویم پس زید هم شریک اوست» سخن درستی خواهد بود، و علت درستیش این است که «شرکت» عبارت است از قول گوینده (این کالای مخصوص بین همه ما مشاع است و سود و زیان حاصل از فروش آن را تقسیم می نمائیم) و بهمین جهت بعد از آن صحیح است بگوید: (پس من شریک هر کس هستم زید بعد از من شریک اوست)، مانند همین مثال است فرمایش خاتم انبیاء که خطاب به مردم فرمود: (آیا من سزاوارتر نیستم بشما از خودتان، پس هر که را من سزاوارترم به او از خودش این علی سزاوارتر است به

او از خودش) زیرا مفاد «مولا» درست مثل قول اوست (آیا من سزاوارتر بشما نیستم از خودتان). و بطور کلی (از نظر ادبی) لفظی که با «فاء» آمده، اگر همان معنی جمله اول را شامل نباشد، هرگز کلام، نه نظم و مفهوم خواهد داشت و نه صحیح خواهد بود، بلکه نوعی هذیان گوئی بوده، و هر کس که چنین نسبتی به پیغمبر خدا دهد، به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.

و چون لفظ (هر که من مولای اویم) به دلائلی که ما اثبات نمودیم دلالت دارد بر مفهوم هر که را من سزاوارتر به نفس اویم - و عین همان جمله را نیز برای علی علیه السلام آورده است، معنایش این است که او را هم «أولی به مؤمنین» از خودشان قرار داده است، و آن عین عبارت وجوب اطاعت و فرمانبرداری از علی علیه السلام و مقام امامت اوست، چنان که در آغاز بیان کردیم.

اضافه می کنم برای توضیح بیشتر اگر در فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله (هر که من مولای او هستم علی مولای اوست) آن حضرت قصد نفرموده بود که علی اولی است به شما از خودتان، پس می شود گفت: که در جمله (هر که را من مولای اویم) نیز اراده نکرده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر هر کس اولی است از خودش، و اگر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۴

چنین باشد، سخن درهم و برهم و بیهوده ای خواهد بود که معنایی را نمی رساند، و در زمره سخنان دانایان و خردمندان نیست. بنا بر این دلائل و توضیحات، دیگر روشن و مسلم است که فرمایش پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (آیا من سزاوارتر به شما از خودتان نیستم) این می باشد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقَّ اطاعت و فرمانبرداری را در اختیار خود گرفت، و همین طور آن حضرت از قولش (پس هر که را من مولای او هستم) فقط اراده نموده باشد: (هر کس را که من حَقَّ اطاعتش را مالک شدم، علی هم مالک حَقَّ اطاعت اوست) زیرا که آن مفاد (پس علی مولای اوست) می باشد، و این معنی روشن و آشکار است.

خدا را بر توفیق و یاریش سپاسگزارم.

*** باب ۳۰ - معنی فرموده پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عَلِيِّ كِه مَنْزِلَتُ تُو نَسِبَتُ بَمَنْ * * مَنْزِلَتُ هَارُونَ است به موسی**

* ۱- أبو هارون عبدی گوید: از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم: معنی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۵

فرمایش پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام «نَسِبَتُ تُو بَه مَنْ بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ است به موسی جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود» چیست؟ گفت: به خدا سوگند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با آن سخن عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام را خلیفه و جانشین خود بر امتش نمود و چه در حیات خود و چه پس از مرگ خویش، فرمانبرداری از او را بر مردم واجب گردانید. بعد از این سخن هر کس به خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام گواهی ندهد، از ستمکاران خواهد بود.

۲- أبو خالد کابلی گوید: شخصی به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد: اهل تَسَنُّنِ می گویند بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُو بَكْرٍ، آنگاه عمر، بعد از او عثمان و سپس علی عَلَيْهِ السَّلَام است (آن بزرگوار را در مرحله چهارم قرار می دهند) فرمود: آیا خبر داری که سعید

بن مسیب از سعد ابی وقاص از پیغمبر گرامی روایت نموده که به علی علیه السلام فرمود: نسبت تو بمن، نسبت هارون است به موسی با این تفاوت که پس از من پیغمبری نخواهد بود؟ بنا بر این در زمان حضرت موسی چه شخصی (در فضیلت) همپایه هارون بود (تا روزی بتواند در این امت با علی علیه السلام همپایه باشد چه رسد که بهتر از او باشد)؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۶

مصنّف این کتاب - قدس الله روحه - ما (شیعیان) و آنان که در مسائل امامت با ما در ستیزند اتفاق داریم بر صحت این کلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام فرمود: «مقام تو نسبت به من مقام هارون است نسبت به موسی جز اینکه من خاتم پیغمبرانم و بعد از من پیامبری نخواهد بود» این فرمایش آن بزرگوار دلالت دارد بر اینکه مقام علی نسبت به او در تمامی احوالش بمنزله هارون است نسبت به موسی در تمام حالاتش، مگر نبوت که در خود خبر استثناء گردیده، و آنچه را که بحکم قطعی عقل از تعمیم آن خارج شده است. الف: یکی از نسبت های هارون به موسی آنست که برادر نژادی و مادرزادی او بود، عقل این موضوع را در باره علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله تصدیق نمی کند، زیرا او برادر رسول خدا نبود.

ب: دیگر از منزلت های هارون نسبت به موسی این بود که با وجود حضرت موسی او نیز پیغمبر خدا بود، و این را نیز شخص پیغمبر با حرف استثناء جدا کرد و مقام پیغمبری را برای

علی علیه السلام ممنوع ساخت.

گذشته از این دو مقام، نسبت‌های دیگر هارون به موسی بعضی ظاهری، و بعضی معنوی بود، اما از مقامهای ظاهری هارون اینکه: از تمامی افراد همزمان خود با فضیلت تر و نزد موسی محبوب‌ترین مردم بود، همچنین از همه اشخاص

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۷

نسبت به موسی یگانه تر و قابل اعتمادتر بود، و زمانی که از قومش دور می شد هارون را در میان آنان خلیفه خود می ساخت، و وسیله دریافت و باب علم موسی بود، اگر پس از درگذشت موسی هارون زنده بود جانشین او می شد، و حدیث منزلت همه این صفات و مرتبه‌ها را برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت می کند.

و از منزلت‌های باطنی و معنوی که هارون نسبت به موسی داشت لازم است آنچه را خرد تخصیص نمی زند، - چنان که برادری نژادی را جدا ساخت - باید همه اش برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، گرچه علم ما به آن دسترسی ندارد، زیرا سیاق حدیث شامل همه چیز است.

و کسی نمی تواند بگوید (کلمه «من» برای تبعیض است) پیغمبر با این جمله بعضی از این منزلت‌ها را که برشمردید اراده کرده است نه همه را، چون پاسخ او این است که از کجا میدانی همان مقامی را که تو قائلی پیغمبر صلی الله علیه و آله در نظر داشته، شاید مقام دیگری غیر از آنچه مورد نظر توست را قصد نموده باشد و هنگامی که معلوم نباشد چه مقامهایی را در نظر داشته همه اش باطل می شود، چون مفهوم آن ناقص، و در آن صورت سخن پوچ و

بی فایده ای خواهد بود! و در گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز یاوه گوئی نیست، و چون مسلم است سخن گفتن پیغمبر با ما آن است که مقصود خویش را بما بفهماند و مطلبی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۸

را بما آموزش دهد- درود بر او باد- پس چنانچه برخی از منزلت های هارون نسبت به موسی را برای علی نسبت به خودش بیان نماید، نه تمامی آن را و مقام بخصوصی را تعیین نکرده باشد، با این گفته هیچ منزلتی را بما نفهمانده، و اصولاً گفتن این کلام یاوه خواهد بود، و ساحت مقدس پیامبر خدا از آن منزّه است.

حال اگر منظور آن حضرت ثابت نمودن همه مراتب باشد، بایستی هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشت، غیر از آنچه را خرد بطور قطع، یا خود خبر صراحتاً استثناء و جدا ساخته وی در نظر گرفته باشد. و چون ثابت شد که مفاد خبر عام است، دلیل بر این است که علی علیه السلام با فضیلت ترین و داناترین یاران پیغمبر خدا، و نزد او محبوب ترین ایشان، و مورد اعتماد بوده است. بعلاوه ثابت می شود که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنان دور شود یا به مسافرتی برود و یا از دنیا برود علی علیه السلام در میان امت او باید جانشین و قائم مقام وی باشد، زیرا تمامی این مقامها در منزلت هارون نسبت به موسی وجود داشت.

اگر بگویند: هارون قبل از موسی از دنیا رفت، و پس از رحلت حضرت موسی به مقام خلافت او نرسید تا مقام خلافت و امامت برای علی علیه السلام پس

از در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت باشد، پس چگونه با استناد به مفاد این فرمایش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۷۹

پیغمبر صلی الله علیه و آله که (مقام او نسبت به من همانند مقام هارون است نسبت به موسی) امامت او را به هارون می‌سنجید و این مقام را برای او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت می‌کنید؟ و حال آنکه هارون پس از فوت موسی زنده نبود، و خلافت و امامتی هم نداشت، و علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بود (پس در همه حالات این دو یکسان نبودند!) در پاسخش گفته می‌شود: ما عمل علی علیه السلام و هارون را از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که (او به من بمنزله هارون است به موسی) بطور مطلق می‌سنجیم، و چنین نتیجه می‌گیریم که علی دارای تمام مراتب هارون می‌باشد. و چون بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، باید مقام خلافت را پس از درگذشت او نیز دارا باشد تا همان گونه که وی فرموده بود، همپایه هارون باشد، (و فوت هارون قبل از موسی دلیل نمی‌شود که علی علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا در مفهوم این حدیث مطلقاً وارد نباشد) جهت واضح تر شدن مطلب مثالی می‌زنیم:

اگر زمامداری به وزیر خود گفت: هر روزی که زید نزد تو آمد یک اشرفی باو بده، و آنچه در باره او بتو گفتم باید نسبت به عمرو نیز انجام دهی، با این دستور حق بخشش پادشاه برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد،

حالا اگر زید تا سه روز نزد وزیر آمد، و سه دینار گرفت و سپس نیامد و عمرو نیز سه روز آمد و سه دینار گرفت، نمی توان گفت: چون زید دیگر نمی آید، در روز چهارم عمرو هم حقی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۰

ندارد، بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم و تا زنده است نزد وزیر آید و بر وزیر نیز واجب است هر روز که او آمد یک دینار به وی پردازد، اگر چه زید از سه روز بیشتر نیامده و سه دینار بیشتر نگرفته باشد. و وزیر حق ندارد به عمرو بگوید من از آن سه دینار که زید گرفته بیشتر بتو نمی دهم. زیرا قرار داد آن بود که هر چند روز زید نزد وزیر آمد باید یک دینار به وی پردازد چنان که در مورد عمرو نیز همین فرمان را داشت و حال که او آمده است باید یک دینارش را بگیرد.

همین گونه است نسبت هارون به موسی، چون او وزیر و وصی موسی بود، و قرار بر آن بود که باید هنگام غیبت در میان قومش خلیفه و قائم مقام او باشد، و همان وظیفه و مسئولیت را بر طبق مضمون حدیث منزلت، علی نسبت به پیغمبر داشت و به حکم مثالی که در باره زید و عمرو آوردیم او باید جانشین و خلیفه پیغمبر در میان قومش باشد، روشن است که اگر نظری واقع بینانه بر مثال داشته باشیم ناگزیر از پذیرفتن و استفاده از این معناییم.

حال اگر شخصی بگوید: بفرض اگر هارون پس از موسی هم زنده می ماند، معلوم نبود جانشین او در میان قومش باشد،

تا این مقام برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت شود؟ به او پاسخ داده می شود؛ آیا به چه دلیل خلافت هارون

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۱

را از منزلتهای دیگرش جدا می سازی و اگر کسی به تو بگوید: هارون هیچ امتیازی نداشت، و بعد از موسی نه برترین مردم زمان خود بود، و نه مورد اعتماد او بیشتر از دیگران، و نه جایگزین او در دانش، چگونه خود را خلاص می کنی و پاسخش را چه خواهی داد؟ آیا به او نمی گویی این مقامها برای هارون نسبت به موسی مشهور است؟ ما نیز خواهیم گفت: مقام خلافت او همانند آنها مشهور است و اگر شخصی یکی از آنها را از روی کینه ورزی منکر شود باید همه اش را انکار نماید.

اگر بگوید: مقامی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام در این حدیث قرار داده بود تنها مربوط به دوران زندگی خود پیغمبر است و منظورش به پس از حیات خود نیست تا خلافت علی ثابت شود.

ما در پاسخش دلیل روشنی می آوریم که منظور وی از گفته اش (تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی الا آنکه بعد از من پیامبری نیست) فقط مربوط به بعد از حیات خود بوده است نه با او در زمان زندگیش، و امید است که بخواست خدا آن را بفهمی، یکی از دلایل ما آن است که: در فرمایش پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۲

اکرم (انت منی بمنزله ...) دو مفهوم هست:

۱- اثبات فضیلت و برتری، و مقام خلافت برای علی علیه السلام از آن خبر.

نفی مقام نبوت از او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله که پس از جمله نخست فوراً با قید استثناء، مقام نبوت وی نفی شده است، و چنانچه نفی نمی کرد، و فقط می فرمود: «علی نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی» روا بود این توهم پیش آید که: علی علیه السلام بعد از وی دارای مقام نبوت خواهد بود، زیرا هارون پیامبر خدا بوده است، و بهمین جهت بعد از این جمله نفی نبوت ضروری بنظر می رسد، و بناچار نفی نبوت از علی علیه السلام باید به اعتبار همان زمانی باشد که فضیلت و مقام خلافت هارونی را رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش قرار داد. به علت آنکه به جهت اثبات فضیلت کلی و منزلت پیغمبری (هارون)، نیاز به آن پیدا شد تا مقام نبوت را از علی علیه السلام نفی کند تا مردم به اشتباه نیفتند، چون اگر نفی نبوت بود (قطعاً او نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی) دیگر نیازی نبود بگوید: «جز اینکه پیغمبری بعد از من نیست».

پس چون این نفی نبوت به خاطر قدر مقام بلندی بود که با آن شایستگی دارا بودن مقام نبوت را پیدا کرد، می بایست در همان وقتی که این فضیلت برای وی ثابت شد، نبوت هم از او نفی گردد و چون جمله (بعدی) صراحت دارد که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۳

قصد از نبوت نفی شده، مربوط به بعد از در گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد، باید نفی نبوت نیز از همان لحظه ثابت گردیدن این فضیلت کلی و مقام خلیفه بودن

هارون در غیاب موسی، برای علی علیه السلام باشد که همان خلافت و امامت او پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

و در صورتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبوت بعد از وفات خود را در یک زمان معین نفی کرده باشد، و آن زمان پس از رحلت ایشان باشد، بنا بر گفته مخالفین ما (در این خبر) برای علی علیه السلام مقامی قرار نداده که برای او موجب نبوت گردد تا نیاز به استثنای آن باشد (چون آنها می گویند در حال حیاتش منزلت خلافت را داشته) و آوردن چنین استثنائی لغو و بیهوده است (زیرا فایده استثنا اخراج چیزی است که داخل مستثنی منه بوده، و بنا بر عقیده مخالفین ما، در اینجا چنین نیست چون این مقام نبوت بعد از حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله اصلا در نظر نبوده تا داخل در مستثنی منه باشد) بنا بر این، این جمله بی معنا است و فرستاده خدا پیامبر اکرم هرگز سخن لغو نمی گوید.

بنا بر این اگر نفی نبوت مربوط به بعد از وفات رسول خدا بوده، با این که اثبات مقامی که موجب نبوت می گردد، در زمان حیات آن حضرت باشد لازمه اش آن است که علی علیه السلام در حال زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله، نبی باشد، آن هم درست نیست، زیرا باتفاق مسلمانها علی علیه السلام در زمان حیات آن حضرت مقام نبوت نداشته، پس لازم است استثنا و نفی نبوت از همان وقتی باشد که ایشان منزلت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۴

مقام خلافت هارون به موسی را برای علی علیه

السلام قرار داده، تا از این کلام هرگز مقام نبوت برای او ثابت نشود، گرچه از حیث این که پیغمبر صلی الله علیه و آله بطور مطلق فضیلت و مقام و منزلت هارون نسبت به موسی را به وی داده، شایستگی آن را پیدا نموده است.

و از جمله دلایلی که مطلب را واضح تر می سازد این است که اگر ایشان فرموده بود: «علی نسبت به من پس از رحلت بمنزله هارون است به موسی جز آنکه با بودن من در زندگیم، پیغمبر نیست» با این گفته لازم می آمد ممتنع نباشد که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وی پیغمبر باشد، زیرا بنا بر جمله فوق نبوت را در زمان حیات خود منع کرده (و از بعد از حیاتش سخنی نگفته) بود و این سبب می شد که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبر باشد، زیرا نفی نبوت را مقید بزمان زندگی خود کرد و چون یکی از مراتب هارون پیغمبری بود، و به همین دلیل، لازم آمد آن حضرت هنگامی که آن فضیلت را برای علی علیه السلام قرار داد پیامبر بودنش را نفی کند، که اگر می شد او در آن وقت پیغمبر باشد دیگر نیازی به نفی نبوتش نبود.

پس خلاصه مفهوم خبر این است که نسبت علی علیه السلام بعد از وفات پیغمبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۵

صلی الله علیه و آله به آن بزرگوار همچون مرتبه هارون باشد نسبت به موسی در حال زندگی موسی، (و معلوم است که مشهور ترین نسبتهای هارون خلافت او بر امت موسی بود در غیابش چنان که گفت:

«اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» و از اینجا ثابت گردید که باید امیر المؤمنین هم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه او بر مسلمین باشد (این غیر از معنای پیغمبری است که استثنا شده) و فرمانبرداری از او بر مسلمانها لازم است، و ثابت می شود که علی داناترین و با فضیلت ترین امت است زیرا همه این مقامات برای هارون نسبت به موسی در دوران زندگانی موسی برای هارون ثابت و مسلم بوده است.

اگر بگویند: شاید مقصود پیغمبر از کلمه «من بعدی» (پس از من) این باشد که بعد از نبوت من پیغمبری نیست، نه پس از رحلت من (در این صورت حدیث متعرض دوران پس از در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی باشد تا استدلال شما درست باشد)، در پاسخ گفته می شود: لفظ «بعدی» در بسیاری از روایات دیگر که مسلمانها از آن بزرگوار نقل نموده اند وجود دارد از جمله خبر

«لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله»

، اگر چنین تأویلی روا باشد که بگوئیم نبوتی بعد از نبوت آن حضرت نیست نه آنکه پیغمبری بعد از وفات او نباشد، جایز خواهد بود که بعد از آن بزرگوار پیامبرانی باشند، و این بر خلاف قول مسلمانها است که می گویند با در گذشت خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه و آله پرونده نبوت بسته شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۶

اگر گفته شود: مسلمانان اتفاق دارند که مفهوم فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (پیغمبری بعد از من نیست) آن است که پس از در گذشت من از این جهان تا قیامت پیغمبری نخواهد بود.

در جواب همین

سخن را به او برمی گردانیم و می گوئیم در هر خبر و کلامی که چنین لفظی از آن حضرت رسیده باشد و در آن اشاره به این معنی باشد همین مفهوم را در برخواهد داشت.

اگر گفته شود: این فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که «تو نسبت به من بمنزله هارونی نسبت به موسی» در ماجرای بخصوصی بوده و معنای خاصی از آن قصد داشته است: زیرا آن حضرت هنگامی که در حال حرکت بسوی تبوک بود به علی فرمود: «تو بجای من بمان» عرض کرد: ای پیامبر خدا مرا با زنان و کودکان می گذاری؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا خوشنود نیستی که نسبت به من بمنزله هارون باشی به موسی؟».

در پاسخش گفته اند: در مقام استدلال و اعمال نظر این اعتراض درست نیست چون تو با این خبری که تنها خود نقل می کنی می خواهی عمومیت خبری را که مورد اتفاق همگان است تخصیص دهی، با آنکه ما نیز در برابر خبر خاصّ تو

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۷

اخباری داریم که خبر تو را ردّ می کنند، و خبر مجمع علیه را اختصاص می دهد به همان معنائی که ما آن را بیان کردیم، همان که بر خلاف عقیده تو بود، ولی این گونه اخبار واحد و خاصّ در مقام استدلال برای هیچ یک از ما و شما برهان نمی شود، زیرا نه ما خبر شما را می پذیریم و نه شما خبر مخصوص ما را، در نتیجه آن خبر مورد اتفاق بر عموم خود باقی می ماند، و دلالت آن، و مفهوم عمومی آن، و سبب ورودش، همه دلیل

ما است، نه دلیل شما زیرا ما در مقابل روایتی که تو در مورد غزوه تبوک آوردی حدیثی داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله مسلمین را گرد آورده، و بطور صریح به ایشان فرمود: من علی را برای شما بعد از وفات خودم جانشین خویشتن معرفی کردم، و کار شما را به او سپردم و این امر هم از جانب خودم نبود بلکه بسبب دستور و وحی که از جانب خدا به من در باره او شده بود، است.

بعد هم که در محضر عموم جهت تأکید مطلب، و بخاطر سپردن مردم بخلاف او تصریح کرد و فرمود: «ای علی تو برای من مثل هارون هستی برای موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و این گفتار بعد از آن وصایت و سفارش و شرح و تفسیر موضوع خلافت با خبر مخصوصی که شما نقل کردید معارض شده، و خبری که همه مسلمین بر آن و بر نقلش اتفاق دارند بجا ماند، که پیغمبر صلی الله علیه و آله بطور مطلق به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من بمنزله هارونی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۸

نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و ما جهت فهمیدن مدلول آن باید به لغت و تفاهم مردم عادی مراجعه کنیم و از روی موازین لغت و تفاهم مشهور با هم بحث نمائیم، و در این صورت جز آنچه گفتیم چیز دیگری نخواهد بود: که پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن حدیث بر امامت و خلافت بلا فصل علی علیه السلام بعد از وفاتش تصریح فرموده است

که پس از رحلتش علی علیه السلام امام و رهبر امت و خلیفه او است و فرمانبرداری از او واجب می باشد، سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، و ما را به شیوه حق و آشکار راهنمایی فرمود.

[باب ۳۱] معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهما السلام که شما مستضعفین بعد از من هستید

۱- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نظری به علی و حسن و حسین افکند و گریست، و فرمود: شما مستضعفان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۸۹

بعد از وفات من هستید، مفضل گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله معنی آن چیست؟ فرمود: یعنی شما امامان بعد از من هستید، چون خداوند می فرماید: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (و می خواهیم بر آنان که در زمین خوار و زبون گرفته شده اند تفضل نمائیم، و آنان را پیشوایان گردانیم، و نیز وارث حکومت حق سازیم - قصص ۲۸: ۵).

باب ۳۲- معنی الفاظی که در باره صفات جسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است

مؤلف از سه طریق سند را به امام مجتبی علیه السلام رسانیده که:

آن حضرت فرمود: از خالویم هند بن ابی هاله تمیمی «۱» که وی بیان کننده اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود پرسیدم و گفتم: دوست دارم که برای من

(۱) مترجم گوید: هند فرزند خدیجه از شوهر سابقش ابو هاله بود و مردی با وفا و طرفدار علی امیر المؤمنین علیه السلام بود و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت شهید شد، وی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر مسلط و خوش بیان بود که گویی شمائل آن حضرت را برای شنونده از هر جهت در گفتارش مجسم و نقش می نمود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۰

توضیح دهی که جدم چه خصوصیتی داشت تا من بدان بگرامم، هند پذیرفت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دیده ها با عظمت می نمود و در سینه ها

مهابت او بود رویش از نور می درخشید مانند ماه شب چهارده، از میانه بالا اندکی بلندتر بود و بسیار بلند نبود و سر مبارکش بزرگ، و مویش نه بسیار پیچیده بود و نه بسیار افتاده و موی سرش اکثر اوقات از نرمه گوش نمی گذشت و اگر بلندتر می شد میانش را می شکافت و بر دو طرف سر می افکند، رویش سفید و نورانی، گشاده پیشانی و ابروانش باریک و مقوس و کشیده بود و در میان پیشانی او رگی بود که به هنگام غضب پر می شد و بر می آمد، و بینی آن حضرت کشیده بود و میانش اندکی برآمدگی داشت و نوری از آن منعکس می شد، محاسن شریفش انبوه و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۱

دندانهایش سفید و براق و گشاده بود و گردنش از صفا و نور و استقامت مانند گردن صورتهایی بود که از نقره می سازند و صیقل می دهند، اعضای بدنش همه معتدل و متناسب، و سینه و شکمش برابر یک دیگر، و میان دو کتفش پهن، و سر استخوان بندهای بدنش قوی و درشت بود، که اینها علامت شجاعت و قوت، و در میان عرب ممدوح است، بدنش سفید و نورانی، و از میان سینه تا نافش خط سیاه باریکی از مو بود مانند نقره که صیقل زده باشند و در میانش از زیادتی صفا خط سیاهی نماید، و پستانها و اطراف سینه و شکم آن حضرت از مو عاری، و ذراع و دوشهایش دارای مو بود، انگشتان وی کشیده و بلند، ساعدها و ساقش صاف و کشیده بود، کف پاهایش صاف نبود بلکه قوس داشت، و پشت پاهای آن حضرت بسیار صاف

و نرم بود بطوری که اگر قطره آبی بر آنها ریخته می شد بند نمی گرفت، و چون راه می رفت قدمش را به روش متکبران بر زمین نمی کشید، بلکه با وقار و تائی راه می رفت، و پایش را به قوت از زمین بلند کرده و بر زمین می نهاد، هنگام راه رفتن سر را به زیر می افکند همچون کسی که از جای بلندی به زیر می آید، گامها را نزدیک یک دیگر بر می داشت و چون قصد می کرد با کسی سخن گوید به روش ارباب دولت به گوشه چشم نظر نمی کرد بلکه با تمام بدن به سوی او می گشت و سخن می گفت، در اکثر احوال دیده اش به زیر و زیاده نظرش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۲

به سوی زمین بود، و در نظر کردن دریده چشم نبود و به گوشه چشم نگاه نمی کرد، هر کس را می دید به سلام مبادرت می کرد.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: به دائمی گفتم: قدری از طرز سخن گفتنش برایم بگو! جواب داد: اندوهش پیوسته و تفکرش دائمی بود، فکرش را بیش از زبانش بکار می گرفت، سکوتش طولانی بود و تا لازم نمی گشت سخنی نمی فرمود، و کلامش کوتاه و پر معنی بود، و آشکار و شمرده سخن می گفت، سخنش زیاد نبود و در فهماندن مقصود نیز قاصر نبود، نرم و ملایم و بدون گستاخی و درشتی سخن می گفت، کسی را حقیر نمی شمرد، اندک نعمتی را عظیم دانسته و هیچ نعمتی را مذمت نمی نمود، اما خوردنی و آشامیدنی را مدح و ذم نمی فرمود، و برای فوت امور دنیا به غضب نمی آمد و هرگز برای دنیا و آنچه مربوط به آنست خشمگین نمی شد، هر گاه ستمی

عمل می شد چنان غضبناک می گشت که هیچ کس او را نمی شناخت و تا حق را یاری نمی داد خشمش فرو نمی نشست، و هنگامی که اشاره می کرد به دست اشاره می نمود نه با چشم و ابرو، و هر گاه شگفت زده می شد کف دست را برمی گردانید، و هنگام گفتگو دست را حرکت می داد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد، و چون خشم می گرفت روی می گرداند و جدا خود را دور می ساخت و گاه که شاد می گردید، دیده فرو می بست، خندیدنش بیشتر تبسم بود و در همان حال دندانهایش مانند دانه های

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۳

تگرگ ظاهر می شد، کم اتفاق می افتاد که صدای خنده اش آشکار گردد.

تا اینجا را ابو القاسم بن منیع از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن روایت کرده است و بقیه حدیث تا به آخر طبق روایت عبد الرحمن (ظاهرا جمیع بن عمیر بن عبد الرحمن عجلی همان که در طریق اول است) می باشد نه شخص عبد الرحمن.

امام حسن - صلوات الله علیه - فرمود: مدت زمانی این اوصاف را از برادرم حسین علیه السلام پوشیده داشتم، بعد که برایش باز گو کردم متوجه شدم که او قبل از من می دانسته است، از وی پرسیدم: تو از چه کسی آموخته ای؟ فهمیدم که از پدرم، علی علیه السلام، در باره منشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در اندرون منزل و بیرون و مجلس و نیز شمایل آن بزرگوار جویا شده و پدرم (علی علیه السلام) هیچ مطلبی را فروگذار نکرده و در باره همه آنها سخن گفته است. و امام حسین علیه السلام فرمود: به پدرم

بزرگوارم عرض کردم: رفتار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام ورود به خانه و درون خانه چگونه بود؟ فرمود: ورود حضرت به منزل به اختیار خویشتن بود (یعنی او از همسرانش که حق همسری و هم خوابگی به او داشتند اجازه داشت) یا اینکه هنگام ورود به منزل اجازه می خواست.

و چون به منزل داخل می شد، اوقات خود را به سه بخش تنظیم می نمود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۴

یک بخش عبادت خداوند عزّ و جلّ، و بخش دیگر رسیدگی به امور خانواده خویش، و قسمت سوم کارهای شخصی و استراحت، سپس زمان مخصوص به خود را به دو بخش، یکی برای امور شخصی خود، و دیگری برای ملاقات عمومی مردم، تقسیم می فرمود. ابتدا خواص خود و اهل فضل را می پذیرفت و پیامها و برنامه های آنان را مشخص می کرد و نتیجه را به وسیله آنان به عوام می رساند و سپس عامه مردم را، و چیزی را از آنان دریغ نمی داشت.

شیوه اش در آن اوقات شریف که برای ملاقات امت قرار داده بود چنین بود که آنان را که دارای فضیلتی بودند به ملاقات خصوصی مقلّم می داشت، و وقت خود را جهت انجام کارهایشان به اندازه فضیلت آنان در دین میانشان تقسیم می فرمود، برخی از آنان یک نیاز داشتند و برخی دو نیاز و پاره ای چندین نیاز، که ایشان به همه آن امور رسیدگی می نمود، و آنان را به کاری مأمور می کرد که صلاح در آن بود و قبل از آنکه در باره خویشتن درخواستی نمایند از مسائلی که می باید بر آن آگاهی داشته باشند آگاهشان می ساخت، و می فرمود: هر کس آماده است باید اخباری

را به اطلاع عموم و همین طور کسانی که در اینجا حضور ندارند برساند، و نیاز آنان را که نتوانسته اند خود را به من رسانیده و مرا از آن آگاه کنند به من برسانید، زیرا اگر کسی حاجت حاجتمندی را که قادر بر ابلاغ آن به مولای خود نیست، به وی برساند خداوند در روز قیامت گامهایش را استوار می سازد، در نزد آن حضرت جز نیازها گفته نمی شد لغزش و خطای هیچ کس را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۵

مورد مؤاخذه قرار نمی داد، مردم برای دریافت اطلاعات و اخباری که لازم بود به دیگران برسانند خدمت وی شرفیاب می شدند (یا اخبار جاری را برای آن حضرت می آوردند) و از مجلس خارج نمی شدند مگر شیرین کام و هدایت یافته، با بدست آوردن اطلاعات علمی، و هنگامی که از حضورش مرخص می شدند هر یک، رهبری برای دنیا بودند.

فرمود: پرسیدم رفتار آن حضرت در خارج از منزل چگونه بود؟ فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کلام خویش را در خزانه قلب خود حفظ می نمود و جز مواردی که خود به آن عنایت داشت یا گفتنش ضروری بوده و می بایست مردم متوجه آن باشند، لب به سخن نمی گشود، با مردم خو گرفته و مونس می گردید و چنان جاذبه اش قوی بود که هیچ کس را از خود دور نمی ساخت (میان مردم ایجاد دوستی کرده و از تفرقه پرهیز داشت) بزرگ هر طایفه را احترام و اکرام می فرمود، و او را فرمانروای ایشان قرار می داد، با مردم با احتیاط و پرهیز برخورد می کرد بدون آنکه خوش رفتاری و گشوده رویی خویش را از کسی دریغ دارد، اگر مدتی یارانش را نمی دید

از احوالشان جویا شده و دلجوئی می کرد، و از اینکه در میان مردم چه می گذرد و وقایع روزمره چیست، سؤال می فرمود. کار نیک را تحسین و تقویت و کار زشت را نکوهش و پست و بی مقدار می کرد، در همه امور میانه رو بوده و هرگز تندروی نمی کرد، از خدا غافل نبود، تا مبادا مردم نیز غفلت ورزند، یا دلسرد و از حقّ رویگردان شوند، از حق گوئی و حقّ جوئی کوتاهی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۶

نمی ورزید و میانه رو بود، نخبگان مردم در خدمتش می نشستند، در نظر آن بزرگوار کسی گرامی تر بود که بیش از سایرین خیرخواه عموم بود، و فردی که بیشتر به مردم خدمت می نمود، چه از لحاظ مالی و چه در زمینه های دیگر، در نزد ایشان برتر بود.

پرسیدم: آن حضرت در مجالس چه رفتاری داشت؟ فرمود: نمی نشست و بر نمی خاست مگر با نام خدا، مجلسش، مدرسه کمال و مکتب فضائل و اخلاق بود.

هیچ نقطه ای را مجلس دائمی خود نمی ساخت و دیگران را هم از جای گرفتن در یک مکان معینی که نشانه تشخیص بود نهی می فرمود، و هر گاه به مجلسی وارد می شد که قبل از او دیگران نشسته بودند در جایی که خالی مانده بود می نشست، و به دیگران هم می فرمود چنین کنند، نگاه و توجه خود را بین همنشینان تقسیم می کرد، و به هر کدام سهم و بهره ای می داد بگونه ای که هیچ یک از افرادی که در مجلس حضور داشتند باور نمی کردند که دیگری نزد پیغمبر عزیزتر از خود او باشد، هر کس که با وی انجمنی ترتیب می داد آنقدر شکیبایی می کرد تا همنشینش برخیزد و قبل از وی مجلس را ترک کند،

حاجتمند از نزد او باز نمی گشت مگر آنکه حاجتش روا گشته بود، و اگر بر آوردن حاجتش برای وی مقدور نبود با گفتار نیک و نوازش او را خشنود می ساخت، جاذبه خلق و خوی وی چنان بود که همه کس او را پیدر خود می پنداشت، و همه افراد نزد او در حق یکسان بودند، مجلس او محلّ بردباری و آزر و پایداری و امانت و راستی بود،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۷

صداها در آن به بگو و مگو و جدل بلند نمی شد، مهد پرورش عشق و محبت بود، و حرمت اشخاص در آن تباه نمی شد، اصحاب وی آن چنان نسبت به یک دیگر خلوص و صمیمیت داشتند که اگر یکی از آنان دچار لغزشی می گشت بازگو نمی گردید. همه پایبند به حقّ و عدالت بودند، و یک دیگر را به پرهیزگاری سفارش می کردند، فروتن بودند، سالخوردهگان را محترم می شمردند، و به کوچکترها مهربانی می کردند، کسی را که نیازی داشت بر خود مقدم می داشتند، و از افرادی که از خانه و خانواده خود دور افتاده و غریب بودند، پذیرائی می کردند و حقّشان را مراعات می نمودند.

عرض کردم: شیوه آن بزرگوار با همشینانش چگونه بود؟ فرمود:

همواره با گشاده رویی و نرم خویی با مردم روبرو می شد، زود آشتی می کرد و نرم خو و بی آزار بود، سنگدل، خشن و پر سر و صدا نبود، ناسزا نمی گفت و عیبجویی نمی کرد، و ستایشگری و چاپلوسی نمی نمود، اگر کاری مورد پسندش نبود، آن را نادیده و ناشنیده می گرفت، از آستان لطفش هیچ کس ناامید باز نمی گشت، و آرزومندانش نیز دست خالی بر نمی گشتند. سه چیز را بر خود منع کرده بود: با کسی به

جَزَّ و بحث نمی پرداخت، پر حرفی نمی کرد، به سراغ کاری که سودی نداشت نمی رفت، از سه جهت به مردم کاری نداشت: از هیچ کسی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۸

بدگویی و مذمت نمی نمود، کسی را سرزنش نمی کرد و عیبها و لغزشهای مردم را جستجو نمی نمود، و برای هر کاری سخن نمی گفت مگر در امری که امید خیری در آن بود، و چون لب به سخن می گشود، در مجلس او سراپا گوش می شدند و سرشان را به زیر می افکندند، و آن چنان مجذوب سخنان حکیمانه اش می گشتند که گوئی پرنده ای بر سر آنان نشسته است، و هر گاه سکوت می فرمود آنان سخن می گفتند، در حضور آن جناب سخن تازه ای را مورد گفتگو و کشمکش قرار نمی دادند، هر یک شروع به صحبت می کرد دیگران ساکت مانده و به سخنش گوش فرا می دادند و تا سخنش به پایان می رسید، در باره همان سخنی که اول مطرح شده بود در خدمتش به گفتگو می پرداختند، از آنچه مردم را به خنده می انداخت می خندید، و از آنچه آنان را شگفت زده می ساخت او هم در شگفت می شد، اگر غریبی می آمد و بر خلاف آداب معمول رفتار می کرد، یا گستاخانه تقاضای بی موردی را مطرح می نمود تحمل می کرد، و حتی اصحاب او بیگانگان را با خود به انجمن آن حضرت می آوردند، و می فرمود: هر گاه نیازمندی را دیدید که در پی چیزی تلاش می کند به یاریش بشتابید (یا او را به من برسانید) و از سپاسگویی خوشش نمی آمد مگر کسی که احسانی به او رسیده باشد، و سخن هیچ کس را قطع نمی کرد مگر وقتی که از حد مشروع تجاوز کرده و حرف

باطل می زد که آنگاه او را نهی می کرد، و یا برمی خاست تا آن را نشنود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۱۹۹

از سکوت پیغمبر پرسیدم، فرمود: سکوتش بر چهار پایه و اصل بود: یا از روی بردباری در برابر نادانی که سخن درشتی می گفت، یا از بیم زیان آن سخن، و یا برای حفظ قدر و منزلت افراد، که در گوش کردن به سخن آنان و نظر کردن بسوی ایشان برابر باشد، یا برای اندیشیدن در کارهای دنیا و آخرت. اما برابری و اندازه نگهداریش این گونه بود که به تمامی آنان که در انجمن بودند یکسان نگاه می کرد و به سخنان آنان گوش می داد، اما تفکر او در امور دنیای فانی و سرای جاودان هر دو بود، او کانون حلم و بردباری بود، لذا هیچ چیز او را به خشم نیاورده، و هیچ حادثه ای او را از میدان بدر نمی کرد، و چهار خصلت در آن حضرت فراهم آمده بود: انجام نیکیها تا مردم او را الگوی خود قرار داده و از وی پیروی نمایند، و ترک بدیها تا مردم نیز مرتکب بدی نشوند، و اصرار و پی گیری در نظریه ای که صلاح جامعه در آن بود، و اقدام به کاری که خیر دنیا و آخرت را برای امت به ارمغان داشت.

و تمام همین حدیث را از آغاز تا پایان ابو علی احمد بن یحیی مؤدب هم به اسناد خود از جمیع بن عمیر عجللی به همان طریق که در آغاز همین باب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۰

گذشت نقل کرده است.

محمد بن بابویه مصنف این کتاب - رحمه الله - گوید از استادم ابو احمد، حسن

بن عبد الله عسکری خواستم این خبر را برایم توضیح دهد، در پاسخم گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله

«کان مَفْحَمًا»

یعنی در سینه ها و چشمها بزرگ بود (از حیث قدر و منزلت) ولی بدنش تنومند و چاق نبود و

«یتلألأ»

پرتو افکن و تابان بود مانند درخشندگی ماه و

«اطول من المربوع و أقصر من المشدّب»

مشدّب در لغت عرب، مرد خوش اندام، بلند بالا و نیکو خوی را گویند، گفته می شود «جدع مشدّب» تنه نخل خرماس است وقتی از پوست و آنچه مانند پوست است پیراسته شود، و به آن پیراسته ها نیز «شدّب» گویند.

شاعری در صفت اسب گفته است:

أما إذا استقبلته فكأنه في العين جذع من أوال مشدّب اما هر گاه به او روی کنم، در چشم به تنه درختی می ماند که از آغاز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۱

پوستش کنده شده باشد.

«رجل الشعر»

(موی فروهشته و شانه زده که پیچش و خمیدگی داشته باشد) و هر گاه که مو چین و شکن نداشته باشد، گفته می شود:

«شعر سبط و رسل» (موی فرو ریخته).

و

«ان تفرقت عقیقه»

«عقیقه» موئی که در سر گرد می آید «و عقیقه المولود» موی مادرزادی طفل که در شکم مادر بر سر کودک روئیده، و موی تازه ای که بعد از تراشیدن موی اوّل دوباره بر سر کودک می روید را عقیقه گویند.

و به (موی) بزغاله و گوسفندی که در هفته اول مولود از برای او قربانی کنند، و در حدیث آمده: هر نوزادی در گرو عقیقه

اش نهاده شده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه به نبوت رسید از جانب نفس خود عقیقه نمود، و به جهت عقیقه حسن و حسین علیهما السلام دو قوچ ذبح کرد.

«ازهر

یعنی رنگش روشن و درخشان بود، گفته می شود: «أصفر یزهر» مرغ آواز خوان زرد و سیاه هر گاه بَرّاق باشد، «و السیراج یزهر» هر گاه چراغ روشن باشد، و

«أزج الحواجب»

ابروانش پر مو و باریک و بلند و کشیده و تا استخوان گیجگاه رسیده بود، شاعر گفته است:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۲ انّ ابتساما بالتقی الأفلج و نظرا فی الحاحب المزجج

مئنّه من الفعّال الأعوج

لبخند زدن به شخص راست قامت پاکیزه و نگریستن در ابروی پرپشت از نشانه های رسیدن به پیروزی است. و «مئنّه» به معنی نشانه است و در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نماز طولانی و کوتاهی سخن مرد نشانه آگاهی و دانش اوست، و اینکه دو ابرو را به لفظ جمع آورده نه تشبیه، بنا بر اصطلاح کسانی است که جمع را به جای تشبیه بکار می برند، و دلیلشان آیه وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ است که (ما بر حکم آن دو تن آگاه بودیم - انبیا ۲۱: ۷۸) اراده فرموده حکم دو تن را که حکم داود و پسرش سلیمان باشد، و دلیل دیگرشان فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله است (دو تن و بالاتر از آن، جماعت به حساب می آیند) و یکی از دانشمندان گفته است: جایز است جمع باشد، بنا بر اینکه به هر تکه از ابرو، ابرو گفته می شود.

بنا بر این «حواجب» به اجزای مختلف آن گفته می شود، چنان که به زن گفته می شود، «حسنه الاجساد» و أعشی گفته است:

و مثلک بیضاء ممکوره صاک العیبر بأجسادها

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۳

مانند تو، زن سفید، با قامتی استوار و ساقهای پر که

به جای جای بدنش بوی خوش زده است.

«فی غیر قرن»

هر گاه میان دو ابرو گشادگی و سپیدی باشد «بلج و بلجه» گفته می شود و اگر بین دو ابرو مو داشت که آنها را به هم پیوسته نمود، به آن «قرن» گویند.

«اقنی العرنین»

«قنا» آن است که در وسط استخوان بینی برآمدگی باشد «و عرنین» بینی (با استخوان درشت آن یا بن آن نزدیک ابرو) را گویند.

«کثّ اللحیه»

یعنی ریشش کوتاه و پر مو بود،

«ضلیع الفم»

فراخ دهان، عرب همواره دهان بزرگ را می ستاید، و به دهان کوچک هجو میکند، شاعری در نکوهش مردی چنین سروده است:

ان کان کدی و اقدامی لفی جردبین العواسج أجنی حوله المصع اگر زحمت کشیدن و همتم برای مردی است که دهانش از کوچکی مانند دهان موش می نماید که میان گیاهان تیغ دار میوه درخت خولان را می چیند، و یکی دیگر از شعرا چنین گفته است:

«لحی الله افواه الدّبا من قبيله» خدا زشت گرداند، و لعنت کند موشهای کوچک دهان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۴

از قبيله را- آنها را به تنگی دهانشان سرزنش نموده است چنان که: سخنوران را به گشادگی «اشداق» (گوشت های دهان از انتهای دو گونه) ستوده اند، و به همین معنا برمی گردد فرموده اش: «کان ... بأشداقه» و چون «شداق»- فراخ شدن کنج دهان از بیخ رخسار- نیکو است و عرب آن را ستوده است گفته می شود: «خطیب أهرت الشّدقین و هریت الشّدق» گوینده ای است نیکو گفتار و دهان گشاده، و عمرو ابن سعید «أشداق» نامیده شده است. و خنسا در سوک برادرش چنین گفت:

و احیا من محیاه حیاء و أجرى من ابی لیث هزبر

هریت الشّدق ربّال إذا ماعدا لم ینه عدوته

بزرگ از رویش بسیار شرمنده ام، از طایفه ابو لیث شیرین رفت سخور و دهن دار، و شیرینی که هر گاه به میدان می تاخت، دشمنش حریف او نمی گشت. و ابن مقبل گفته است: «هَرَّتِ الشَّقَاشِقُ ظَلَامُونَ لِلجَزْرِ».

«أشنب» حالت دهان است، گویند: دهانی است که در آبش گوارایی و خنکی است، و گویند: تیزی و نازکی و بَرندگی لبه های دندانهاست و جز در ایام کودکی و جوانی نمی باشد، شاعری گوید:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۵ یا بأبی انت و فوك الاشنب كأنما ذر عليه الزرنب پدرم فدای تو و دهانت که دندانهای سفید و تیز در آن است چنان می ماند که زعفران بر آن افشاند شده باشد.

«دقیق المسربه»

رشته موی باریکی است که از سینه تا ناف کشیده شده، حارث بن وعله جرمی گفته است:

الان لما ابيض مسریتی و عضضت من نابی علی جدم اکنون که موی سینه تا نافم سفید گشته یعنی پیر و فرتوت شده ام با ریشه دندانم گاز گرفته، قطع می کنم.

«کان عنقه جيد دمی»

«دمیه» شکل و مجسمه است و جمعش «دمی» است.

شاعر گوید:

او دمیهِ صوّر محرابها و دره سیقّت الی تاجر یا تمثالی است که بر آن محراب او نقاشی شده است یا گوهر گرانبهائی است که به بازرگانیش برسد. «جید» گردن است.

«بادنا متماسکا»

یعنی نقصی نداشت، اعضای اندامش کامل بود، نه گوشت بدنش سست و لاغر بود و نه چاق.

«سواء البطن و الصدر»

یعنی شکمش کم گوشت و سینه اش فراخ، از این جهت سینه و شکمش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۶

برابر بود،

«کرا دیس»

، سر استخوانها،

«أنور المتجرد»

بدنش در حال برهنگی درخشان بود،

«طویل الزّندین»

در هر ذراعی دو مچ هست که عبارت از دو سر استخوان بند دست می باشد، پس

سر بند دست که کنار انگشت شصت قرار دارد را «کوع» می نامند، و سر مچی را که پهلوی انگشت کوچک دست می باشد «کرسوع» می نامند.

«رحب الزاحه»

کف دستش پهن و بزرگ بود، و عرب بزرگی دست را می ستایید، و به کوچکی دست نکوهش می کند، شاعری گفته است: فناطوا من الكذاب كفا صغيرهو ليس عليهم قتله بكبير آنها با دست کوتاهی دروغ پرداز در آویخته اند با اینکه کشتن او بر ایشان مهم نیست. «ناطوا» یعنی در آویختند. و گویند: فلانی «رحب الزاحه» است، یعنی بسیار بخشنده است چنان که هنگام مذمت گویند «ضيق الباع»، «شثن الكفين» یعنی زبری کف هر دو دست، و عرب مردها را به درشتی کف دستها می ستایید، و زنها را به نرمی آن.

«سائل الاطراف»

یعنی بی نقص، نه زیاد دراز، و نه زیاد کوتاه.

«سبط القصب»

قلمهای پای او کشیده بود و گره خوردگی نداشت، «قصب»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۷

استخوانهای توخالی که دارای مغز است در پاها بالای بند زانو (وسط کشاله ران) و در دستها بالای بند دست (میان گوشت بازو) قرار دارد.

«خمصان أخصمین»

یعنی فرورفتگی کف پایش کاملا از زمین بالاتر بود و «أخصم» چیزی است که بلندتر از زمین است از میانه داخلی کف پا و اگر کف پای مرد هموار باشد أخصم نیست و به فردی که چنین باشد «ارح» گفته می شود. «رجل أرح» یعنی شخصی که کف پایش اعوجاج و فرورفتگی نداشته باشد،

«مسیح القدمین»

زیر و روی پایش گوشت زیادی نداشت، و به همین جهت آب بر روی آن بند نمی شد،

«زال قلعا»

آن را به زمین می نهاد،

«يخطو تكفؤا»

یعنی آنقدر گامها را بی شتاب برمی داشت که گویا می چمید و بزرگی نشان می داد، ولی او تکبر و فخر

فروشی نمی کرد،

«و یمشی هونا»

با آرامش و وقار راه می رفت،

«ذریع المشیه»

گامها را گشاد برمی داشت بدون اینکه نشانی از شتابزدگی و عجله در او باشد، گویند:

«رجل ذریع فی مشیه» و «امراه ذراع» هر گاه در موقع چرخ ریزی دستهایش را زیاد بگشاید.

«کأتما ینحط فی صبب»

«صبب» سرازیری را گویند، «دمثا» (نرم)

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۸

خوی) او را به نرمی ماسه تشبیه کرده اند، قیس بن خطیم گفته است:

یمشی کمشی الزهراء فی دمث الزمل الی السهل دونه الجرف گام برمی دارد مانند غنچه در شنهای روان به سوی بیابانی که در کنارش نهریست.

«مهین»

کوچک یا خوار، بعضی از راویان «مهین» خوانده اند یعنی اصحابش را خوار نمی کرد.

«تعظم عنده النعمه»

از اینکه به خوبی از آن یاد می گردید و از اهتمام ورزیدنش به چیزی که کم ارزش بود معلوم می شد که نزد وی بزرگ و ارزشمند است.

«فاذا تعوطی الحق»

یعنی: و هر گاه خلافتی می دید ناراحت می شد و خشمش برای خدا بود، اعشی گوید:

تعاطی الضجیع اذا سامهابعید الزقاد و عند الوسن دریاب همخوابه را هر گاه خود را عرضه کرد کمی بعد از آنکه خواب رفت و به هنگام بیهوشی.

«اذا غضب اعرض و اشاح»

در خشم جدی و تیز رو بود و گفته اند، کوشا و ناشکیبا و آماده بود، شاعر گوید:

و اعطائی علی العلات مالی و ضربی هامه البطل المشیح

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۰۹

و بخشیدم مالم را به برادران ناتنی خود و نیز کوبیدن بر فرق پهلوان مجدّ با کوشش.

«یسوق اصحابه»

«۱» اصحاب را جلو می انداخت به جهت فروتنی و آنان را گرامی می داشت، و کسانی که به جای یسوق «یفوق» نقل کرده

اند منظورشان آن بوده است که آنان را از جهت دینداری و بردباری

و فضیلت برتری می داد،

«یفتّر عن مثل حب الغمام»

یعنی دو لبش را که می گشود، دندانهای بلورینش که کنار هم چیده شده بود نمودار می گردید. «فررت الفرس» وقتی است که دندانهایش را آشکار کنی،

«و فررت الرّجل عمّا فی قلبه»

هر گاه از راز دلش پرسی و پرده برداری.

«لکلّ حال عنده عتاد»

«عتاد» بمعنی آماده بودن، یعنی برای امور همانند آنها را مهیا می ساخت، و آنان که «فلا یقید من احد عشره» «یقید» را به دال روایت کرده اند، معنایش این است که کسی که به او بدی می کرد از روی گذشت و بزرگواری او را می بخشید، هر گاه آن بخشش موجب ضایع شدن یکی از حقوق الهی نمی شد، و یا کسی را که متعبّد و اهل تقوی است ضایع و تباه نسازد و یا بصورت ضرورتی برای همگان در نیاید، و آنکه «یقیل» را به «لام» روایت

(۱) این جمله در متن اصل حدیث در این کتاب نیست لکن در عیون اخبار الرضا علیه السلام بلفظ

«یتفقّد اصحابه»

آمده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۰

نموده: عقیده اش آن است که یعنی او حقوقی را که مردم بر یک دیگر دارند تزییع نمی کرد،

«ثم یرد ذلک بالخاصّه علی العامّه»

یعنی در این حالت اعتماد می نمود بر اینکه صحابه ویژه اش دانش ها و مقرّرات و بهره هائی را که از محضر او برده اند به عموم مردم خواهند رساند. و قول دیگری هم هست و آن اینکه چون مجلس خواصّ بپایان می رسید و مجلس عمومی می شد و همه می آمدند، بنا بر این «با» به جای «من» و «علی» به جای «الی» قرار گرفته اند، بعضی صفتها جایگزین بعضی دیگر شده اند.

«یدخلون روادا»

«رواد» جمع است و مفردش «رائد» و به کسی گویند

که در بیابانها می گردد و بعد به محلّ بازگشته و از چراگاههای سبز و خرّم به آنان خبر می دهد، یعنی آنچه را که از پیغمبر آموخته بودند به افرادی که در آن مجلس نبودند، می گفتند، چنان که پیش آهنگ و جستجوگر، افرادی را که پشت سرش هستند با خبر می سازد.

«لا یفترون الا عن ذواق»

از دانشهایی که مقداری از شیرینی آن چشیده بودند چنان که از غذای گوارا می چشند، و دلائلی که مردم را بر امور دینشان راهنمایی کنند.

و

«لا توبن فيه الحرم»

یعنی از دیگران به بدی یاد نمی شد «ابنت الرّجل فأنا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۱

آبن» متهم کرد مرد را پس من عیب دار و دشمن دارم، و «مأبون»، یعنی بیمار مزاحم (کسی که از رنج دیگران لذت ببرد)، عیب دارنده، و «ابنه» یعنی عیب، ابو الدردا گفته است: اگر عیبی که در ما نیست بر ما عیب گوئی چه بسا که ما را ترکیه نموده ای به آنچه در ما نبوده است، شاید بدان جهت معنایش این باشد:

بد گوئی می شویم از آنچه در ما نبوده است. اعشی گفته:

سلاجم کائنخل ألبستها قضیب سراء قلیل الابن پیکانهای درازی که مانند درخت، آن را شاخه های درخت سراء پوشانده است (درختی که از آن کمان می سازند) و کم عیب است.

«و لا تنشی فلتاته»

اگر در آن مجلس کسی دچار خطایی می گشت توبیخ نگشته، و در خارج از مجلس هم بازگو نمی شد. گفته می شود: «نثوت الحدیث أنثوه نثوا» هر گاه حدیث بازگو گردد.

«اذا تکلم اطرق»

یعنی بخاطر بزرگداشت مقام پیغمبر تکان نمی خوردند و حالتشان همچون کسی می ماند که پرنده ای بالای سرش نشسته و می خواهد آن را شکار کند، و می ترسد که اگر جنبشی

به خود بدهد، به پرواز در آمده و از چنگ او بگریزد، قول دیگری در آن هست و آن اینکه: آنان چنان آرام و بی حرکت بودند که اگر پرنده ای می گذشت گمان می برد که دیوار ساختمانی است و پرنده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۲

از نشستن بر آن بیمی به خود راه نمی داد، شاعری گفته است:

اذا حلت بیوتهم عکاظا حسب علی رؤوسهم الغرابا هر گاه در عکاظ به خانه های آنان گام بگذاری چنین پنداری که بوم بر سر آنها نشسته است. یعنی چنان آرامشی بر آنجا حکم فرماست که جغدها به روی بامهایش می نشینند و اینکه فقط جغد را نام برد، چون از همه پرندگان بیشتر خود را مواظبت می نماید،

«و لا یقبل الثناء الا من مکافیء»

دوست می داشت از کسی که به درستی پیرو مقررات اسلام است نزد او ستایش گردد، و از ستودن کسی که اندک دورویی و ضعفی در دیانتش بود جلوگیری می کرد و اهمیتی به او نمی داد.

«اذا جاء کم طالب الحاجه»

اگر درمانده ای از شما کمک خواست او را یاری دهید و خواهشش را انجام دهید. گفته می شود: «رفدت رفا»- «راء» در مصدرش صدای فتحه و در اسم مصدرش صدای کسره دارد- یعنی به آن هدیه و بخشش قصد شده است.

پایان شرح و توضیح خبر، و بر این توفیق خداوند را بسیار سپاسگزارم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۳

باب ۳۳- معنای ثقلین و عترت

۱- عطیه عوفی، از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از درگذشتم دو چیز در میان شما به جای می گذارم که یکی از آن دو بلند مرتبه تر از دیگری است، یکی کتاب خداوند عزّ و جلّ،

که رشته ای است از آسمان به سوی زمین کشیده شده، و سررشته آن به دست قدرت پروردگار است (و طرف دیگر بدست شما)، و دیگری اهل بیت نزدیک من، توجه داشته باشید که آن دو در سیر زمان هرگز از یک دیگر جدا نگردند تا بر لب حوض (کوثر) بر من وارد شوند. به ابو سعید گفتم: «عترت» آن حضرت چه کسانی هستند: پاسخ داد: اهل بیت او.

۲- عطیه از ابو سعید خدری نقل نموده است که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر آینه بزودی من از این جهان فراخوانده شوم و به سرای جاودان رخت بر بندم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۴

ولی دو گوهر گرانبها در میان شما خواهم گذاشت، یکی قرآن و دیگری اهل بیتم، کتاب خدا ریسمانی است که بین آسمان و زمین کشیده شده، و عترت من، دودمان من باشند، و خداوند لطیف و آگاه از همه چیز، به من خبر داده است، آن دو هرگز از هم جدا نگردند، تا بر حوض (کوثر) نزد من آیند.

۳- علی بن فضل بغدادی گوید: شنیدم که ابو عمر [و] شاگرد ابو العباس ثعلب می گفت: که شخصی از ثعلب پرسید: چرا در این گفته پیغمبر «

أنی تارک فیکم الثقلین

« (کتاب خدا و عترت) «ثقلین» نامیده شده؟ گفت: چون چنگ زدن به آنها دشوار و سنگین است.

۴- غیاث بن ابراهیم از امام ششم حضرت صادق از پدران بزرگوارش از امام حسین علیهم السلام روایت نمود که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند، در باره معنای فرمایش پیغمبر خدا

«أنی مخلف فیکم الثقلین»

(من به جای گذارنده دو چیز بزرگ در بین شمایم، کتاب

خدا و عترتم) «عترت» کیست؟

فرمود: من و حسن و حسین و نه امامی که از فرزندان حسین اند، و نه می آنان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۵

مهدی، که قائمشان است، آنان از کتاب خدا جدا نگردند، و کتاب خدا هم از ایشان جدا نشود، تا همگی بر پیامبر خدا بر لب حوض (کوثر) وارد گردند.

۵- محمد بن عماره از پدرش از امام صادق از پدران گرامیش از امیر مؤمنان علیهم السلام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر از من و عترتم که اهل بیت منند، و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر من وارد گردند بر حوض، مانند این دو، و میانه دو انگشت شهادت و اشاره را به هم چسبانند- آنگاه جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله عترت تو کیانند؟ فرمود:

علی و حسن و حسین و امامان از نژاد حسین تا روز رستاخیز.

مصنّف این کتاب «قدس الله روحه» گوید: محمد بن بحر شیبانی از محمد ابن عبد الواحد دوست ابو العباس ثعلب، در کتابی که آن را «الیاقوت» نام نهاده، نقل نموده که ثعلب به من گفت: ابن اعرابی از «عترت» چند معنی برایم نقل کرد،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۶

او گفت: «عترت»: ۱- تکه های بزرگ مشک است که در مشکدان قرار دارد، و مصغرش «عتیره»، ۲- به معنی آب دهان گواراست، ۳- درختی است که بر در غار سوسمار می روید، و گمان دارم مقصودش غار کفتار باشد چون به سوراخ سوسمار «مکو» و به غار

کفتار «وجار» گفته می شود، بعد گفت: چون سوسمار از سوراخ خود بیرون آید خود را در شاخه های آن می غلطاند بدین سبب رشد آن درخت کم شده بزرگ نمی شود، و عرب برای آدمی که خوار شده و به ذلت مبتلا گشته چنین مثل می زند: «أذل من عتره الضَّبِّ» و تصغیرش «عتیره» است.

۴- و عترت به فرزند مرد و نوه های او که از صلبش باشند گویند، و بهمین جهت فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله که از علی و فاطمه علیهما السلام بوده اند عترت محمّد نامیده شده اند، ثعلب گفت به ابن اعرابی گفتم پس معنای گفته ابو بکر که در سقیفه گفت:

«ما عترت پیغمبر هستیم» چیست؟ پاسخ داد: منظورش شهر و محلّ زندگیش بود، و عترت محمّد بی تردید فرزندان فاطمه اند، و دلیل آن برگردانیدن ابو بکر است به هنگام مأموریت ابلاغ سوره براءت، و فرستادن علی علیه السلام جهت خواندن سوره براءت بر مشرکین، و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله: «به من دستور داده شد که خودت و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۷

یا مردی از خودت این کار را بکنند» و آن را از ابو بکر گرفت پس کسی که از خودش محسوب می شد ابو بکر نبود، اگر ابو بکر از حیث نسب از عترت پیامبر بود- نه به معنایی که ابن اعرابی گفت «شهر»- نباید پیغمبر صلی الله علیه و آله سوره براءت را از او می گرفت و این مأموریت را به علی علیه السلام می داد. ۵- گفته اند: عترت به معنای قطعه سنگ بزرگی است که از کوه جدا گردیده و سوسمار کنار آن سوراخ خود را می سازد، و این برای

آن است که لانه خود را گم نکند. ۶- و گفته شده: عترت ریشه درختی است که بریده شده و از ریشه آن شاخه ها روئیده است. ۷- و عترت در غیر این معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «نه قربانی اولین کره ناقه برای بتان جایز است نه قربانی بره در ماه رجب برای بتها». أصمعی گفته است: در جاهلیت رسم بود که شخصی نذر می کرد، اگر گوسفندانش به صد رأس برسند «رجبیه و عتائره» بکشد (گوسفندی که عربها در ماه رجب در پیشگاه بتها قربانی می کردند به آن رجبیه می گفتند) وقتی به این تعداد می رسیدند گاهی راضی نمی شد گوسفندش را بکشد، آهوئی را شکار می کرد و در عوض گوسفند نذریش در پیشگاه بتان سر می برید، تا بدان وسیله نذرش را ادا نموده باشد، حارث بن حلزه در این مورد سروده است:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۸ عتتا باطلا- و ظلما کما تعترعن حجره الریض الظبا به گناه دیگری او را می گیرند چنانچه آنها آهو را به جای گوسفند خود می کشند.

و أصمعی گوید: عترت به معنی باد است، و «عترت» به درختی گفته می شود که شیره بسیار دارد، و کوچک است به اندازه قامت انسان.

«عترت» به معنی آهو نر است هر گاه بجهد، و ریاشی گفته است که از أصمعی معنی عترت را پرسیدم، گفت، آن گیاهی است مانند مرزنجوش که بوته هایش پراکنده می روید.

مصنّف این کتاب گوید: منظور از «عترت» در لسان اخبار، علی بن ابی طالب و دودمان او از اولاد فاطمه زهرا و نژاد پیغمبر است و آنان همان کسانی هستند که پیغمبر صلی الله علیه

و آله به دستور خداوند تبارک و تعالی تصریح به امامتشان نموده، و ایشان دوازده تن هستند، نخستین آنان علی علیه السلام و آخرینشان حضرت قائم علیهم السلام به هر یک از معانی که عرب نموده باشد. توضیح آنکه امامان از بین تمام بنی هاشم و از میان همه فرزندان ابو طالب مانند تکه های مشکی هستند در مشکدان، و دانش آنان شربت گوارا خوش طعمی است نزد خردمندان، و آنان درختی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من ریشه آنم و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۱۹

امیر المؤمنین تنه اش و ائمه شاخه آن، و پیروان ایشان برگ آن، و علم ایشان میوه آن درخت.

و ائمه علیهم السلام پایه های اسلامند بنا بر معنای شهر و مرکز، و ائمه راهنمایانند در صورتی که به معنی صخره بزرگی باشد که سوسمار سوراخ خود را پهلوی آن قرار می دهد که بر اثر عدم حفظ آن را گم نکند.

و ایشان ریشه درختی هستند که بریده شده، زیرا کشته شدند و بر آنان ستم شده، و پیمان آنها را قطع کرده، و حق ایشان را مراعات نکردند، مع ذلک از بیخ و ریشه ایشان روئیده شد، و این شمشیر کشیدن و بریدن آنها و پشت کردن مردم به ایشان جلوی رشدشان را نگرفت، چون آنان امام بودند که خدا بر لسان پیامبرش به امامتشان تصریح نموده بود، و از معانی «عترت» آن است که آنان مظلوم بودند، و به گناهای که مرتکب نگشته بودند آنان را دستگیر می نمودند، و بهره ایشان زیاد است و بنا بر معنی درخت پرشیره سرچشمه های علم اند، و آنان مرد بودند نه زن،

بنا بر این معنی که گفته شد «عترت» مرد است، و آنان سپاه خدا و حزب اویند. و بنا بر گفته اصمعی که «عترت» به معنی باد است، پیغمبر صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۰

در حدیثی که از او مشهور است فرموده: باد، سپاه خداوند بسیار بزرگ است و باد بر گروهی تازیانه شکنجه و بر گروهی دیگر رحمت است، و ائمه علیه السلام چنانند که در قرآن مقرون با ایشان به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله «من در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت منند» خداوند فرموده است:

و نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (و فرو فرستادیم از قرآن هر آنچه را شفا و رحمت برای مؤمنین بود و بر ستمکاران جز زیان نمی افزاید- اسری: ۸۲) و نیز خدا فرموده است: وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا... (و چون فرو فرستاده شود قسمتی از قرآن پس از منافقان کسی هست که بگوید: این قسمت از قرآن بر یقین و پایداری کدامیک از شما خواهد افزود) خداوند در جواب او می فرماید: (اما آنان که ایمان آورده اند، این آیات ایمانشان را به سبب علمی که برایشان حاصل می شود، از تدبّر در آن زیاد می گرداند و ایشان شادمان می گردند، و اما آنان که در قلبشان بیماری شکّ و نفاق می باشد، این هم شکّ دیگری است که بر تردیدهای قلبشان افزوده می گردد و موجب زیادتی کفر ایشان خواهد شد و این صفت کفر تا هنگام مرگ

با آنان خواهد بود- توبه ۹: ۱۲۴). و مرقد‌های آنان در اطراف عالم پراکنده است، بنا بر آنکه گفته عترت گیاهی است مانند مرزنجوش که دور از هم می روید،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۱

و برکات آنان در شرق و غرب پراکنده است.

باب ۳۴- معنی آل، اهل، عترت، ائمه

۱- عبد الله بن میسره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. ما می گوئیم:

پروردگارا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و گروهی می گویند: «آل محمد» مائیم، فرمود: جز این نیست که آل محمد آن شخصی است که خداوند عز و جل از دواج او را بر محمد صلی الله علیه و آله حرام کرده است.

۲- محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش نقل نموده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، آل چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان محمد صلی الله علیه و آله گفتیم: پس اهل کیست؟ فرمود: ائمه، پرسیدم فرموده خداوند بزرگ اَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (داخل کنید کسان فرعون را در سخت ترین کیفرها- المؤمن ۴۰: ۴۶) یعنی چه؟ فرمود: به خدا قصد نشده مگر دختر او.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۲

۳- أبو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد کیانند؟

فرمود: دودمان او، پرسیدم: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه ای که وصی اویند. گفتم: عترت کیست؟ فرمود: [پنج تن] اصحاب «کسا». عرض کردم: امتش چه کسانی اند؟ فرمود: مؤمنانی که به هر چه از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند، و به دو چیز گرانبهایی که مأمور گشته اند تا تمسک جویند، چنگ زدند، کتاب خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله که همان اهل بیت و

خاندان اویند، و خداوند پلیدی را از آنان زدوده، و از هر آلودگی پاکیزه شان ساخته، و آن دو بعد از پیغمبر جانشین او بر امتند.

مصنّف این کتاب گوید: به نظر ابو عبیده «ذریات» هر گاه با «الف» باشد به نسب و دودمان تأویل شده، و گفته است اما در قرآن هر کجا آمده است:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ (و آنان که می گویند پروردگارا عطا کن به ما از همسرانمان و فرزندانمان مایه چشم روشنی - الفرقان ۲۵: ۷۴) فقط علی علیه السلام به این معنی آن را خوانده است. و آیه دیگر: وَ آيَةٌ لَهُمْ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۳

أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ [فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ] (و نشانه بزرگی از عظمت پروردگار است که ما فرزندان ایشان را در کشتی نهادیم - یس ۳۶: ۴۱).

و آیه دیگر: كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ (همچنان که پدید آورد شما را از فرزندان گروهی دیگر - انعام ۶: ۱۳۳).

این واژه دو نوع خوانده شده «ذریّه» و «ذریه» مانند «علیه» و «علیه».

در اینجا «ذال» با صدای ضمّه قرائت شده و ابو عمرو هم چنین خوانده است و قرائت مردم مدینه نیز همین گونه است مگر زید بن ثابت که بنا بر آنچه از او نقل شده، در این آیه ذریّه مَن حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ذریّه را به صدای کسره خوانده، و در آیه إِلَّا ذریّه مِنْ قَوْمِهِ (ایمان نیاورد به موسی مگر فرزندان از قومش - یونس ۱۰: ۸۳) مجاهد گفته است: آنان بچه های یتیمی بودند از کسانی که موسی به آنان مبعوث شده بود، و فراء گفته است: بدین جهت «ذریّه» نامیده شده اند

که پدرانشان قبطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، و افزوده است این مانند آن است که به اولاد اهل فارس که به یمن آمدند گفته می شود «أبنا» زیرا مادرانشان از جنس پدرانشان نیستند. ابو عبیده گوید: ایشان «ذَرِيَّة» نامیده شده اند و حال آنکه مردانی هستند که برای این معنا ذکر شده اند. و ذَرِيَّة مرد، فرزندی است که از او بوجود آمده اند، و ریشه لغوی آن از «ذروت» یا «ذريت» است (نه ذراً) و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۴

حرف آخر ثلاثی آن همزه نیست، و ابو عبیده گفته: اصلش مهموز بوده و لکن عرب همزه را از آن انداخته، و آن طبق عقیده شخصی است که از «ذراً الله الخلق» گرفته چنانچه خداوند فرموده: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ (همانا ما آفریدیم برای دوزخ بسیاری از پریان و آدمیان را- اعراف ۷: ۱۷۹) و «ذراًهم» یعنی پدید آورد ایشان را و آنان را آفرید. و فرموده خداوند عَزَّ وَ جَلَّ «يَذُرُّكُمْ فِيهِ» (بسیار گرداند شما را در این تدبیر- شوری ۴۲: ۱۱) منظور آفرینش ازواج است. یعنی او می آفریند شما را، پس «ذَرِيَّة» مرد، آنانند که خداوند عَزَّ وَ جَلَّ از او و نژاد او آفریده، و هر کس را که خداوند تبارک و تعالی از پشت آن مرد بوجود آورده است.

باب ۳۵- معنای امام مبین

۱- أبو جارود از حضرت باقر العلوم از پدر بزرگوارش از نیای گرامیش امام حسین علیهم السلام روایت نموده که فرمود: وقتی این آیه بر پیامبر خدا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۵

نازل شد وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (همه چیز را دانسته و

شمرده ایم در لوح محفوظ آن پیشوای روشن آشکار- یس ۳۶: ۱۲] در سوره حجر هم فرموده **إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ** [ابو بکر و عمر از جایگاه خود برخاستند، و گفتند: ای پیامبر خدا آیا امام مبین که همه چیز در آن آورده شده تورات است؟ فرمود: نه. گفتند:

پس انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند: پس آن قرآن است؟ فرمود: نه، امام حسین فرمود: در همین هنگام بود که **عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَام** وارد شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که با دست او را نشان می داد، فرمود: این امام مبین است، بی تردید او امامی است که خداوند علم همه چیز را در او احصا فرموده است.

مصنّف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: در شهر مدینه السّلام از ابو بشر پرسیدم: امام یعنی چه؟ در پاسخم گفت: امام در زبان عرب پیشرو و پیشوای مردم در فضائل، و امام شاقول یا ریسمان کار است که بنّایان با آن اندازه می گیرند تا دیوار راست در آید، و امام همان طلای نابی است که در سکه سازی برای نمونه برداری، و ضرب سکه هست که عیار سکه های مضروب بر طبق آن واقع شود، و امام رشته نخعی است که مهره های گردن بند به آن کشیده می شود، و امام راهنمایی است که مسافران در تاریکی شب در پی او راه را طی می کنند، و تیری است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۶

بعنوان نمونه در کار گاههای اسلحه سازی مورد استفاده قرار می گیرد تا دیگر تیرها مانند آن ساخته شوند.

۲- قاسم بن مسلم به نقل از برادر خود عبد العزیز گوید: در آن هنگام که حضرت رضا علیه

السلام در شهر مرو نزول اجلال فرموده بود، ما آنجا بودیم، در همان روزهای آغاز ورودمان یک روز جمعه که در مسجد جامع گردهمایی ترتیب داده بودیم، در میان حاضران سخن از امامت و رهبری به میان آمد، هر کس بر طبق عقیده خود سخنی گفت و اظهار کردند که در بین مردم اختلاف و بگو مگوی زیادی در این مورد است، من خدمت آقایم امام رضا علیه السلام رسیدم، و ماجرای بحث و انتقاد مردم را در امامت به عرض مقدّسش رساندم، حضرت ابتدا لبخندی زد و سپس فرمود: عبد العزیز مردم نفهمیده و از جانب مسلک های باطل خود گول خورده اند، پروردگار متعال تا دین خود را کامل نساخت، پیامبرش را از جهان نبرد، قرآن را بر او فرستاد که شرح و بیان همه چیز در آن هست، حلال و حرام، حدود (اندازه کیفر جرائم)، احکام و تمامی نیازمندهای مردم بی کم و کسر در آن بیان گشته، و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۷

(در این قرآن چیزی را فرو گذار ننموده ایم- انعام ۶: ۳۸) و در آخرین سفر حج پیغمبر صلی الله علیه و آله که سال آخر زندگی آن بزرگوار نیز بود و حجّه الوداع نامیده شد، پس از اینکه در غدیر خم به دستور خدا جانشین خود را معرفی کرد، و این آخرین فریضه الهی را به مردم ابلاغ نمود: خداوند به او این گونه وحی فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا (امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما

تمام کردم و خوشنود گشتم که اسلام آئین شما باشد- مائده: ۳) بنا بر مفهوم این آیه شریفه با ابلاغ مسأله امامت علی علیه السلام، مجموعه فرائض تکمیل شد (و بعد از آن هیچ فریضه ای نازل نگردید) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخت از جهان نبست مگر آنکه دستوره‌های دین و راههای آگاهی و فهم واقعیت آن را روشن ساخت و آنان را بر شاهراه حق قرار داد، تا خود راه راستی و حقیقت را بیابند. و علی علیه السلام را به عنوان نشانگر راه حق به پیشوایی و امامت تعیین کرد، هیچ یک از نیازهای امت را فرو نگذاشت مگر آنکه توضیح داد، با این همه هر کس گمان ببرد که خداوند دین خود را تکمیل ننموده، کتاب خدا را صریحاً نپذیرفته، و کسی که دست رد بر قرآن زند به آن نگرویده است. آیا مردم ارزش منزلت و مقام بلند آن را در میان امت پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند که در باره آن نظر می دهند؟ تا روا باشد که رأی قطعی نیز بدهند و بخواهند با ترتیب دادن انتخابات امام را برگزینند؟ (که قطعاً پاسخ منفی است). روشن است که امامت ارزشش بیشتر، آگاهی از آن با اهمیت تر، و مقامش والاتر و جایگاهش رفیع تر و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۸

درکش عمیق تر از آن است که مردم با خرد (خود) به آن رسیده و تشخیصش دهند و یا با فکر ناقص خویش آن را درک نمایند، یا به میل خود امامی تعیین کنند.

و در باره بلندی مرتبه امامت همین بس که خداوند ابراهیم خلیل را بعد

از پیمودن دو مرحله عالی، یکی پیامبری و دیگری خلت (دوستی)، در مرحله سوم به امامت رسانند، و امامت سومین پله نردبان ترقی او بود که به آن امتیاز والا شرافتمندش نمود و وی را بلند آوازه ساخت، و در قرآن چنین فرمود: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* (همانا تو را برای مردم رهبر قرار دادم) حضرت ابراهیم از شدت خرسندی از آن امتیاز عالی عرضه داشت: «و من ذریتی» (و از دودمان من نیز به این منصب مفتخر خواهد شد)؟ خداوند در پاسخش فرمود: *لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* (پیمان من که امامت است به ستمگران نرسد- بقره ۲: ۱۲۴). این آیه تا قیامت بر حکم امامت ساختگی هر ستمگری مهر بطلان زده و آن را در میان پاکان مخلص قرار داده است، سپس خداوند حضرت ابراهیم را شرافت داد و امامت را در دودمان او به شخصیت‌های برجسته ای که شایستگی انتخاب شدن و پاکیزه گشتن را داشتند محول نمود، و فرمود: *وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ* (ما به ابراهیم، اسحاق و فرزندان او یعقوب را عطا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۲۹

نمودیم، بدون اینکه نقصی داشته باشند، یا او سزاوار نباشد، و همه را شایسته گردانیدیم، و ایشان را رهبرانی ساختیم تا به فرمان ما مردم را به شاهراه حق هدایت نمایند، و به ایشان وحی نمودیم که مردم را به انجام کارهای نیک بخصوص نماز و پرداخت زکات ترغیب کنند و آنان به پرستش ما پرداختند- انبیا:

۷۲ و ۷۳) و پس از آن همواره در دورانه‌های پیاپی در خاندان ابراهیم بود، و از یک دیگر ارث می بردند تا خداوند این مقام پر ارج را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داد، و خود فرمود:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (نزدیک ترین مردم به ابراهیم «در ارث بردن امامت او» کسانی هستند که از او پیروی کنند، و این پیغمبر و پیروانش اهل ایمانند و خدا دوستدار و سرپرست مؤمنان است- آل عمران ۳: ۶۸) پس امامت مخصوص پیامبر اسلام شد، و او طبق فرمان خدا که بر آن حضرت واجب ساخت پس از درگذشت خود به علی علیه السلام سپرد، و این فضیلت را دودمان برگزیده او که خداوند آنان را معدن دانش و ایمان ساخت صاحب شدند، چنان که در این آیه فرموده است: وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ (آنان که به مقام علم و ایمان رسیده اند به آن کفار گویند: چرا دروغ می گوئید، در کتاب خدا ثبت شده که بگور تا روز قیامت که هم امروز است، بسر برده اید- روم ۳۰: ۵۶). (اشاره به کفاری است که قسم می خورند که ما بیش از ساعتی در دنیا نبودیم) بنا بر این امامت فقط در میان اولاد علی علیه السلام خواهد بود تا روز باز پسین، چون بعد از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۰

حضرت محمد صلی الله علیه و آله طومار نبوت در هم پیچیده شده است، پس این نادانان از کجا و با چه مدرکی غیر از

ائمه شخص دیگری را برای خود امام تعیین می کنند، با اینکه امامت مقام پیامبران است و همچنین ارث بجای مانده از آنان خاص اوصیاء است، امامت مقام خلیفه اللهی و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و مقام والای امیر المؤمنین و نیز ارث بجای مانده برای حسن و حسین است، به دلیل قول خداوند وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ (روم ۳۰: ۵۶) (ترجمه اش گذشت).

امامت منصبی است که از هر حیث اختیار دین را در کف با کفایت رهبر قرار می دهد، و نظم مسلمین را برقرار می سازد، و صلاح دنیا و عزت مؤمنین را تأمین می کند.

امامت ریشه درخت تنومند و بارور اسلام، و شاخه با طراوت و پر جوانه آن است، به واسطه امام فروع اسلام، یعنی نماز، زکات، روزه و حج و جهاد تکمیل می گردند، و غنائم جنگی و برکت و خیرات فراوان گشته و به اهلش می رسد، و حدود و احکام صادره از قضات شرع قابلیت اجرا پیدا می کند، همچنین مرزها و اطراف دین بصورت دژ غیر قابل نفوذی در می آید که یغماگران دین و دنیا نتوانند در آن رخنه کنند. امام با دفاع و بیان حلال و حرام واقعی خدا نمی گذارد که آن را به تحریف کشانند و به میل هوسبازان حلال خدا حرام و حرام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۱

او حلال گردد (زیرا امام است که حلال خدائی را می داند و حلال می نماید و حرام خدائی را می داند و حرام می کند) و حدود (قوانین جزائی اسلام) را اجرا، و از آئین الهی دفاع می نماید، و با بیان حکمت آمیز و پندهای نیکو، و دلایل

قاطع و غیر قابل تردید مردم را به سوی خدا دعوت می کند، امام مانند خورشید فروزنده ای است که با تابش نور خود به زندگی تاریک بشر روشنی می بخشد و در حالی که خود بر تارک بلند افق آسمان قرار دارد، دستها و چشمها به او نمی رسد، امامت در عالم والائی قرار دارد که از دست آلوده ظالمین دور است، و دیده کوردلان توان دیدن او را ندارد، امام همچون ماه شب چهارده پرتو افکن بوده، و چون چراغی فروزان، سینه تاریکی را می شکافد، امام هاله نوریست که پیوسته بالا می رود، و همچون اختری راهنما که رهروان را در شبهای تاریک در بیابان خشک و بی آب و یا در میان امواج شکننده دریا هدایت می نماید، و نیز گمشدگان وادی ظلمت و حیرت را به سرمنزل مقصود می رساند، و از گرداب طوفان هواپرستی رهانیده و رهسپار ساحل خداپرستی می سازد، امام مانند آب گوارایی که تشنگان را سیراب می سازد تشنگان حقایق را بهره مند ساخته، و گمگشتگان وادی حیرت را به شاهراه هدایت رهبری می نماید و از هر گونه گمراهی و انحطاط و پلیدی میرهاند.

امام مانند شعله آتشی است که بر فراز تپه، یا مناره ای افروخته گردد (تا گمشدگان با دیدنش نجات یابند) و همچون آتش گرمی بخش است، و کسی را که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۲

تندباد حوادث و تبلیغات مسموم جویبار روان اندیشه اش را منجمد ساخته و می خواهد از آن حالت خارج شود گرم ساخته، و از حالت انجماد نجاتش می بخشد.

ام نشان دهنده راهها و مکان هایی است که انسان را به تباهی و سقوط می کشد، تا مردم به آن نزدیک نشوند، هر کس که از وی

دست بردارد و به دنبال اشخاص دیگری افتد تباه می گردد، امام مانند ابر بارنده ای است که پی در پی بیارد و سرزمین تفتیده دل انسان را آبیاری نماید تا از آن گل و لاله حکمت بروید، و چون آفتاب روشنی بخش در آسمان، بر همه پرتو افکنده، و مانند زمین پهناور و چشمه جوشان و پر آب حیات بخش، و بوستان خرمی که مشام جان را معطر می سازد، می باشد.

امام امانت دار دلسوز و همدم، همچون پدری مهربان است که همواره در اندیشه زندگی فرزندان خویش می باشد. و برادری دلسوز که همیشه مراقب برادر خویش است، و پناهگاه و دادرس همه بندگان خدا در گرفتاریهای جانکاه است.

امام معتمد خدا است در میان آفریدگانش، و حجت و الگوی او بر بندگان و خلیفه او در قلمرو حکومتش، و دعوت کننده بندگان به اطاعت از اوامر خدا، و مدافع حریم محرمات الهی و مانع ایجاد هر گونه فساد در اجتماع اسلامی است.

امام کسی است که دامنش از آلودگیها پاک و از عیبها به دور و به دانش خدائی ممتاز و در میان مردم به خویشتنداری و شکیبائی مشخص، و سازماندهی تشکیلات دینی بر عهده او است و سربلندی مسلمانها از یمن وجود پر فیض او

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۳

می باشد، و خشمگین بر دو رویان، و خوارکننده و در هم کوبنده کافران (که بر اثر بی توجهی به او تباه می گردند).

امام گوهر یکتای روزگار خویش است، و درجه شخصیت و ارزش والای او به حدی است که هرگز کسی به پای او نمی رسد، و دانشش به قدری عمیق است که هیچ عالمی توان انجام مسابقه با او را

ندارد. (غیر از امام بعد از او) نه کسی جای او را می‌گیرد، و نه مانند و همتائی برای اوست، فضائل و کمالات را دارا است بدون آنکه برای بدست آوردنش در مکتبی زانو زده باشد و یا به وسیله آموختن به دست آورده باشد، بلکه این امتیاز به وسیله لطف خاصّ خداوند که بسیار فاضل و بخشنده است نصیبش گردیده، (حال خود قضاوت کن که با این همه کمالات و ویژگیهای بیشمار امام) چگونه فردی که آگاهی محدود است قادر خواهد بود که درجه فضائل امام را بداند، یا با دید خود امامی برگزیند؟! هرگز، چنین چیزی نخواهد شد! سبک مغزان موضوعی را مطرح کرده اند و در باره اش اظهار نظر می‌نمایند که از درکش خردها گمگشته و حیران، و دانشها در میدان اندیشه سر بگریانند، و اندیشمندان صبور از تفکر در باره اش سرگردان و مدهوش بوده و مغزها، و چشمها در حدقه، به حالت حسرت در رؤیایها بسر می‌برند، و بزرگان از هر جهت در مقابلش اظهار کوچکی می‌کنند، و حکیمان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۴

واله و سرگردان شده و اندیشه خردمندان بردبار از رسیدن به قله رفیع فضائلش عاجز گردیده، و سخنوران در تنگنای سخن گرفتار آمده اند، و عاقلان به نادانی مبتلا، و توسن ذوق سرایندگان شعر و امانده، و کمیت ادیبان لنگ، و زبان سخندانان بلیغ از توضیح و بیان یکی از هزاران مقامش و یا یکی از امتیازاتش خسته و ناتوان شده است و به ناتوانی و نرسیدن فکرشان به اوج مقام امام اعتراف نموده اند، چگونه می‌توان امام را توصیف کرد و یا حقیقت او را دریافت و معرّفی نمود،

و یا یکی از خصوصیات او را فهمید؟ و یا چه کسی یافت می شود که بتواند مسئولیتش را بر عهده گیرد و جایگزین او گردد تا با وجود او بتوان از امام بی نیاز شد؟ نه، هرگز امکان ندارد، چگونه، کی و از کجا؟! با وجودی که مقام او از فضای اندیشه کوتاه فکر بشر اوج گرفته و همچون ستاره تابناکی است که از دورترین نقطه افق پرتو می افکند و از دسترسی کسانی که بخواهند بر او دست یابند و همچنین از وصف ثناگویان به دور است، او کجاست و انتخاب مردم کجا؟ چقدر فاصله است میان چنین شخصیتی و آن فردی که مردم انتخابش کنند و چقدر این عمل از خرد بدور است! از کجا می توان مانندی برایش پیدا کرد؟ آیا اینان گمان دارند که امام را در غیر از دودمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می توان یافت، به خدا قسم هوای نفس و ضمیرشان به آنان دروغ گفته، و خویشان را فریب داده اند، آنان در باطن، خود را گمراه یافته اند که پیروی هوای نفس ایشان را به این راه باطل کشانده است، راه پر پیچ و طولانی را در پیش گرفته اند که رسیدن به قلّه از آن بس سخت و دشوار است و عاقبت گامهایشان بلغزد، و با خواری و ذلت از آن پرتگاه به پائین فرو افتند، آیا آنان قصد دارند که با خردهای واله و سرگردان و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۵

ناقص خود امام را تعیین کنند؟ و با نظریات منحرف و پوچ و گمراه کننده خویش امام را تشخیص دهند، این شیوه که در پیش گرفته اند جز اینکه

فاصله شان را از حقیقت دورتر سازد سود دیگری عایدشان نخواهد کرد، خدا ایشان را بکشد که چه راه خطرناکی در پیش گرفته اند. و خود را در چه سنگلاخی افکنده اند و چه هدف مهمی را در نظر گرفته اند، دروغ گفتند، تهمت زدند و بینهایت گمراه شدند، و در لجنزار سردرگمی دست و پا می زنند، زیرا با اینکه امام را شناختند رهايش کردند، و شیطان فرصت را غنیمت شمرد، و رفتار باطل آنها را در نظرشان آرایش داد، و از راه حق بازشان داشت، و همگی هلاک و نابود گردیدند- عنکبوت ۲۹: ۳۷).

با اینکه راه را می دیدند از بیراهه رفتند، از منتخب خدا و منتخب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش دوری گزیدند و از او روی گرداندند، و انتخاب خود را بر او ترجیح دادند، حال آنکه قرآن فریاد برآورد که: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (و پروردگار تو «قادر مطلق است» هر چه را که خواهد بیافریند و انتخاب کند، و ایشان حق انتخاب ندارند، پاکی خدای راست و او برتر از اوهام شرک زای مشرکان است- قصص ۲۸: ۶۸) و در آیه دیگر فرموده: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (و چون خدا و پیامبرش به کاری حکم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۶

نمایند هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که به میل خود کارش را انتخاب کند- احزاب ۳۳: ۳۶). و همچنین خدا فرموده: مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ

تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ- الی- أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ (ای کافران چگونه شما داوری می کنید؟! مگر کتابی از آسمان بر شما نازل گشته که از روی آن این حکم را می خوانید که هر چه بهوای نفس بخواهید در آن نگاشته اند و شما انتخاب کنید، یا ما با شما سوگندهای محکم خورده و پیمان بستیم که تا روز قیامت هر چه بخواهید بر نفع خود حکم کنید، ای محمد از آنان پرس کدامیک در گرو این پیمانند، یا گواهانی بر ادعای خود دارند، اگر راست می گویند آنها را حاضر کنند- قلم ۶۸: از ۳۷ تا ۴۲) و همچنین خدا فرموده است: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (چرا در قرآن نمی اندیشند، بلکه بر دل‌های ایشان قفل‌هایی نهاده شده است- محمد ۴۷: ۲۶) یا خدا فرموده است: وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (و مهر نهاده شده بر دل‌های ایشان، پس از پایان کار خود آگاهی ندارند- توبه ۹: ۸۷) وَقَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (و آنان که گفتند: شنیدیم قرآن را، و به حقیقت چنان نمی شنوند که از آن بهره مند گردند پس گویا نمی شنوند، خطرناکترین جنبندها در پیشگاه خدا افرادی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و اصلاً به خرد خود مراجعه نمی کنند و اگر خداوند به علم ازلی در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۷

آنها نیکی و خیری می دید توفیق شنیدن حرف حق را

به آنها می داد، و اگر ایشان را شنوا هم کند باز از آن روی گردانده و اعراض کنند- انفال- ۸: ۲۱ تا ۲۴) یا قَالُوا سَيَمُغْنَا وَ
عَصَيْنَا (و گفتند شنیدیم و مع ذلک فرمان نبردیم- بقره ۲: ۹۳) (از مفهوم تمام این آیات کاملاً معلوم است که مقام امامت
اکتسابی نیست) بلکه فضیلتی است از جانب خدا که به هر کس بخواهد می بخشد، و خداوند بخشنده بزرگ است.
(حدید ۹۵: ۲۰ و جمعه ۱۰۰: ۴).

با این بیان رسای قرآن دیگر مردم چکاره اند که خود امام انتخاب کنند، با وجودی که امام دانای به همه چیز است و جهل در
او راه ندارد، سرپرستی است که در برابر هیچ قدرتی عقب نشینی نمی کند، کانون پرهیزکاری و پاکی و فرمانبرداری از خدا
در ترک دنیا، و منبع دانش و پرستش خداست، و به فرمان پیغمبر تنها او به دعوت مخلوق موظف شده، و از نژاد پاک زهرای
بتول است که در نسب خانوادگی نیایش جای هیچ گونه سرزنش و عیبجوئی نیست، و هیچ بزرگ نسبی با او همپراز نگردد،
در خاندانی از تبار قریش و در شاخه ای از دودمان هاشم بلندترین جایگاه را دارد، از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و
مورد پسند خدا است، در بین شرافتمندان در بلندترین قله شرافت جای دارد، و از تیره عبد مناف است، نهال دانش را بارور
ساخته، و در حکمت کامل، و در حفظ امانت بزرگ الهی (امامت) بسیار نیرومند و دارای قدرت کامل برای رهبری، و آگاه
از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۸

سیاست روز بوده و فرمانبرداری از او بر همه کس واجب است، و

فرمان خدا را به بهترین وجه اجرا می نماید، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان آئین ایزد متعال است، بی تردید خداوند پیامبران و ائمه را موفق گردانده و از گنجینه سرّی دانش و حکمت خود آنقدر به آنان داده که به احدی نداده است، لذا دانش ایشان سرآمد علم مردم زمانشان است، چنان که خدا فرموده: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** (آیا کسی که به راه حق راهنمایی می نماید، شایسته تر است که امر هدایت مردم را در دست گیرد، یا شخصی که خود به سود و زیانی راه نمی برد مگر آنکه راهنمائیش کنند پس شما مشرکان را چه شده که این گونه داوری می نمائید- یونس ۱۰: ۳۵).

و در آیه دیگر فرموده: **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** (و هر کس را حکمت داده شود خیر و نیکی بسیار به او داده شده است- بقره ۲: ۲۶۹).

و فرموده اش در باره حضرت طالوت: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** (خداوند طالوت را جهت رهبری شما برگزید، و توان علمی و بدنی او را فزونی بخشید، خداوند مقام رهبری خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایش دهنده و دانا است- بقره ۲: ۲۴۷).

و به پیغمبر خود فرموده است: **وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ**

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۳۹

عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (و خدا کتاب و حکمت را بر تو فرستاده، و آنچه را نمی دانستی

به تو آموخت که احسان و لطف خدا بر تو فراوان است - نساء ۴: ۱۱۳).

در باره ائمه از دودمان و خاندان و فرزندان پیغمبر - صلوات الله عليهم - فرموده است: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا - الآية (بلکه مردم حسادت می ورزند بر آنچه خدا از روی فضل خود به ایشان داده و ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگی دادیم، برخی از ایشان کسانی هستند که به او ایمان آوردند و بعضی دیگر مردم را از ایمان آوردن به او باز می داشتند، و شعله سوزان آتش جهنم، جهت کفرشان بس است - نساء ۴: ۵۴ - ۵۵) هنگامی که پروردگار بزرگ بنده ای را جهت اصلاح امور سایر بندگانش انتخاب نماید، برای تحمّل صدمات و فشارهایی که در راه تحقق این هدف دچارش خواهد شد به او حوصله زیاد و بینش وسیع می دهد، و قلبش را مخزن چشمه های جوشان حکمت ساخته، و دانشی به او الهام می نماید که هرگز از پاسخ در نمی ماند، و از راه خیر و نیکی دور نشده، و گرد آلودگی نمی گردد، او معصوم، و از تأییدات و توفیق کامل الهی برخوردار می باشد، و در راه خدا چنان ثابت قدم و استوار است که از هر اشتباه و لغزش و انحرافی در امان است، خداوند بدین جهت این موهبتها و امتیازات را مخصوص امام ساخته که حجّت او بر بندگانش باشد، و از نزدیک گواه بر جریان امور مخلوق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۰

خدا گردد، و ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

(آن بر انگیزتن فضل و احسان خداست که آن را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا دارای کرم و بخشندگی زیاد است - جمعه ۶۲: ۴) آیا آنان چنان توانی دارند که رهبری را با آن امتیازات و ویژگیها شناسائی نمایند تا انتخابش کنند، و آیا امکان دارد که برگزیده آنان دارای چنین خصوصیتی باشد تا او را الگوی خود سازند؟

(هر گاه چنین کنند) به کعبه سوگند که از مسیر حق تجاوز کرده اند، و قرآن را پشت سر افکنده اند، چنان که اطلاعی از آن ندارند، در حالی که نجات هر گمراهی و درمان هر بیماری در قرآن است، اینان کتاب خدا را پشت سر افکنده، و هوی و هوس خود را پیروی کردند، خداوند ایشان را نکوهش کرده، و از آنان بیزاری جسته، و تباهشان ساخته و فرموده است: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (و کیست گمراه تر از آن کس که راه هدایت خدا را رها نمود و پیرو هوای نفس خود گردید، البته خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند - قصص ۲۸: ۵۰) و نیز فرموده: فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (پس برای ایشان نابودی و هلاکت است، و کردارشان را به تباهی کشد - محمد ۴۷: ۸) و فرموده است: كَبْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (این کار سخت خدا «و رسول» و اهل ایمان را به خشم و غضب آرد، بلی این چنین پروردگار بر دل هر گردنکش ستمگری مهر شقاوت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۱

می زند - مؤمن ۴۰: ۳۵).

الجارود گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم امام با چه نشانه ای شناخته می گردد؟ فرمود: با چند خصلت که در اوست و نخستین آنها تصریح از جانب خداوند تبارک و تعالی بر امامت او، نشانه ای است بر مردم که حجت خدا بر ایشان باشد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را به امامت منصوب نمود، با بردن نام او و تعیین وی، او را به مردم شناساند، و همچنین ائمه علیهم السلام که هر یک امام بعدی، را منصوب می نماید، نشانه دیگر آن است که هر چیز از او پرسیده شود فوراً پاسخ می دهد، و اگر در محضرش سکوت کنند او آغاز سخن نموده، و مردم را از آنچه فردا پیش آید آگاه می سازد، به هر لهجه و زبانی با مردم به گفتگو می پردازد.

مصنّف این کتاب گوید: خبر دادن امام از پیش آمدهای قبل از وقوعش به واسطه اخباری است که از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده است، و آن اطلاعات مربوط به حوادثی است که تا روز قیامت پدید خواهد آمد، و جبرئیل خبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۲

آنها را برای پیغمبر، از جانب خدا آورده بود.

شرح: ظاهر فرمایش مرحوم صدوق- رحمه الله علیه- در اینجا که علم امام به حوادث پنهانی را، فقط به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله به او رسیده منحصر کرده به روایات زیادی که در باره علم امام آمده است، و با این مطلب که سخن ملائکه را می شنود چنان که در خبر بعدی هست ناسازگار نمی باشد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و

آله هزار باب از علم را به علی علیه السلام آموخت که فرمود از هر بابی هزار باب برای من گشوده شد و علم رسول خدا هم از طریق وحی و الهام است.

مترجم گوید: گرچه مرحوم مجلسی فرموده: در باره علم امام این تکلف لازم نیست. (بحار ۲۵: ۱۴۱).

۴- علی بن فضال به نقل از پدرش از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام نشانه های بخصوصی دارد: در دانش و حکمت سرآمد مردم است، و از همه مردم زمانه خود پرهیزگارتر و بردبارتر است، و در دلیری و بخشندگی گوی سبقت از همگان ربوده، و کفّه عبادتهای او از همه افراد بشر سنگین تر است، هنگام تولّد ختنه شده است، و از آلودگی به خون و کثافت پاک می باشد، و (به واسطه هوش و فراستی که در درک اشیاء دارد) از پشت سر می بیند، چنانچه از پیش روی مشاهده می نماید، (و چون از نور خدا آفریده شده) سایه ندارد، و وقتی که از شکم مادر به زمین رسد دو کف دست خود را بر زمین می گذارد، و با آواز بلند به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۳

وحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء گواهی می دهد، محتلم نمی شود، چشمش به خواب می رود ولی قلبش (که تجلی گاه فروغ الهی است) بیدار می ماند، (و از آنچه واقع می شود در خواب مطلع می باشد، و فرشته با وی سخن می گوید گرچه او را نمی بیند، و زره رسول الله بر قامتش ساز آید، و بول و مدفوع او را کسی ندیده، زیرا خداوند عزّ و جلّ زمین را موظّف نموده تا آنچه را از او بیرون آید در

خود فرو برد، و بوی خوش او از مشک خوشبو تر است، و اولی است به مردم از جان ایشان، و بر مردم از پدران و مادرانشان مهربان تر است، و فروتنی او در برابر خدا از تمامی افراد بشر افزون تر است، و به اعمال نیک و شایسته ای که مردم را بر انجام آن امر می فرماید خود بیش از دیگران عمل می نماید، و از اعمال ناپسندی که مردم را از انجامش باز می دارد خود بیش از دیگران دوری می گزیند، دعای او به هدف اجابت مقرون است، بگونه ای که اگر بر سنگی دعا نماید دو نیم گردد، و اسلحه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و شمشیرش، که ذو الفقار نام دارد نزد او می باشد، و در پیش او صحیفه ای هست که نام شیعیان ایشان که تا روز رستاخیز دنیا می آیند در آن ثبت شده، همچنین دفتر دیگری در اختیار دارد که نام دشمنانش که تا قیامت متولد می گردند در آن ثبت شده است، و «جامعه» نزد اوست و آن طوماری است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۴

بطول هفتاد ذراع که تمامی نیازهای بشر از احکام الهی در آن هست، و جفر اکبر، و جفر اصغر نزد او می باشد، که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها همه دانشها وجود دارد، حتی دیه خراشی یا اثری که شخصی در بدن کسی پدید آورد، و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه و یک سوم تازیانه، و نزد اوست مصحف فاطمه (علیها السلام).

مترجم گوید: راجع به جامعه به اصول کافی (۱: ۳۴۴) مراجعه شود و در صفحه ۳۴۸ راجع به جفر از

امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: پوست گاوی است پر از علم. و بقول مرحوم مجلسی نوشته ها در آن است نه اینکه بر خود آن پوست نوشته باشد. کارشناسان این فن گفته اند: در جفر حروف تکوینی را با حروف تدوینی جمع می کنند، و حوادث آینده را از آن استخراج می نمایند، و از علوم غریبه و خفیه ای است که همه کس از آن اطلاع ندارد. و در شبهای پیشاور صفحه ۹۲۹ ماجرای مفصلی را از پیدایش این پوست از کتب اهل تسنن نقل نموده است.

باب ۳۶ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن حضرت علی علیه السلام: او آقای عرب است

۱- سعید بن جبیر از عایشه نقل کرده که گفت: روزی در خدمت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۵

پیامبر صلی الله علیه و آله بودم ناگاه علی بن ابی طالب آمد، پیغمبر فرمود: این سرور عرب است. گفتم: ای رسول خدا مگر تو سید عرب نیستی؟ فرمود: من سرور بشر هستم و علی سرور عرب می باشد. پرسیدم: سید یعنی چه؟ فرمود: شخصی است که اطاعت از او همچون فرمانبرداری از من واجب است.

۲- به سند دیگر از سعید بن جبیر از عایشه نقل شده است. (تذکر: چون با خبر فوق یکی است از ترجمه آن صرف نظر گردید).

باب ۳۷- معنی پیوند نور به نور

۱- علی بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی پیامبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۶

خدا نشسته بود، فرشته ای به محضر آن جناب شرفیاب گردید که دارای بیست و چهار چهره بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای دوست من جبرئیل، تا کنون تو را به چنین صورتی ندیده بودم؟ عرضه داشت: من جبرئیل نیستم (نام من محمود است، و) خدا به من مأموریت داد، که خدمت برسم، و نوری را به نوری همسر نمایم، فرمود: کدام را با کدام؟ جواب داد: فاطمه را به علی، همین که فرشته برگشت تا برود، حضرت دید میان دو شانه او این دو جمله نوشته است (محمد فرستاده خدا، و علی وصی اوست) حضرت به او فرمود: چند وقت است این عبارت میان دو شانه تو نگاشته شده؟ پاسخ داد: بیست و دو هزار سال قبل از آنکه پروردگار آدم را بیافریند. تذکر در سند خبر معلی مضطرب الحدیث

باب ۳۸ - معنی ظالم بخود، و مقتصد، و سابق

۱- أبو عبد الله كوفي علوی مرجع تقلید مردم فرغانه (منطقه وسیعی در پنجاه فرسنگی سمرقند، و گفته اند در فارس نیز چنین روستائی هست - مأخوذ از پاورقی متن عربی) به اسناد خود که به حضرت صادق علیه السلام می رسد روایت نموده:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۷

که از آن حضرت پرسیده شد: تفسیر این آیه چیست؟ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكَتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ (آنگاه این کتاب الهی را به برخی از بندگانی که برگزیده ایم به ارث دادیم، از میان ایشان گروهی بر خود ستم کنند، و جمعی میانه رو هستند، و بعضی به اذن پروردگار به سوی خوبیها شتابانند - فاطر ۳۵: ۳۲) فرمود: «ظالم» پیوسته گرد هوسبازی های خویش می گردد، «مقتصد» دور خواسته های خود می چرخد (و در تصحیح عقایدش تلاش می نماید) و «سابق» مقاصد خود را بکلی به کناری گذاشته و همواره آهنگ رضای خدای خویشان را دارد، (و جز به رضای پروردگار به چیز دیگری نمی اندیشد، مرحوم مجلسی در این زمینه بیانی دارد، به بحار جدید مجلد ۲۳: ۲۱۴ مراجعه شود).

۲- جابر جعفری گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: معنی «ثُمَّ أَوْرَثْنَا» (همان آیه قبل) چیست؟ فرمود: ستمکار بخود از فرزندان پیغمبر آن کسی است که حق امام را نشناسد، و میانه رو آن شخصی است که حق امام را شناخته و به آن معتقد گردیده باشد، و شتابنده به نیکیها به اذن خدا امام است و (جمله پایانی آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۸

شریفه) جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا یعنی باغهای خرم و جاودانی بهشت پاداش پیش تازندگان، و میانه

روان است.

۳- أبو حمزه ثمالی گوید: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که دو تن از مردم بصره به محضرش شرفیاب شدند و عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا قصد داریم مسأله ای از شما بپرسیم. فرمود: مانعی ندارد، گفتند:

ما را از تفسیر فرموده خدا آگاه فرما «ثم اورثنا» (که در حدیث «۱» نوشته شد، تا آخر دو آیه ۳۲ و ۳۳ سوره فاطر)، فرمود: در شأن ما خاندان نبوت نازل گردیده است.

ثمالی گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، بنا بر این ستمکار به خود از شما چه کسی است؟ فرمود: شخصی از ما خاندان رسالت که نیکبها و بدیهایش یکسان باشد به نفس خود ستم نموده (که در عبادت کوتاهی نموده و حسناتش را بر سیئات خود افزون نساخته) باشد.

گفتم «مقتصد» از شما کیست؟ فرمود: شخصی که در تمامی احوال، در توانمندی و فقر (جوانی و پیری) تا آخرین نفس که در چنگال مرگ گرفتار شود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۴۹

عبادت خدا را انجام دهد.

عرضه داشتم. سبقت گیرنده شما در خیرات کیست؟ فرمود: به خدا سوگند او فردی است که مردم را به راه پروردگار خویشان فرا خوانده و به انجام نیکبها وادار کند، و آنان را از ارتکاب معاصی و بدیها باز دارد، و پشتیبان گمراهان نگردد، و به حکم فاسقها رضا ندهد مگر آن شخص که از رسیدن زیانی به جان و دینش بترسد، و یآوری پیدا نکند، آنگاه از روی تقیه با آنان مدارا نماید.

باب ۳۹ و ۴۰ معنای روایتی که گوید: فاطمه عفت ورزید و خدا آتش را بر ذریه اش حرام کرد

۱- حسن بن موسی بغدادی گوید: در خراسان در انجمنی حضور داشتم که امام رضا علیه السلام تشکیل داده بود

و (برادرش) زید بن موسی نیز آنجا بود که به جمعی از حضار مجلس رو کرد بر آنان فخر می کرد و می گفت: که ما چنین و چنانیم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۰

در حالی که امام رضا علیه السلام هم با عده دیگر مشغول صحبت بود حرفهای زید بگوشش رسید، رو به او کرده و فرمود: ای زید آیا سخن بقالهای شهر کوفه که گویند: «به پاداش آنکه حضرت فاطمه با عفاف و تقوی، خویشتن را حفظ کرد، خداوند دودمان او را بر آتش حرام کرد» تو را فریفته است و گمان می بری کلمه «ذریه فاطمه» شامل تو نیز خواهد بود، به خدا سوگند این اختصاص دارد به حسن و حسین و فرزندان شخص او که بلافصلند (و فرزندان دیگرش به اقتضای کردار خویش کیفر یا پاداش خواهند گرفت). مگر می توان گفت: موسی بن جعفر (علیهما السلام) که در محراب عبادت، فرمانبرداری خدا را می کرد، روزها را روزه دار بود و شبها را به عبادت بیدار می ماند، با تو که معصیت خدا را انجام می دهی، در روز قیامت به پیشگاه عدل خداوند برابر باشید و هر دو بطور یکسان مشمول رحمت خدا گردیده، و یا آنکه تو نزد خدا عزیزتر باشی! با اینکه جدّ ما امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: پاداش نیکوکاران خاندان ما دو برابر، و کیفر گنهکاران ما نیز دو برابر خواهد بود. راوی گوید: آنگاه امام هشتم روی به من کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه می خوانی که خدا فرموده: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (ای نوح او که از فرمان خدا سرپیچی

خانواده تو نیست، او عملی ناشایست است که به هدر می رود - هود ۱۱: ۴۶). عرض کردم: بعضی از مردم می خوانند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (بفتح عین و لام و کسر میم) و عده ای هم می خوانند «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (به فتح عین و میم، و ضم لام) بنا بر قرائت دوم، خداوند پسر نوح را از پدرش ندانسته است. حضرت فرمود:

هرگز چنین نیست، بلکه او پسر نوح بود، ولی به علت آنکه نافرمانی خدا کرد، خدا او را از پدرش ندانست، همچنین هر کس که از خانواده ما فرمانبرداری پروردگار را نکند، از ما نخواهد بود، و تو نیز اگر مطیع خدا باشی از خاندان ما خواهی بود.

مترجم گوید: زید در سال دویست هجری که مأمون امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید در بصره سر بشورش برآورد و منزلهای بنی العباس را به آتش کشید، لذا به او «زید النار» می گفتند، که عاقبت شکست خورد و او را در غل و زنجیر کرده و به مرو فرستادند.

۲- محمّد بن مروان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیغمبر خدا چنین فرموده است که: فاطمه خود را از آلوده شدن حفظ کرد، و خداوند ذریه وی را به آتش حرام کرد؟ فرمود: آری، امّیا مقصود از ذریه آن بانو در این حدیث، حسن و حسین، زینب، و امّ کلثوم است.

۳- حمّاد بن عثمان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، معنی فرمایش پیغمبر خدا که: فاطمه پاکدامنی نمود و خدا دودمان او را به آتش

حرام کرد، چیست؟ فرمود: آنان که از آتش آزادند فرزندان‌شان هستند که از رحم آن بانو متولد گشته اند، یعنی حسن و حسین، زینب و امّ کلثوم.

۴- ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: روز قیامت هیچ کس نمی تواند بگوید: بار الها نمی دانستم که فرزندان فاطمه و ایانند، و حال آنکه پروردگار این آیه را فقط در شأن فرزندان او نازل فرموده است: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** (ای پیغمبر به آن بندگانم که بر نفس خویش تندروی کردند بگو هرگز از رحمت (بی انتهای) خدا ناامید مباشید، البته خداوند متعال تمامی گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید، که او خدائی بسیار بخشنده و مهربان است - زمر ۳۹: ۵۳).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۳

باب ۴۱ معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است

۱- مفضل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: که مرا از قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در باره حضرت فاطمه «قطعاً او بزرگ زنان جهانیان است» آگاه فرما، آیا او تنها، بزرگ بانوان زمان خویشتن بود؟ فرمود: این مقام برای حضرت مریم است که بزرگ زنان زمانه خویش بود، اما حضرت فاطمه سرور و پیشوای بانوان سراسر جهان هستی از آغاز تا پایان است.

باب ۴۲ معنی امانت‌هایی که خداوند بندگان‌شان را به اداء آنها مأمور ساخته است

۱- یونس بن عبد الرحمن گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم که تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** (خدا به شما فرمان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۴

می دهد که امانت را البته به اهلش باز گردانید - نساء ۴: ۵۸) چیست؟ (اگر چه «یأمرکم» شامل همه مکلفین است ولی) فرمود: این آیه ابتدا فقط خطاب به ما می باشد، خداوند تبارک و تعالی به هر امام از ما فرمان داده است که مقام و ودایع امانت را به امام بعد از خود تسلیم کرده، و او را وصی خویش قرار دهد، و سپس در هر نوع امانتی (چه امانت مال باشد یا علم و یا وظایف دینی) جاری است. و پدر بزرگوارم از پدر گرامیش برایم باز گو نمود که علی بن الحسین علیهما السلام به اصحاب خود چنین فرمود: به شما سفارش می کنم امانت را باز گردانید چون اگر قاتل پدرم حسین بن علی، مرا امین بدانند، و آن شمشیری که پدرم را با آن کشته است به رسم امانت به من سپارد (هر زمان که او بخواهد) باز خواهم گرداند.

باب ۴۳ معنی امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت و آن را حمل نکردند و ترسیدند ولی بشر آن را پذیرفت

۱- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار هستی آفرین

روانها را دو هزار سال قبل از کالبدها خلق کرد، و عالی ترین و شریف ترین آنها را، روح محمّد، و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان- صلوات الله عليهم- قرار داد، آنگاه ارواح آنان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود، و نور آنان همه را فرا گرفت، پس خداوند

تبارک و تعالی به آسمانها و زمین و کوهها فرمود: اینان دوستان و اولیاء، و حجت‌های من بر آفریدگانم می باشند و پیشوایان مخلوقات من هستند، هیچ مخلوقی را نیافریده ام که بیشتر از ایشان دوستش بدارم بهشت خود را برای آنان و دوستدارانشان آفریده ام، و زبانه های سوزان آتش دوزخ را برای هر کس که با آنان دشمنی ورزد پدید آورده ام. هر کس منزلت و مقامی را که ایشان نزد من دارند به خود نسبت دهد، و جایگاه بلندی را که آنان در آستان عظمت من دارند، برای خود وانمود کند، او را با چنان شدتی شکنجه نمایم که احدی از جهانیان را آنچنان کیفر ننموده باشم. و با آنان که به من شرک ورزیده اند، در پائین ترین طبقه های جهنم جایش دهم، و هر فردی که به ولایت و امامت ایشان اقرار نماید، و مقام و جایگاه رفیع ایشان را در دربار عظمت من بخود منسوب نسازد، او را در باغ و بوستان های بهشت خود با ایشان مأوا دهم، و در آنجا هر چه بخواهند بر ایشان فراهم سازم، و در جوار خود جای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۶

دهم، و در میان معصیت کاران از بندگان و کنیزان خود آنان را شفیع گردانم، و ولایت ایشان امانتی خواهد بود که نزد مخلوقم می سپارم، پس کدامیک از شما می تواند بار این امانت را با سنگینی های آن بدوش کشیده و بگوید: چنان مرتبه و مقامی از آن اوست، نه از آن برگزیدگان من؟! همه آسمانها و زمین و کوهها از حمل آن سرباز زدند، و روشن است که إباء آنها از جهت سرکشی و استکبار نبود، بلکه به دلیل

ترس و هراس توأم با توجّه و فروتنی، از عظمت خدای خود بود که به ناحق ادّعی چنین منزلتی بنمایند، و چنان جایگاه والائی را برای خود آرزو کنند، (ولی انسان این زبده عالم کون و مکان آن را حمل نمود) و خداوند عزّ و جلّ چون آدم و همسرش را در بهشت جای داد، به آنان گفت: از هر کجای بهشت هر نعمتی که می خواهید بی هیچ زحمت بخورید که بر شما گوارا باد، ولی به این درخت نزدیک نشوید- اشاره به درخت گندم- که از ستمکیشان خواهید گشت (بقره ۲: ۳۳) (آن دو که در بهشت به گشت و گذار پرداخته بودند) درجه و منزلت حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین، و امامان بعد از ایشان- صلوات الله عليهم- را دیدند که عالی ترین مقامهای بهشتیان است، پس گفتند:

پروردگارا، این جاه و مقام از آن کیست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: سرتان را به سوی ساق عرش من بلند کنید، چون آدم و حوّا سر برداشتند، مشاهده نمودند که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۷

نام محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بقیّه امامان بعد از ایشان- صلوات الله عليهم- به نوری از انوار خداوند جبار بر ساق عرش نگاشته شده است، عرض کردند: بار الها صاحبان این منزلت چه بسیار گرامیند و در درگاهت! و چقدر محبوبند نزد تو! و چه بزرگ و شرافتمندند در آستان تو! خداوند جلّ جلاله فرمود:

آری چنین است، و اگر بخاطر ایشان نبود شما را خلق نمی کردم، آنان خزانه دار دانش منند، و مورد اعتماد من جهت سپردن رازهایم هستند، مبادا با دیده

رشک و حسد به آنان بنگرید، و آرزوی منزلت و جایگاه رفیع آنان در پیشگاه مرا در سر بیورانید، که با سرگرم شدن به چنین تمنائی غافل خواهید گشت و با گام نهادن در حریم منع من دچار عصیان شده، و از ستمکاران (به نفس خود) خواهید بود.

گفتند: پروردگارا ستمکیشان کیستند؟ فرمود: آنان که بناحق مدعی مقام ایشان شوند. عرض کردند: خداوندا چنان که درجه آن بزرگواران را در بهشت دیدیم، جایگاه ستمکاران به آنان را در جهنم نیز به ما نشان ده، پس ایزد متعال به آتش دوزخ دستور داد تا انواع سختی و شکنجه را که در آن است در معرض دید ایشان قرار دهد، سپس فرمود: جایگاه ستمکاران به آنان که به دروغ منزلت ایشان را به خود نسبت می دهند، در پائین ترین طبقات این جهنم است، (هر چه بکوشند تا از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۸

آن آتش بیرون آیند (ملائکه عذاب) ایشان را به همان جا باز گردانند- سجده ۳۳:

۱۹) و هر چه پوست تن آنها پخته و سوخته شود به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند- نساء ۴: ۵۵) ای آدم و ای حوا با دیده رشک به نورها و حجهای من ننگرید که شما را از جوار خویش فرود می آورم، و خواری را بر شما روا خواهم داشت، ولی با این همه شیطان با وسوسه آدم و حوا را فریب داد، تا زشتیهای پوشیده (عورت) آنان (که حتی از دید خودشان هم مخفی بود) پدیدار شود، و (به دروغ) گفت: خداوند شما را از خوردن محصول این درخت نهی نکرده، جز برای آنکه مبادا شما دو

ملک (فرشته) شوید یا عمر جاودان یابید و سوگند خورد که من این سخن را از روی خیرخواهی به شما می گویم و شما را به خیر و صلاح دعوت می کنم. و با این سوگند دروغ ایشان را فریب داد و از مقامشان فرود آورد (اعراف ۷: ۲۰ تا ۲۲) و آن دو را وادار ساخت تا آرزوی منزلت و مقام ایشان را بنمایند و به دیده حسد به ایشان نگریستند خداوند هم هر دو را به خودشان واگذاشت و یاری و توفیق خود را از آنان برداشت، تا از درخت گندم خوردند (در قرآن فرموده: «ذاقا» معلوم می شود که اندکی از آن چشیدند- اعراف ۷: ۲۱) و به اندازه ای که خورده بودند جو روئید، پس تمامی گندمها از آن گندمی است که آدم و حوّا نخورده بودند، و اصل همه جوها نیز همان جوی است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۵۹

که به جای گندم روئیده است، و سرانجام چون از آن درخت خوردند (بادی وزید) حله ها و لباسها و زیورها به هوا بلند شد و آنان لخت مانده و ناچار از برگ (درخت) بهشت بر روی عورت خود نهادند، و خدا به ایشان خطاب فرمود: آیا شما را از نزدیک شدن به این درخت منع نکردم، و نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار (که دشمنی خود را بروز خواهد داد)؟ عرض کردند: پروردگارا ما (در پیروی شیطان) بخود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی حتما از زیانکاران گشته ایم. فرمود: فرود شوید از پناه من، آن کس که فرمان مرا نبرد شایسته نیست که در بهشت مجاور

من باشد، آنگاه (به زمین) فرود آمدند، و آنان را به حال خود رها کرد تا بروند و روزی خود را به دست آوردند.

و چون خدا اراده نمود که توبه شان را بپذیرد، جبرئیل نزد ایشان آمده و گفت: بی تردید شما بر نفس خویش ستم نمودید، و مقام کسانی را طلب کردید که خدا آنان را بر شما برتری داده است، و کیفرتان همان بود که از جوار خدا بر زمین فرود آئید، حالا به حق آن نامهائی که بر گوشه عرش مشاهده نمودید از پروردگار خود بخواهید تا توبه شما را بپذیرد. پس آنان چنین گفتند: خداوندا از تو می خواهیم به حق آنان که ارجمندترین آفریدگان در نزد تویند: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام توبه ما را قبول فرما، و ما را مشمول

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۰

رحمت خود گردان. آنگاه خداوند توبه ایشان را پذیرفت زیرا که او بسیار توبه پذیر و مهربان است، و بعد از آن همواره پیامبران این امانت را نگهداری می نمودند، و اوصیاء خود و مخلصان از امتهای خویش را از این امانت آگاه و با خبر می ساختند، پس ابا داشتند که امانت را به ناحق برداشته (و به خود نسبت دهند) و می ترسیدند که برای خویش ادعای آن مقام را نمایند، و آن شخص شناخته شده بنا حق آن را تصرف کرد، و تا روز بازپسین ریشه هر ستمگری از اوست، و این است تفسیر قول خدای عز و جلّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ

ظُلُوماً جَهُولاً (ما، امانت را بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرضه داشتیم، آنها از برداشتن آن ابا کردند، و از آن وا همه و ترس داشتند اما بشر آن را حمل نمود.

(قدر خود را نشناخت و از آنچه شایسته حمل این امانت بود کوتاهی کرد) آری او بسیار ستمکار و ناتوان بود- احزاب ۳۳: (۷۲).

۲- ابو بصیر گوید: از امام صادق پرسیدم «امانت» در این آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى ... جَهُولاً چیست؟ فرمود: امانت همان ولایت است، و انسان (که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۱

در آخر آیه به ظلوم و جهول وصف شده) آن است که صاحب گناهان بسیار بوده و منافق است.

۳- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که معنی «امانت» در آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ ... احزاب ۷۲ چیست؟ فرمود: مقصود از امانت همان ولایت است که هر فردی بناحق آن را به خود نسبت دهد دیگر در زمره مسلمانان نخواهد بود.

باب ۴۴- معنی چاه معطله و کاخ مشید

۱- ابراهیم بن زیاد گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: وَ بئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ (و بسی چاه پر آب فرو گذاشته شده، و کاخهای استوار سر به فلک کشیده که بی صاحب مانده اند- حج ۲۲: ۴۵) فرمود: چاه بیکار مانده امام خاموش است (که حق او را غصب کرده اند و از ترس مخالفان نمی تواند اظهار به امامت خود نماید، و هر کس که بخواهد می تواند از آن بهره مند گردد) و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۲

کاخ محکم و بلند، امام سخنگوست (که بدون هیچ تقیه و ترس می تواند سخن بگوید و علناً ادعای امامت کند).

شرح: مرحوم

مجلسی فرموده: غالب آن است که امام صامت را بر امامی اطلاق می نمایند که نوبت امامت به او نرسیده باشد، و امام ناطق بر شخصی که امام شده باشد (حیوه القلوب ۳: ۱۵۵).

۲- همان عبارات فوق را نصر بن قابوس نقل کرده است که ترجمه شد.

۳- از صالح بن سهل نقل شده که: مقصود از کاخ استوار و سر بفلک کشیده، امیر المؤمنین است. و منظور از چاه معطل مانده، حضرت فاطمه و فرزندان اویند، که از رسیدن به زمامداری مسلمین باز داشته شده اند، و شنبوله چنین سروده است:

چاه فرو گذارده شده، و کاخ استوار آسمانخراش، مثل زبینه ای است برای آل محمد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۳

قصر، عزت و بزرگواری آنان است که هیچ کس به آن دست نیابد، و چاه، دانش آنان می باشد که هرگز پایان ندارد.

باب ۴۵- معنی طوبی

۱- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: طوبی بر آن کس ارزانی باد که هنگامی که قائم ما از نظرها بدور است امر (ولایت) ما را محکم نگهدارد، و دلش بعد از هدایت به انحراف کشیده نشود، عرض کردم: قربانت گردم، طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه حضرت علی علیه السلام قرار دارد، و مؤمنی نیست که شاخه ای از آن درخت، در خانه او نباشد، و فرموده خداوند است: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (خوشا بر احوال آنان و مقام نیکویشان- رعد ۱۳: ۲۹).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۴

باب ۴۶- پنهان ساختن خداوند چهار چیز را در چهار چیز

۱- محمد بن مسلم از امام باقر از پدرش از نیایش از امیر المؤمنین - علیهم السلام- روایت نموده که خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است: خرسندی خویش را در فرمانبرداری (بندگان) از او، پس هیچ اطاعت و بندگی خدا را کوچک شمار، که شاید خشنودی پروردگار در آن باشد و تو آگاه نباشی، و خشم خود را در میان همه گناهان پوشیده داشته، بنا بر این هرگز معصیتی را اندک مپندار، شاید غضب خدا در همان باشد و تو ندانی. و بر آوردن حاجت را در دعاها پنهان ساخته، پس هیچ دعائی را دست کم نگیر چون ممکن است همان به اجابت رسیده باشد و تو اطلاع نداشته باشی، و ولی خود را در میان بندگان خویش پنهان کرده، پس هیچ یک از بندگان خدا را زبون و خوار مپندار، چون شاید او دوست خالص خدا باشد و تو ندانی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۵

باب ۴۷ معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای

آن از طلای سرخ بود

۱- انس بن مالک گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این آئین تو است که سفید و آشکار و درخشان است، پرسیدم: در میانه اش چیست؟ گفت: جهاد، سؤال کردم: پس این طلای سرخ چه باشد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه اینها بود) درجه ایمان او بر ایمان همه

مؤمنین برتری دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۶

باب ۴۸- معنای نبوت

۱- ابن عتیاس گوید: عربی بیابانگرد، خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «السَّلام علیک یا نبی الله» (درود بر تو ای خبر دهنده خدا)، پیغمبر فرمود: من نبی ء خدا نیستم بلکه

«نبی الله»

(آنکه خدا او را بلند مرتبه ساخته) هستم.

(مصنّف گوید) لفظ «نُبُوّه» از «نَبُوّه» اقتباس گردیده که عبارت است از هر جای زمین که بر آمده و بلند باشد، بنا بر این «نبوت» شأن و مقام عالی و «نبی» بلند پایه و گرانمایه است. این مطلب را در شهر مدینه از ابو بشر لغوی شنیدم.

باب ۴۹- معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین

۱- انس بن مالک گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح و تعقیباتش را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۷

انجام داد، چهره آبرومندش به درگاه خدا را به جانب ما نموده، فرمود: مردم (افراد بشر جهت حرکت و راه یابی) از خورشید استفاده می نمایند و هر کس که خورشید را از دست داد فوراً به نور ماه پیوندد، و هر کس که از ماه نیز محروم شد فوراً به ستاره ناهید تمسک جوید، و اگر ستاره زهره نیز از دیدش نماند باید به فرقدین (ستاره نزدیک قطب شمال که در فارسی به آن دو برادران گویند) چشم بدوزد. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خورشیدم، و علی ماه، و فاطمه زهره، و حسن و حسین فرقدان (دو برادران)، که با کتاب خدا، از هم جدا نگردند تا اینکه بر لب حوض (کوثر) بر من وارد گردند.

۲- جابر بن عبد الله گوید: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید به خورشید پیوندید، و هر

گاه که آن از دید شما دور شد باید از ماه پیروی نمائید، و چون ماه نیز از شما دور گردید، زهره را مقتدای خود سازید، و چون ستاره زهره هم از دید شما پنهان گشته به ستاره دو برادران بیبوندید، مردم عرض کردند: یا رسول الله خورشید و قمر و زهره و فرقدان چه هستند؟ فرمود: من خورشیدم، و علی ماه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۸

است و «زهره» فاطمه، و «فرقدان» حسن و حسین اند.

و این حدیث با سند دیگری هم از جابر بن عبد الله نقل شده که متن آن با حدیث مذکور یکی می باشد.

۳- «این حدیث به سند دیگر به نقل از انس بن مالک در خبر اول از همین باب ترجمه شد».

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۶۹

باب ۵۰- معنی صلوات بر پیغمبر

۱- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برایم چنین گفت: که (پدرم امام صادق علیه السلام فرمود): شخصی که بر پیامبر صلوات می فرستد مفهومش آن است که من بر سر پیمان خود باقی هستم، و به «بلی» که در عالم «ذَرَّ» به سؤال أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (آیا من پروردگار شما نیستم - اعراف ۷: ۱۷۲) گفته ام وفادارم.

باب ۵۱- معنی وسیله

۱- أبو سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه از پروردگار خویش برای من درخواستی نمودید از او وسیله بخواهید: از آن حضرت پرسیدیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۰

وسیله چیست؟ فرمود: آن نردبان (مقام و مرتبه) من در بهشت است، که هزار پله دارد و بین هر پله آن به اندازه یک ماه دویدن اسب فاصله می باشد، و پله های آن از انواع گوهرهای گرانبهاست پله ای از زبرجد (یک قسم آلومین رنگین مانند زمرد برنگ زرد یا سبز) پله ای از یاقوت، و پله ای از طلا و پله ای از نقره، روز رستاخیز آن را می آورند که در کنار نردبان سایر پیامبران برپا سازند، و آن در بین نردبانهای ایشان همچون ماه در میان اختران است، در آن روز هیچ پیغمبر و انسان نیکوکار مخلص و شهیدی نیست که نگوید: خوشا به حال شخصی که این نردبان از آن اوست، آنگاه از جانب خدا آوازی آید که آن را تمامی پیامبران و همه آفریدگان بشنوند، و می گوید: این درجه (حضرت) محمّد است. و من در حالی که لباسی از نور در بر، و تاج سلطنت و دیهیم بزرگواری بر سر دارم، به صحرای محشر گام نهم، و علی ابن ابی

طالب درفش مرا که پرچم «حمد» است و نشان

«لا اله الا الله، المفلحون هم الفائزون بالله»

(معبود بحقّی نیست جز خداوند یکتا، رستگاران آنانند که به وصل خدا کامیاب شدند) بر آن نوشته شده، در پیشاپیش من بر
افراشته دارد، هنگامی که از مقابل پیامبران بگذریم، گویند: این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۱

دو، فرشته مقربند تا به حال اینان را نشناخته و ندیده ایم. و چون از صفوف ملائکه بگذریم، گویند: این دو پیامبر مرسلند،
همچنان به پیش می رویم تا به محلّ نصب آن نردبان برسیم، آنگاه من بر آن نردبان بالا روم و علی نیز از پی من آید، تا بر
بالا-ترین پله اش برسم و در آنجا مستقرّ گردم، و علی یک پله پائین تر از من قرار گیرد، در آن روز هیچ پیغمبر، و انسان
نیکوکار و یا شهیدی نیست مگر آنکه بگوید چه کامیابند این دو بنده خدا که تا این اندازه در پیشگاه او گرامیند! آنگاه از
طرف خدا آواز بلندی رسد که همه پیامبران و درستکاران و شهدا و ایمان آوردگان بشنوند: این یار من «محمّد» است، و این
علی ولیّ من است، خوشا به حال آن کس که دوستدار او بوده، و وای بر کسی که کینه او را در دل پرورانده و دروغش
پنداشته است.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی در آن روز احدی از دوستداران تو نخواهد ماند مگر اینکه از شنیدن این
پیام شادمان و روسفید، و خشنود گردد، و کسی که تو را دشمن داشته، و یا نیرویی علیه تو بسیج کرده، و حقّی از تو را انکار
نموده باشد، روسیاه

و گامهایش لرزان گردد، در این میانه دو فرشته نزد من آیند، یکی رضوان که خزانه دار بهشت است، و دیگری مالک، انباردار دوزخ، رضوان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۲

پیش آمده، گوید: درود بر تو ای احمد، من در پاسخش گویم: درود بر تو ای فرشته، کیستی؟ چه زیبا و معطری! جواب دهد: من رضوان کلیددار بهشتم و کلیدهای را ارائه نماید، و گوید: اینها کلیدهای بهشت است که پروردگار گرامی برایت فرستاده است، ای احمد آنها را از من بستان، من خواهم گفت: آن را از خدای خودم پذیرفتم و او را سپاسگزارم بر نعمتی که به سبب آن مرا ارجمند داشت، آنها را به برادرم علی بن ابی طالب تحویل بده [رضوان کلیدهای بهشت را به علی می دهد] بعد رضوان باز می گردد، و مالک نزدیک می آید، و می گوید:

درود بر تو ای احمد، من گویم: درود بر تو باد ای فرشته، عجب زشت رو و بدمنظری (تو کیستی؟) گوید: من مالک، سرایدار دوزخ، و اینها کلیدهای جهنم است، پروردگار گرامی برای تو فرستاده است، ای احمد آنها را بگیر، من گویم:

آنها را از خدای خودم پذیرفتم و بر آنچه مرا به وسیله آن برتری بخشیده سپاسگزارم، آنها را به برادرم علی بده (کلیدها را به علی می دهد) و بعد مالک باز می گردد، آنگاه علی که کلیدهای بهشت و جهنم را در اختیار دارد، می آید تا به درب زندان جهنم می رسد آنجا توقف می کند، جرقه ها و توده هایی از آتش آن به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۳

هوا پرتاب می شود، و شعله اش بالا آمده، آژیر وحشتناکی می کشد، حرارتش تندتر می شود، و علی مهار آن را

می گیرد، پس جهنم به او می گوید: یا علی مرا واگذار و بگذر، نسیم نور تو شراره سرکش مرا خاموش کرد، علی می فرماید:

آرام گیر ای دوزخ! این کس را بگیر، این دیگر را رها کن، دشمن مرا بگیر و دوستم را رها کن، و جهنم در آن روز برای علی، از برده هر یک از شما برای آقای خود فرمانبرتر است. اگر بخواهد آن را به چپ و راست می کشاند، دوزخ در آن هنگام از تمامی مخلوقات از علی بیشتر فرمانبرداری می کند، و هر چه به او فرمان دهد اجرا می نماید.

باب ۵۲- سه چیز محترم

۱- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: احترام سه چیز نزد خداوند به قدری زیاد است که هیچ چیز دیگری همانند آنها نیست، قرآن، که حکمت خدا و نور اوست، و خانه اش «کعبه»، که آن را قبله گاه مردم قرار داده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۴

است، و از هیچ کس نمی پذیرد که رو به سوی دیگری غیر از آن بنماید، و خاندان پیامبران صلی الله علیه و آله.

باب ۵۳- معنی عاق ابوین، و فرار از مولی و گم شدن گوسفند از چوپان

۱- انس به مالک گوید: در آن ماه رضائی که علی علیه السلام شربت شهادت نوشید در خدمتش بودم، پسرش حسن علیه السلام را احضار کرد و به او فرمود: ای ابا محمد، بالای منبر برو و خداوند را فراوان حمد و ثنا گوی، و بهترین یاد از جدت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنما، و بگو: لعنت خدا بر فرزندی باد که ابوینش از او ناراضی شوند، و این جمله را سه بار تکرار نما! لعنت خدا بر برده ای که از آقای خود فرار کرده است، و خداوند از رحمت خود دور گرداند گوسفندی را که از چوپان خود دور افتد. و از منبر فرود آی! امام حسن فرمان پدر را انجام داد، چون

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۵

سخنرانی او به پایان رسید و بزیر آمد، مردم دور او گرد آمدند و گفتند: ای فرزند امیر المؤمنین، زاده دخت پیامبر ما مقصودت از این چند جمله کلی چه بود؟ ما را آگاه ساز! فرمود: پاسخ بر عهده امیر المؤمنین است به خدمت امیر المؤمنین آمدند، فرمود: زمانی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که

نمازی را خوانده بود دست راست خود را به دست راست من زده و آن را کشید و محکم به سینه مبارک خود چسباند، آنگاه به من فرمود: ای علی، گفتم: بلی، یا رسول الله! فرمود: من و تو دو پدر این امت هستیم، خدا لعنت کند شخصی را که موجب ناخشنودی ما گردد، بگو: «آمین»، گفتم: «آمین» (خدایا مستجاب گردان) بعد فرمود: من و تو دو مولای این امتیم، خدا لعنت کند آن کس را که فرار کند از ما، بگو: «آمین» گفتم: «آمین». سپس فرمود: من و تو سرپرست و راعی این امتیم خدا دور گرداند از رحمتش فردی را که از ما فاصله بگیرد، بگو: «آمین»! گفتم: «آمین».

امیر المؤمنین فرمود: و صدای دو گوینده را شنیدم که همنوای با من، می گفتند:

«آمین»، به پیغمبر خدا عرض کردم: این دو که با من «آمین» گفتند: چه کسانی بودند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل بودند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۶

باب ۵۴ فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمرد

۱- ابان بن عثمان گوید امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش از جدش فرمود:

عرب بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، آن حضرت با عبایی ممشّق (با گل سرخی که در رنگ آمیزی بکار گرفته می شود رنگین شده) پیش وی آمد، اعرابی گفت: ای محمد، همچون جوانی نزد من آمده ای؟ فرمود: آری، من جوانمرد، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد هستم، عرض کرد: ای محمد جوانمردی خودت درست، اما چگونه پسر جوانمرد و برادر جوانمردی؟ فرمود:

مگر قول خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای که می فرماید قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ (گفتند: شنیدیم جوانمردی آنان را یاد می کند،

بنام ابراهیم - انبیاء ۲۱: ۶۰) و من فرزند ابراهیم هستم، و اما برادرم جوانمرد است چون در روز جنگ احد جار زنده ای از فراز آسمان فریاد بر آورد که: نیست شمشیری جز ذو الفقار،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۷

و نیست جوانمردی مگر علی، و من برادر اویم.

باب ۵۵ - معنی فتوت و مروّت

۱- ابو قتاده قمی مرفوعاً روایت کرده: که راوی حدیث گفت: در محضر امام صادق علیه السلام راجع به فتوت (بزرگواری، شرافت، بلند همتی، جوانمردی) و مروّت (مردانگی، نرم دلی، دلیری) گفتگو می کردیم، حضرت فرمود: آیا گمان می کنید که فتوت به هرزگی و شهوترانی است؟ جز این نیست که مروّت و فتوت آن است که شخص به مردم غذایی بدهد، و از دسترنج خود ببخشد و کارهای خیر انجام دهد، و آزارش به دیگری نرسد، اما آن که گذشت بد ذاتی و حيله گری و عیاشی است، سپس فرمود: بگوئید مروّت چیست؟ عرض کردیم:

نمی دانیم، فرمود: به خدا سوگند مروّت آن است که: مرد سفره اطعام خود را در پیشگاه وسیع خانه اش بگستراند (تا هر رهگذری از آن بهره مند گردد).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۷۸

باب ۵۶ - معنی «ابو تراب»

۱- عبایه بن ربیع گوید: به عبد الله بن عباس گفتم: چرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علی را به ابو تراب کنیه داد؟ گفت: زیرا او مالک و صاحب کره زمین می باشد، و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حجّت خدا بر ساکنان زمین است، و بقای زمین به او، و آرامش زمین از برکت وجود اوست، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: روز قیامت چون شخص کافر نعمتهایی را که از خداوند بعنوان پاداش و کامیابی، برای شیعه علی علیه السلام فراهم آورده است بنگرد، گوید: یا لیتنی کُنتُ تُراباً (ای کاش من هم شیعه علی بودم) و این است که خداوند فرموده: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (کافر در آن روز می گوید: ای کاش خاک بودم -

نبأ ٧٨: ٤٠) (از روی حسرت می گوید: ای کاش خاک بودم، تا به عذاب آتش نمی سوختم).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ١، ص: ٢٧٩

مترجم گوید: در مورد علت گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام «ابو تراب»، اربلی دو خبر دیگر نقل کرده که ذکر آن موجب تطویل است، به کشف الغمّه (١):

(٩١) و ترجمه المناقب (ابن مغزلی: ٥٣) و مناقب خوارزمی مراجعه شود.

باب ٥٧- معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم

١- «مترجم گوید: دو روایتی که در این باب آورده شده، از حسن بصری و متن هر دو یکی می باشد و چون روایت دوم فقط در آخر دو، سه کلمه اضافه دارد ما از ترجمه اول منصرف و به ترجمه خبر بعدی می پردازیم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ١، ص: ٢٨٠

٢- حسن بصری گوید: روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود: آیا در میان شما مردم کسی هست که نسب مرا باز گوید؟ و الا من خویش را معرفی کنم، نام من زید است و نام پدرم عبد مناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب، ابن کواء برخاست و گفت: ای علی نسبی برای تو نمی شناسیم جز این که تو علی، فرزند ابو طالب پسر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب هستی، امیر المؤمنین به او فرمود: ای فرو مایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جدّ خود «قصی» و نام پدرم «عبد مناف» است که «ابو طالب» کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده، و نام عبد المطلب «عامر» که لقب او بر نامش غلبه یافت، و اسم

هاشم «عمرو» بوده و لقب بر اسم مقدم شده، و نام عبد مناف «مغیره» است که لقب بر نام او مستولی شده، و اسم قصی «زید» بوده و عرب او را «مجمع» نامیده است، زیرا آنان را از بلد الأقصى در مکه گرد آورده است، پس لقبشان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۱

بر نامشان غلبه یافت، فرمود: و عبد المطلب، ده نام داشت از جمله آن عبد المطلب، و شبیه، و عامر است.

شرح: ابن کوّاء (که از خوارج و از دشمنان سرسخت امیر المؤمنین بود، گرچه در کشف الغمه نقل کرده در جنگ نهروان از خوارج فاصله گرفت، ولی هر گاه موقعیتی برایش پیش می آمد علی علیه السلام را می آزرده از جمله وقتی علی علیه السلام به جماعت نماز می خواند و مردم به او اقتدا کرده بودند، ابن کوّاء این آیه را با صدای بلند خواند و لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (و بتحقیق وحی شد به تو و به آنان که قبل از تو بودند که اگر شرک آوری هر آینه عملت نابود خواهد شد و البته از زیانکاران خواهی بود- زمر: ۶۵) و امیر المؤمنین به احترام قرآن سکوت کرد و تا خواست به قرائت ادامه دهد، دو باره همین آیه را خواند و تا سه بار تکرار نمود. آنگاه امیر المؤمنین این آیه را تلاوت فرمود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (الکافی و الالقباب ج ۲: ۳۸۳).

باب ۵۸- معنی آل یاسین

۱- ابن عباس در تفسیر فرمایش خدای عز و جل سلام علی آل یاسین گفته است: تحیتی

(درودی) است از جانب پروردگار جهانیان بر محمد و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۲

خاندانش که (رحمت خدا بر ایشان باد) مژده ایمنی در قیامت است برای دوستداران ایشان.

۲- کادح از امام صادق علیه السلام از اجداد بزرگوارش از حضرت علیّ علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در فرمایش خدای عزّ و جلّ سلام علیّ آل یاسین (درود و تحیت بر آل یاسین - صافات ۳۷: ۱۳۰) منظور از «یاسین» محمد است، و ما «آل یاسین» هستیم.

۳- سندی از ابی مالک نقل نموده که در قول خداوند سلام علیّ آل یاسین گفت: «یاسین» محمد است و ما «آل یاسین» هستیم.

مترجم گوید: مرحوم مجلسی با اینکه این حدیث را در بحار الانوار (۲۳):

(۱۶۹) چاپ جدید با همین سند از معانی الاخبار و أمالی نقل کرده، مع ذلك جمله «و نحن آل یاسین» را ندارد و مرحوم صدوق هم در کتاب أمالی (ص ۲۸۲) با آنکه به همین سند نقل نموده این جمله در آن نیست، ولی در این نسخه هست و معلوم نیست که سهو القلم نساخ است یا ابی مالک از قول یکی از خاندان عصمت نقل کرده و نام او از قلم افتاده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۳

۴- ابو صالح از ابن عباس نقل کرده که در معنای سلام علیّ آل یاسین گفت: یعنی سلام بر آل محمد علیهم السلام.

۵- از ابی عبد الرحمن سلمی چنین نقل شده که: عمر بن خطاب می خواند:

سلام علیّ آل یاسین سلمی گفت: «آل یاسین» خاندان محمد علیهم السلام هستند.

مترجم گوید: طبق قرائت ابن عامر و نافع و رويس از يعقوب «ال» یاسین بفتح الف

و کسر لام جدای از یاسین می باشد، و دلیلشان هم این است که در مصاحف جدا نوشته شده ولی بقیه قراء «الیاسین» به کسر الف و سکون لام، پیوسته به یاسین خوانده اند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۴

باب ۵۹- معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند

۱- صقر بن ابی دلف کرخی گوید: هنگامی که متوکل عباسی، امام دهم حضرت هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا تبعید کرد، من آمدم تا از حال آن حضرت جو یا شوم. گوید: زراقی که سرایدار متوکل بود، چون مرا دید اشاره کرد تا به نزدش بروم، همین که به نزدیک او رسیدم از من پرسید: چکار داری؟ گفتم:

استاد خیر است، گفت: بنشین، من نشستم و سر بجیب تفکر فرو برده، به گذشته و آینده ام می اندیشیدم، و به خود گفتم: در این آمدنم اشتباه کردم. گوید: چون مردم بیرون رفتند و مجلس خلوت شد از من پرسید: کارت چیست و برای چه آمده ای؟

گفتم: برای کار خیر کوچکی، گفت: شاید آمده ای تا از سرنوشت مولایت خبری و اطلاعی بدست آوری؟ در پاسخش گفتم: مولای من کیست؟ مولای من، خود امیر المؤمنین (متوکل) است. گفت: خاموش باش، مولای تو همان کسی است که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۵

حقیقتاً آقاست از من مترس زیرا عقیده من و تو در این باره یکی است، گفتم: خدا را سپاسگزارم، گفت: مایلی او را بینی؟ گفتم: آری، گفت: بنشین تا مأموری که آنجاست بیرون آید. گوید: نشستم، چون مأمور بیرون رفت، به غلامش گفتم:

دست صقر را بگیر و به اطاقی که علوی در آنجا زندانی است ببر، و بازگرد و آن دو را با هم تنها بگذار، گوید: مرا به

آن بند زندان برد و به اطافی اشاره نمود، به آنجا رفته دیدم حضرت هادی علیه السلام بر روی بوریائی نشسته و در مقابل او گوری کنده شده است، سلام کردم، حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: بنشین، آنگاه به من فرمود: ای صقر برای چه به اینجا آمده ای؟ عرض کردم: آقای من آمده ام تا از حال شما اطلاعی بدست آورم، گوید: چون نگاهم بر گور افتاد اشک در چشمم موج زد، حضرت متوجه شد، و فرمود: ای صقر نگران مباش اکنون نخواهند توانست زبانی به ما برسانند. گفتم: خدا را شکر، سپس عرض کردم: ای آقای من حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که معنی آن را نمی فهمم، فرمود: چیست؟

گفتم: فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که: روزها را دشمن مدارید که روزها نیز شما را دشمن خواهند داشت، مفهومش چیست؟ فرمود: تا آسمان و زمین برپاست مقصود از روزها مائیم، پس «شنبه» نام پیامبر خدا، «یک شنبه» امیر المؤمنین، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۶

«دوشنبه» حسن و حسین، و «سه شنبه» علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، «چهارشنبه» موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من، و «پنج شنبه» فرزندان حسن بن علی، و «جمعه» فرزندان پسر، آن کس که جماعت حق طلب بر گردش فراهم آیند، و اوست که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، همچنان که از ظلم و بیداد پر شده باشد، این است معنی روزها در دنیا، با آنان دشمنی نوزید که در آخرت با شما دشمن

گردند، سپس فرمود: خداحافظی کن و برو که در امانت نمی بینم.

مترجم گوید: مصنف کتاب در خصال ابواب السبعة (حدیث ۱۰۲) همین حدیث را نقل کرده و در پایان فرموده است: معنای حقیقی روزها امامان نیست، بلکه بطور کنایه گفته شده تا ناهلان متوجه نشوند، همچنان که خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهما السلام به «تین» و «زیتون» و به «طور» به صورت کنایه نام برده، و از زنان به «نعاج...» و شواهد دیگری نیز آورده است.

باب ۶۰- معنی درختی که آدم و حوا از آن خوردند

۱- ابا صلت هروی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۷

خدا مرا آگاه فرما: آن درختی که از ثمره اش حضرت آدم و حوا خوردند چه بود؟

چون در باره آن سخنان مختلفی می گویند بعضی روایت کنند که درخت گندم بوده، و برخی گویند انگور بوده، و عده ای پندارند که درخت حسد بوده! حضرت فرمود: همه آن گفته ها صحیح است، عرض کردم: پس معنای این چند قول با این اختلافی که دارند چیست؟ فرمود: ای ابا صلت یک درخت بهشتی می تواند چند نوع میوه داشته باشد، آن درخت گندم که انگور نیز میوه اش بود، مانند درختان دنیوی نبود، هنگامی که خداوند با گرامیداشت آدم به فرشتگان دستور داد تا به او سجده کنند و او را وارد بهشت ساخت، پس آدم به خود گفت: آیا پروردگار، بشری گرانمایه تر از من آفریده است! خداوند که از این خطور قلبی آدم آگاه بود به او فرمود: ای آدم سرت را بلند کن و به ساق عرش بنگر آدم سر بلند کرد و

بر ساق عرش دید که چنین نوشته است:

«لا اله الا الله محمداً رسول الله»

(معبود بر حقی نیست مگر خدا، محمّد فرستاده خداست) و همین طور در دنبالش نوشته علی فرزند ابو طالب، امیر مؤمنان است، و همسرش فاطمه، برترین زنان جهان، و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند. آدم گفت: خدایا آنان چه اشخاصی هستند؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۸

خداوند فرمود: ای آدم آنان فرزندان تو هستند، و بهتر از تو و همه آفریدگان من می باشند، و اگر بخاطر وجود آنان نبود تو را نمی آفریدم، و بهشت و جهنّم و آسمان و زمین را پدید نمی آوردم مبادا به چشم حسد به ایشان بنگری که از جوار خود اخراجت نمایم، ولی او به دیده رشک به ایشان نگریست، آرزوی مقام ایشان را نمود، و آنگاه شیطان بر او مسلط شد، تا از درختی که نهی شده بود، خورد.

همچنین شیطان بدین جهت بر حوا مسلط گشت که به مقام فاطمه بدیده حسد نگریست، همانند آدم از ثمره آن درخت خورد، و در نتیجه خداوند آن دو را از بهشت خود بیرون راند، و از جوار خود به زمین فرودشان آورد.

باب ۶۱ کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت

۱- ابن عباس گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم کلماتی که حضرت آدم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۸۹

از پروردگار خود دریافت نمود و بر اثر خواندن آن، خدا توبه اش را پذیرفت چه بود؟ فرمود: از خدا چنین درخواست کرد «بار الها بحق محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین» توبه ام را قبول فرما، و ایزد متعال توبه او را پذیرفت.

۲- أبو سعید مدائنی مرفوعاً در تفسیر

قول خداوند: فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ (پس به آدم کلماتی از پروردگارش رسید- بقره: ۳۷) گفت: خداوند را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند (که توبه اش را بپذیرد).

باب ۶۲- معنی کلمه تقوی

۱- أبو برده، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند عزّ و جلّ در باره علی علیه السلام پیمانی به عهده من نهاد، عرض کردم: پروردگارا! آن را برایم آشکار ساز، فرمود: بشنو، گفتم: آماده شنیدنم، فرمود: علی پرچم هدایت، و امام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۰

دوستان مخلص من، و روشنگر راه کسی که فرمانبردار من است می باشد، و او کلمه ای است که پرهیزکاران پیوسته ملازم اویند (حضرت اشاره به آیه ۲۶ از سوره فتح نمود) کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و شخصی که فرمانبرداری او را بکند مرا اطاعت نموده است.

باب ۶۳- معنی کلماتی که خداوند حضرت ابراهیم را به آن آزمود و او به خوبی از عهده اش برآمد

۱- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در قول خداوند که می فرماید: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ (و بیاد آر هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلمات دچار آزمایش نمود- بقره ۲: ۱۲۴) کلمات چه بودند؟

فرمود: همان کلماتی بود که حضرت آدم از پروردگارش فرا گرفت و خدا را به آن خواند که توبه اش را بپذیرد، خدا هم توبه اش را قبول کرد. و آن این بود که گفت: «پروردگارا از تو درخواست می نمایم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۱

حسین که توبه مرا بپذیری» و خداوند نیز توبه او را قبول کرد، زیرا (پروردگار بسی توبه پذیر و مهربان است- بقره ۲: ۳۷) عرض کردم: ای فرزند گرامی پیامبر خدا، پس مقصود خداوند در دنباله همان آیه «فَاتَمَّهَنَّ» (و ابراهیم همه آن دستورات را به تمامی انجام داد) (- و بخوبی از عهده آن بر آمد- به این

معنا ضمیر «أتم» به «رَبِّه» بر می گردد نه به ابراهیم)، عرض کردم: مرا آگاه فرما از تفسیر این آیه وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (و ابراهیم کلمه توحید و خدایپرستی را در دودمان خود پایدار گردانید- زخرف ۴۳: ۲۸)، فرمود: مقصود امامت است که خداوند آن را تا روز رستاخیز در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داد. عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، چگونه امامت در تبار حسین قرار گرفت، نه در دودمان حسن علیه السلام و حال آنکه آن دو تیره فرزندان پیامبر خداوند، و حسن و حسین هر دو نوه پیامبر صلی الله علیه و آله، و دو سرور و آقای جوانان اهل بهشتند؟ فرمود:

مگر چنین نبود که موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و از یک پدر و مادر بودند، خداوند نبوت را در پشت هارون نهاد نه در پشت موسی، و هیچ کس نمی تواند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۲

بگوید چرا خدا آنچنان کرده است، زیرا امامت مقام خلافت خدا است و بستگی به خواست او دارد، و احدی حقّ چون و چرا ندارد، که بپرسند به چه علت آن را در نژاد حسین قرار داد نه حسن، خداوند کارهایش بر طبق حکمت است، و فقط خودش به مصالح امورش واقف است، و هیچ کس شایسته نیست که او را به زیر سؤال ببرد، این انسانهاوند (که چون اطلاع کافی بر مصالح ندارند) کردارشان مورد سؤال قرار می گیرد. مصنّف گوید: این یک معنا بود برای وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، مفهوم دیگری هم دارد، ولی حقیقت مطلب همان است که ما یاد کردیم. و ابتلا

بر دو قسم است: که یکی بر خدای تعالی محال است و دیگری رواست، آنکه روا نباشد این است که امتحان نماید، و صبر کند تا گردش چرخ روزگار پرده از روی کار بردارد، و در نتیجه آن آزمایش، چیزی را که نداند دریابد و از آن علمی پیدا کند، بی تردید چنین آزمایشی در باره خدا درست نیست. زیرا خداوند عین دانائست و بر تمام امور پنهانی کاملاً آگاه است. و نوع دیگر آزمون، این است که خداوند شخص را در کوره آزمایش قرار می دهد تا با صبر و پایداریش شایسته مقام بلندی گردد و دیگران بدانند که خدا بدین جهت به او بزرگی داده است که شایسته اش بوده و این عملاً آشکار گردد، و مردم با دیدن پایداری و عمل وی در صبر و مصیبت و سختی، او را الگو نموده و مطابق او عمل نمایند و معلوم گردد که ایزد متعال از روی حکمت و مصلحت، وسائل امامت را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۳

جز به فردی که دارای لیاقت، و مقام و شخصیتی فوق العاده و والا باشد واگذار نمی کند تا هر چه روزگار بگذرد پاکی و حقیقت او آشکارتر گردد، این بود معنی آزمایش. اما کلمات (دستورات و حوادث سازنده) در ابراهیم چه بود؟ [موارد زیادی بود که حدود بیست مورد از آن را امام علی علیه السلام بر شمرده است که حضرت ابراهیم در فکر و عمل آنها را به ثبوت رسانید].

اول- از جمله آنها: یقین ابراهیم، که خداوند در مورد آن فرموده:

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (و همچنین آثار قدرت خود

و شکفتیهای جهان خلقت را به ابراهیم نشان دادیم تا از مرحله گمان بگذرد و به مرحله تصدیق و یقین برسد- انعام ۶: ۷۵).

دوم- شناخت او از صفات «جمالیته و جلالیه» خداوند از قدم و پیشینه بودن او بر هر چیز و یکتائی خدا، و دور دانستن ساحت مقدّس او از همانند بودن با موجودات، می باشد. او نخست با نگرش دقیق بر روی نشانه ها و آثار خداوند بر اوج یقینش افزود، وقتی ظلمت شب دامن خود را گسترده، او ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است پس چون آن ستاره غروب کرد و نابود شد، گفت: من چیزی را که نابود گردد، به خدائی نمی پذیرم، پس چون شب هنگام تابندگی ماه را دید، گفت: پروردگار من ماه است، وقتی که آنهم نابود شد، گفت:

اگر خدای من مرا هدایت نکند، همانا از گروه گمراهان خواهم بود، پس به هنگام صبح که خورشید درخشید، برای ارشاد قوم خویش گفت: این خدای من است که از ستاره و ماه با عظمت تر و درخشان تر است اما دیری نپائید که آن نیز غروب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۴

کرد. با غروب آنها گفت: ای مشرکان من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید، بیزارم- انعام ۶: ۷۴ تا ۷۸). حضرت ابراهیم با خود چنین اندیشید که: همه اینها اسیر و محکوم قوانین طبیعت بوده و مانند یک دیگر در تغییر و حرکتند، پس خود پدیده اند، و چون پدیده اند یقیناً پدید آورنده ای دارند، پس داوری از روی ستارگان راه درستی نیست، چنان که خداوند فرموده: فَنَظَرَ نَظْرَهُ فِي النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (نگاهی از روی خردمندی به ستارگان

افکنند و به قومش چنین اظهار کرد: که من بیمار هستم - صافات ۳۷: ۸۸ و ۸۹) (در واقع روحش از اینکه مردم چنین موجوداتی را خدا گرفته اند آزرده گشت) و بدین ترتیب بود که قلب خود را از فروغ معرفت روشن ساخت. و اینکه خداوند نگاه ابراهیم را به یک بار مقید ساخته، بدین سبب است که با یک بار نگریستن، دچار خطا نمی گردد، نگاه دوم است که گناه محسوب می شود چنان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی نگاه اول به نفع تو، و نگاه دوم به زیان تو است و هیچ سودی از آن عایدت نخواهد شد.

سوم - دلاوری، گذشت روزگار نشان داد که او با همه ناملايمات که یکی پس از دیگری دامنش را می گرفت چون کوه استقامت ورزید، زمانی که مردم در مقابل پیکره های بی جان بتها سر تعظیم فرود می آوردند و اظهار بندگی می نمودند و آنها را عوامل مؤثر در زندگی خود می دانستند و قدرتمندان نیز اندیشه ساده لوحان را تخدیر می کردند، تا به جایی که سرپرست او آزر (پدر، مادر یا عمو، یا استاد نجاری او بود) از بت سازان و بت فروشان شده بود، در چنین

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۵

جامعه فاسدی به تنهایی پیا خاست و همه را به باد سرزنش و انتقاد گرفت، چنان که خداوند فرموده: إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ. قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ

وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعِيدَ أَنْ تُؤَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُنُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ
(وقتی که به پدر مقامی و قوم خود گفت:

این پیکره های بی جان چیست که به پرستش آنها پرداخته و ملازم آنها شده اید؟

گفتند: چون پدران خود را این چنین یافته ایم که پرستش این بتها را می کردند.

ابراهیم گفت: شما و پدرانتان همه سخت در گمراهی بوده و هستید، قومش به او گفتند: آیا تو علیه شرک و برای اثبات توحید حجت قاطعی داری؟ یا از روی هوی و هوس سخن می گویی؟ ابراهیم گفت: (آنچه می گویم حقیقت است، این بتهای بی روح خدا نیستند) بلکه خالق آسمانها و زمین پروردگار شماست و من بر آنچه گفتم به یقین گواهی می دهم، و به خدا سوگند که این بتها را با هر تدبیر که بتوانم درهم می شکنم آنگاه که شما از بتخانه روی گردانیدید (به صحرا رفتید)، در آن موقع به بتخانه رفت و همه بتها را درهم شکست جز بت بزرگشان، تا به او رجوع کنند (انبیا ۲۱: ۵۳ تا ۵۹) (بت بزرگ از طلا- ساخته شده بود و دو گوهر شاهوار در چشمانش جای داشت، او برای اتمام حجت تبر را بر دوش همان بت نهاد تا در مقام شکایت به آن رجوع کنند) اینک روشن است که پایداری یک تن در برابر هزاران دشمن خدا کمال شجاعت و دلاوری است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۶

چهارم- بردباری ابراهیم، که در فرموده خداوند عزّ و جلّ به آن اشاره شد:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (البته ابراهیم بردبار و خدا ترس و بازگشت کننده به خدا بود- هود

پنجم- سخاوت او، که در ضمن سرگذشت مهمان نوازی او از فرشتگان در این آیه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (آیا جریان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است- ذاریات ۵۱: ۲۴) باز گوکننده بخشندگی و بلند طبعی اوست.

ششم- دوری و ترک خویشاوندان خود، چنان که خدا فرموده: وَ أَعْتَزَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (من از شما و آنچه را که بجز خدا می خوانید و می پرستید کناره گیری می کنم- مریم ۱۹: ۴۸).

هفتم- امر بمعروف و نهی از منکر نمودن او، که در این آیه بیان شده: يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا چنان که از این آیات بر می آید، در مقابل پدر خود چنین می گوید: ای پدر، چرا (خدا را رها کرده و) مجسمه هایی که چشم و گوش (و حس و هوشی) ندارند و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۷

هیچ نیازی را از تو رفع نخواهند کرد پرستش می کنی؟ ای پدر، از طریق وحی مرا دانشی آموختند که ترا نیاموختند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم، ای پدر، هرگز شیطان را نپرست که شیطان با خدای رحمان به سختی مخالفت و عصیان ورزید، ای پدر، بیم دارم که خدای مهربان بر تو قهر گیرد و (در دوزخ) با شیطان یار و یاور باشی، و به عذاب دائمی گرفتار گردی- مریم ۱۹:

شرح: تا «ابت» عوض یاء محذوف است و کسره اش به جهت دلالت بر آن می باشد و کسره ای است که قبل از یاء متکلم بوده، و علت آنکه اسم او را نبرده به جهت تعظیم و تفخیم، و تکرار آن به خاطر مهربانی و دل بدست آوردن می باشد.

هشتم- برخورد مؤدبانه اش در مقابل تهدید، چون پدرش به او گفت:

قَالَ أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لَمَأْرُجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (ای ابراهیم، آیا از پرستش معبودهای من روی گردانده ای؟ اگر از گفتارت دست برداری دشنامت دهم، یا سنگسارت کنم (تا هلاک شوی یا از من دور گردی) و بعد با لحن خشنی گفت: از اینجا برو و مدتی دراز از من دور شو- مریم ۱۹: ۴۶) و چون بر ابراهیم ثابت شد که «آزر» ایمان نمی آورد برای اینکه با بدی به خوبی پاسخ گوید، با لحنی مؤدبانه گفت: سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (درود بر تو باد (می روم و) از خدایم برای تو آمرزش می خواهم تا به توبه توفیق دهد که پروردگار به من بی نهایت لطف دارد- مریم ۱۹: ۴۷) (حقیقت استغفار برای کفار در خواست توفیق است).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۸

نهم- و اعتماد و توکل او به خدا، که در این آیه بیان گردیده: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يُهْدِينِي وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ پس از آنکه با قوم خود احتجاج نموده و بت پرستی آنها را سرزنش کرد (شعرا ۲۶: از ۶۱ تا ۷۷) می کوشد تا آنان

را به تدبیر خدای یگانه توجه دهد لذا می گوید: (پروردگار جهان همان آفریدگاری است که مرا خلقت نموده، و براستی در گفتار و کردار راهنمائیم کرده و سیر و سیرابم می نماید، و هر گاه بیمار گردم شفایم می دهد، و مرا می میراند، و سپس در روز حساب زنده ام می گرداند، او کسی است که امیدوارم روز پاداش لغزشهای مرا ببخشد- شعرا ۲۶: ۷۷ تا ۸۲). و آنگاه از خدا درخواست می کند کمال را در علم و عمل به او مرحمت فرماید: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (پروردگارا مرا بر این مشرکان فرمانروائی ده، و به سبب توفیق کمال در علم و عمل مرا بشایستگان راه خود ملحق ساز- شعرا: ۸۳) (مناجات ابراهیم در این سوره ادامه دارد) مقصودش از نیکان، برگزیدگانی است که جز به فرمان خدا داوری نکنند، و پایه داوری آنان نه رأیهای شخصی و نه معیارهای بی مورد است، و این درخواست را بدین سبب نمود تا افرادی که دلایلهای صادق خدایند و پس از او می آیند، به راستی و درستی وی گواهی دهند، چنان که در دنباله همان آیات فرموده: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (در میان آیندگان نیکنامم گردان- شعرا: ۸۴).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۲۹۹

منظور وی از «آخرین»، امت با فضیلت بود و خدا دعایش را پذیرفت و برای او و پیامبران دیگر خود زبان راستگویی در امت آخر زمان قرار داد، که او علی بن ابی طالب بود و این همان است که خدا فرموده: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (دادیم مر ایشان را زبان راستگو در حالی که بلند آوازه بود- مریم: ۵۱).

دهم-

آزمایش جان، که او از این امتحان سربلند بیرون آمد، وی را در منجیق نهاده، در آتش افکندند.

شرح: این ماجرا در قرآن کریم سوره انبیاء (۲۱) از آیات ۵۰ تا ۷۰ بیان شده است و نشانگر اراده پولادین اوست که برای رسیدن به هدف از هیچ چیز کوتاهی نمی کند، و حتی به جبرئیل می گوید:

«أَمَا إِلَيْكَ فَلَآ، أَمَا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ».

یازدهم- آزمایش در فرزند بود، وقتی که مأمور به قربانی نمودن فرزند دلبدش اسماعیل شد (در قرآن کریم، سوره صافات: (آیات ۱۰۰ تا ۱۰۹) بیان شده و نشانگر تسلیم محض بودن او در مقابل امر خداست).

دوازدهم- دچار شدن به آزمایش سخت خانواده بود هنگامی که همسرش را از دست عراره قبطی، که در ماجرای گرفتار گشتن ابراهیم از او یاد شده است، رها ساخت.

سیزدهم- دچار شدن به کج خلقی همسرش ساره.

چهاردهم- فروتنی او در برابر خداوند و کوچک دانستن فرمانبرداری خود از او، چنان که عرضه می دارد: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (مرا در رستاخیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۰

رسوا مگردان- شعرا ۲۶: ۸۷).

پانزدهم- تقرب و خلوص و توجه او به خدا، و پاکی از عقاید و گفتار شرک زاست ما كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (ابراهیم، به آئین یهود و مسیحیت گرایش نداشت، بلکه بدین حنیف (اسلام) بود، و هرگز از آنان که برای خدا شریک قائل شدند، نبود- آل عمران ۳: ۶۷).

شانزدهم- فراهم آوردن تمام شرایط بندگی را در خود، چنانچه در قرآن فرموده: إِنَّ صِيَّاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (ای محمد، بگو: نماز من و همه عبادت من و زندگی و مرگ من تمامی برای خداست که پروردگار جهانیان است، شریکی برای او نیست و به این اخلاص کامل مرا فرمان داده است و من اولین شخصی هستم که تسلیم محض امر خدایم - انعام ۶: ۱۶۳) (گرچه آیات خطاب به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و بازگوکننده صفات اوست ولی در اینجا امام به حضرت ابراهیم تطبیق نموده است) و در این گفته اش: (که زنده بودن و مرگم بخواست خداست) تمام شرایط فرمانبرداری را گرد آورده و از معنای حقیقی عبادت و بندگی کوچکترین چیزی را فروگذار نکرده است.

هفدهم - پذیرفته شدن دعای او، زمانی که عرض کرد: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى (پروردگارا به من بنما چگونه مردگان را زنده خواهی نمود - بقره ۲):

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۱

۲۶۲) این آیه چند معنا دارد که روشن نیست خداوند کدامیک از آنها را اراده فرموده، بعضی پنداشته اند که او در باره اصل قدرت خدا شک داشته و لذا چنین تقاضائی نموده، ولی شواهدی که در خود آیه است همگی دلیل آن است که ابراهیم از چگونگی زنده نمودن مردگان و نحوه آفرینش پرسید (نه از اصل قدرت بر زنده نمودن) و این از افعالی است که اختصاص به ذات مقدس خدا دارد، و اگر دانشمندی آن را نداند نه عیبی دارد، و نه در یکتاپرستی او خللی وارد گردیده به همین جهت خدا فرمود: قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ بَلَى (مگر به زنده کردن مردگان ایمان نداری؟ عرض کرد: بلی دارم - بقره: ۲۶۰) و این

پاسخ

بر تمام کسانی که به خدا ایمان آورده باشند لازم است، هر گاه از یکی از آنان پرسیده شود: مگر ایمان نیاورده ای؟ باید بگوید: بلی چنان که ابراهیم گفت، و زمانی هم که خداوند (در عالم ذر) به تمامی ارواح بشر گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى (آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: هستی - اعراف ۷: ۱۷۲) نخستین شخصی که پاسخ مثبت داد حضرت محمد بود، و چون در گفتن «بلی» پیشی - گرفت بدین سبب سرور همه پدیده های خلقت از آغاز تا پایان هستی گردید، و مقامش از همه پیامبران و فرستادگان الهی والاتر گردید و هر کس که به این سؤال همانند ابراهیم پاسخ نگوید، از ملت او روی گردانده است، و خداوند فرماید: وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (و کیست که از آئین و روش ابراهیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۲

روی گردان شود، جز آدمی که خود را سبک گیرد و تباه کند - بقره: ۱۳۰) هنگامی که در تمامی این آزمایشها با عالیتترین امتیاز قبول گردید، آنگاه خداوند در دنیا او را برگزید، و سپس گواهی داد که در آن سرای از جمله بندگان شایسته خواهد بود و در دنباله همین آیه فرموده: وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (و او را به راستی در دنیا برگزیدیم و در آخرت از شایستگان است - بقره: ۱۳۰) و شایستگان، پیامبران و امامان - صلوات الله عليهم - هستند که به امر و نهی خدا عمل می نمایند و ارجمندی و شایستگی را در بندگی او می دانند.

نوزدهم - و از پیروی رأی و قیاس در دین خدا

اجتناب ورزید، چنان که خداوند در دنباله همان آیه چنین فرموده است: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ، قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (آنگاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: یکسره تسلیم و مطیع پروردگار جهانیان هستم - بقره: ۱۳۱).

بیستم - الگوی همه پیامبران بعد از خود گردید، و تمامی ایشان به او اقتدا کردند چنانچه در آیه بعد فرموده: وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به آن آئین (بدین گونه) توصیه کردند: ای فرزندان «ما» خداوند این دین را برای شما برگزید، زنده باشید که در حالی که مسلمان نباشید بمیرید - بقره: ۱۳۲) و در سوره دیگر به پیغمبرش فرموده: ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۳

كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (پس به تو وحی کردیم که پیروی کن در توحید، کیش پاک ابراهیم را و او هرگز به خدا شرک نوزید) (نحل: ۱۶: ۱۲۳).

یعنی: «مشرکان که ادعای پیروی از او را می کنند دروغ می گویند ابراهیم مشرک نبود و غیر خدا را نمی پرستید».

و نیز در فرموده خداوند: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ (پیروی کنید احکام و شریعت ابراهیم را «که موافق شریعت محمّد است» خدای، از این پیش شما امت را در صحف ابراهیم و کتابهای دیگر و قرآن مسلمان نامیده است - حج ۲۲: ۷۸) وقتی با سرافرازی از عهده کلمات (به آن معانی مذکور) که از شرایط رهبری است بر آمد، (و همه آزمایشها و گرفتاریها را پشت سر گذاشت خداوند مرتبه اش را ارتقاء داد

و به مقام پر افتخار امامت سرفرازش نمود، که از نیازهای مردم از جهت مصالح دنیا و آخرت باز گرفته شده است) و در دنباله همان آیه وَ إِذِ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا اِبْرَاهِيمَ كَفْت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (و به برخی تبارم نیز) امامت را عطاخواهی نمود؟ (بقره: ۱۲۳) معلوم است که آوردن «من» حرف جرّ که برای تبعیض می باشد بدین جهت است که می دانست در میان دودمانش افرادی خواهند بود که لیاقت امامت را دارند، و نیز افرادی که این لیاقت را ندارند اگر چه مسلمان باشند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۴

دلیل اینکه گفتیم «من» برای تبعیض می باشد این است که محال است ابراهیم که به سنّت الهی آشناست، دعا کند و برای کافری یا مسلمانی آلوده که به درجه عصمت نرسیده است درخواست مقام امامت کند، بنا بر این باید بگوئیم که با این دعا از میان تمامی نژاد خود، بعضی از خواصّ مؤمنین را در نظر گرفته که خواصّ سه گونه اند: ۱- آنان که از راه کفر دور باشند، ۲- آنان که از گناهان کبیره پرهیز می کنند، ۳- کسی که هرگز به گرد گناه نگشته و قصد آن را هم در سر نپرورانده است (در بخش بعد خواهد آمد که) اینان در میان خاصّان برترند. و اگر برای اختصاص به مقام امامت چهره ای زیباتر از این فرض می شد، و ویژگیهای بیشتری لازم بود حتماً آنها نیز از شرایط امامت قرار داده می شد، (جالب توجه است که) خداوند حضرت عیسی را از ذریه ابراهیم معرفی نموده در صورتی که او فرزند دختری ابراهیم بود. حال

که فرزند دختر را «ذریه» نامیدن درست است، و ابراهیم نیز برای ذریه خود درخواست مقام امامت نموده ناگزیر بر حضرت محمد (ص) نیز واجب بود که پیروی از او بکند و امامت را در ذریه پاک خویش قرار دهد، تا مطابق ابراهیم پیش رفته باشد، پس از آنکه دستور پیروی کردن از ابراهیم را از خدا دریافت نمود: **ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا** (نحل ۱۶: ۱۲۴) که ترجمه اش گذشت).

شرح: اجماعی است که پیغمبر اسلام در فروع تابع هیچ پیغمبری نبود و اگر بعضی از مسائل موافق شریعت پیغمبری بود، بر سبیل اتفاق واقع شده، نه بر سبیل اقتدا، چه آن حضرت «افضل المرسلین» است و اقتدای فاضل به مفضول قبیح است (منهج الصادقین ۵: ۲۳۵).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۵

و اگر امامت را در ذریه معصوم خود قرار نمی داد، در زمره کسانی قرار می گرفت که خدا فرموده: **وَمَنْ يَزْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ** (بجز اشخاص نابخرد که خود را به تباهی دچار گردانند چه کسی از ملت ابراهیم رویگردان می شود- بقره ۱۳۰) و مقام پیامبر خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** برتر از این است که مشمول این آیه گردد، زیرا خدا فرموده است: **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا** (سزاوارترین مردم به ابراهیم اشخاصی هستند که از او پیروی کرده اند، و این پیغمبر و امت او که اهل ایمانند- آل عمران ۳: ۶۸) و امیر المؤمنین علیه السلام پدر ذریه پیغمبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** است که امامت در او قرار داده شده، به همان گونه که

در تبار معصوم او نهاده شده، و علت اینکه در جمله پایانی آن آیه شریفه خدا فرموده است: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (ستمکاران به پیمان خلافت من نمی رسند- بقره ۱۲۴) مقصود آن است که اگر شخصی معبود بناحق یا بتی را پرستیده یا به اندازه چشم برهم زدنی به خدا شرک ورزیده است، اگر چه بعد از آن اسلام آورده باشد، لیاقت امامت را ندارد، و ظلم یعنی چیزی را در غیر جای خود نهادن، و بزرگترین ظلم شرک به خدا است که خودش فرموده: إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (زیرا شرک ورزیدن ستم بزرگی است- لقمان ۳۱: ۱۳) همچنین کسی که مرتکب یک گناه بشود هر چند کوچک، گرچه بعد از آن توبه کند برای مقام امامت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۶

شایستگی ندارد. و شخصی که حدی به گردن دارد نمی تواند بر دیگری حد جاری سازد، بنا بر این جز معصوم کس دیگری نمی تواند امام باشد، و اینکه چگونه بدانیم شخصی معصوم است یا نه، راهی برای اثبات بی گناهی او نیست مگر آنکه خداوند به زبان پیغمبرش به آن تصریح کند، زیرا «عصمت» مانند رنگها مثل سیاهی و سفیدی و یا شکلهای ظاهری نیست که دیده شود، بلکه از صفات درونی و نهانی است که تنها خداوند که از تمامی اسرار آگاه است آن را می داند.

مترجم گوید: ابراهیم به زبان سریانی و عربی یعنی پدر مهربان، زیرا آن حضرت و همسرش ساره تا قیامت، در بهشت سرپرست کودکان مؤمنینند.

کنیه اش أبو محمّد، و أبو الأنبياء و أبو الضّیّفان، و لقبش از آن زمان که به تاج خلت سرافراز گردید خلیل الله، و خلیل الرحمن شده،

سلسله نسب او را چنین نوشته اند:

ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروغ (کامل التواریخ ۱: ۵۷) محلّ تولّدش شوش أهواز یا قریه کوثی از روستاهای کوفه (کامل ۵۷: ۱) سال تولّد او بقول بعضی ۳۳۲۳ سال بعد از هبوط آدم مطابق ۱۰۸۱ سال بعد از طوفان نوح (روش خلیل الرحمن: ۱۶)، و در ۱۵۰ سالگی موی محاسنش سفید گردید و فوت وی بعد از ۱۸۰ سال که دوران دعوتش بود، در سن ۱۹۵ سالگی در شام چشم از جهان فروبست، و در ۱۸ میلی از بیت المقدس در مسجدی معروف به مسجد ابراهیم به خاک سپرده شد (مروج الذهب ۱: ۴۶).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۷

باب ۶۴- معنی کلمه باقی مانده در دودمان ابراهیم «ع»

۱- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که معنی فرمایش خداوند: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (و قرار داد حضرت ابراهیم توحید را که پاینده است در میان فرزندان خود- زخرف ۴۳: ۲۷) چیست؟ فرمود: آن امامت است که خداوند عزّ و جلّ تا روز قیامت در تبار حسین علیه السلام پایدار ساخت.

باب ۶۵- معنی عصمت امام

۱- عباس کخّال غلام زید بن علی گوید: پدرم برایم گفت: حضرت موسی ابن جعفر به نقل از پدرش از نیاش از امام سجّاد علیهم السلام فرمود: از ما خاندان جز معصوم، شخص دیگری نمی تواند امام باشد، و عصمت صفتی نیست که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۸

در ظاهر بدن باشد تا با چشم دیده شده و شناخته گردد، و به همین جهت امکان ندارد معصوم بودن کسی را بدست آورد مگر خدا به وسیله پیغمبرش آن را صریحاً فرموده باشد. شخصی عرض کرد: ای فرزند گرامی رسول خدا معنی معصوم چیست؟ فرمود: معصوم شخصی است که به واسطه چنگ زدنش به ریسمان الهی و جدا نشدنش از آن هرگز به گناهی آلوده نگردد، و رشته محکم خدا قرآن است که آن دو تا روز قیامت از یک دیگر جدا نگردند، و تا رستاخیز امام هدایت می کند به قرآن، و قرآن راهنمایی می نماید به امام، و این است فرموده خدا: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (همانا این قرآن مردم را به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت می کند- اسرا ۱۷: ۹).

۲- حسین اشقر گوید: از هشام بن حکم پرسیدم که معنای این گفته شما چیست که: مسلماً بجز معصوم امام نمی گردد، پاسخ داد: آن را از

امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: او به یاری و توفیق خدا از انجام هر عملی که خداوند منع کرده است خودداری می کند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده: **وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ**

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۰۹

هُدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (و هر کس به دین خدا «اسلام» تمسک جوید یقیناً براه راست راهنمایی گردیده است) - آل عمران ۳: (۱۰۱).

۳- محمد بن ابی عمیر گوید: در مدتی که همدم هشام بن حکم بودم سخنی از او شنیدم و بهره ای از وی نبردم که سودمندتر از این سخن باشد که در صفت رهبری گفت، روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ گفت: بلی، گفتم:

حقیقت بی گناهی چه چیز است؟ و معیار شناخت عصمت چیست؟ پاسخ داد:

تمامی گناهان برخاسته از چهار چیز است و پنجمی ندارد: حرص، حسد، خشم و خواهشهای نفسانی، و هیچ یک از اینها در امام نمی باشد، روانیست امام بر این دنیا حریص باشد که حرص ناشی از تهیدستی است، در حالی که همه جهان زیر مهر و خاتم و در اختیار اوست، و خزانه دار مسلمانان است به چه دلیل حرص بورزد؟ اما حسود نیست، زیرا آدمی به کسی رشک می ورزد، که مقامی بالاتر از او داشته باشد، و مقامی بالاتر از امامت نیست پس چگونه به شخصی که پائین تر از او باشد حسد بورزد؟ و روا نیست برای امور دنیا خشمگین شود مگر آنکه خشمش برای خدا باشد، چون خدا او را موظف کرده که حدود را اجرا نماید، و نکوهش هیچ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۰

ملامت گری او را باز ندارد، و بر خلاف دین با کسی عطوفت

نکند تا حدود الهی را اجرا کند، و بر او جایز نیست که پیرو هوای نفس خویش باشد، و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خدای عزّ و جلّ دوستی جهان دیگر را در دل او افکنده و همان گونه که ما با چشم علاقه به این جهان نگاه می‌کنیم، او به آخرت می‌نگرد، آیا کسی را دیده‌ای که دیدن چهره زیبایی را برای تماشای شخص بدمنظری رها کند؟ و خوردن غذای گوارایی را بخاطر غذای تلخی، و بر تن کردن لباس نرمی را برای لباس خشنی ترک کند؟ و نعمت جاودانه پایداری را بر دنیای سپری شونده و رو به زوال برتری بدهد؟ مصنف کتاب گوید: دلیل بر عصمت امام این است: هر سخنی که از گوینده‌ای نقل می‌گردد، تأویلات مختلفی در آن احتمال داده می‌شود، و حتی آیات قرآن و روایاتی که مورد اجماع فرقه‌های مختلف مسلمین است که صحیح و بدون تغییر و تبدیل و کم و زیاد شدن در آن، دست نخورده باقی مانده، باز هم احتمال تأویلهای گوناگونی در آن می‌رود. بنا بر این لازم است، یک خبر دهنده راستگو که از دروغگوئی عمدی و خطا میرا است به همراه آن خبر باشد تا مردم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۱

را، از منظور و نیت درست و حقّ خدا و پیغمبرش، یعنی آنچه که در قرآن و احادیث هست، آگاه سازد، و چون مردم از نظر استعداد و هوش و عادات متفاوتند، در توجیه و تأویل یکسان نیستند، به همین دلیل هر کس آیات قرآن و احادیث را طبق مرام خویش توجیه می‌نماید، حال اگر خداوند، آگاه سازنده راستگویی

را که واقعیت کتابش را بیان نماید برایشان قرار ندهد، اختلاف در دین را بدست خود ایجاد کرده و بنا بر این آن را برای مردم جایز دانسته است. زیرا کتابی نازل نموده که قابل تأویل است، و پیغمبرش قوانین و آدابی را مقرر نموده که احتمال تأویل در آن می رود، و به مردم دستور داده تا به آن کتاب و سنت عمل نمایند، همچنان است که گفته باشد: قرآن و سنت مرا تأویل نمائید و عمل کنید. و روشن است در چنین فرضی روا خواهد بود که ضدّ و نقیض عمل نمودن و یا اعتماد داشتن به حق و خلاف آن را، جایز دانسته باشد. و چون چنین رخصتی بر خدا محال است پس باید در هر دوره ای همراه با قرآن و سنت شخصی باشد که با آگاهی کامل از معنایی که خدا در نظر داشته مقصود او را از آیات قرآن بیان نماید، و احتمالات دیگری را که در الفاظ قرآن می رود کنار زند، و معانی درستی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقررات و اخبارش در نظر داشته است بیان نماید، و نیز

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۲

احتمالاتی را که در الفاظ اخبار آن حضرت می رود که درست بودن صدور آنها مورد اجماع است ردّ نماید، و حال که ثابت شد خبر دهنده ای راستگو لازم است، چون صداقت لازم بود باید معصوم نیز باشد، و از جمله مؤیدات این برهان آنست که مخالفان ما معتقدند خداوند قرآن را فقط بر مردم زمان پیغمبر نفرستاده بلکه برای عصرهای بعد از او نیز فرستاده است، و پیامبری هم در

میان مردم بعد از آن عصر نخواهد بود که مطلب را روشن نماید، مع ذلک آنان را مأمور ساخته تا به آنچه که در قرآن هست بر وجه حق و صدقش عمل نمایند. وقتی جایز نباشد بدون ناطق و مفسر و روشنگری که مبهمات آن را واضح نماید قرآن بر قومی نازل گردد، همچنان روا نیست با اینکه فردی وجود نداشته که قائم مقام پیغمبر باشد، و ناسخ و منسوخ و خاص و عام، و مقاصدی که خدا از کلامش در نظر داشته برای ما بیان کند، با تأویلهایی که احتمال می رود ما را مأمور عمل به آن نماید، همچنان که پیغمبر برای مردم زمان خودش توضیح می داد. بالاخره در این مورد آنچه را عقل و دین حکم می نمایند لازم و واجب است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۳

بنا بر آنچه گذشت چنانچه شخص بگوید: «درست است که باید گوینده ای باشد ولی آنچه را ما ناگزیریم از دانستن آن از متشابهات قرآن، و از معنائی که مراد خدا است و او در نظر گرفته- نه آنچه را از الفاظش احتمال آن می رود- خود ائمت به ما می رسانند». باید گفت: عمل «ائمت» این سخن را تکذیب می نماید، چون ما اختلافی را که در میان ائمت در بسیاری از آیات قرآن وجود دارد می بینیم، و همین گواهی می دهد در بیشتر آیات قرآن جاهلند و معنائی را که خدا قصد نموده درک نموده اند، و این روشنگر آن است که «ائمت» نمی تواند اداکننده حق قرآن باشد و قائم مقام پیغمبر گردد.

اگر گستاخی سر برداشته و بگوید: جایز است که قرآن بر مردم زمان پیغمبر نازل شود و همراه

با آن پیغمبری نباشد، و با آنکه احتمال تأویل در آن می رود خداوند می تواند آنان را مأمور بعمل نماید.

به او گفته می شود: بر فرض حرف تو درست باشد، می پرسیم با چنین وضعی اگر در معانی آن اختلاف شد- چنان که در این زمان شده است- مردم چه وظیفه ای دارند؟ اگر بگویید: همان چاره ای که الان باید کرد، می گوئیم: حالا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۴

چنان است که هر طایفه ای یک تأویل را می گیرند، و بر طبق آن عمل می نمایند، و فرقه دیگر تأویل دیگری را، و هر یک دیگری را گمراه می داند، و قائلند به اینکه دسته مخالف راه حق را در پیش نگرفته است، اگر بگویید: می شود که در آغاز اسلام نیز چنان باشد، و آن خود حکمتی است از جانب خداوند و عدل در باره آنان است.

با این ادعا مرتکب اشتباه فاحشی شده است که خیال نمی کنم هیچ مخلوقی پیش از او دچار گردیده باشد، باز هم به او پاسخ داده می شود: به ما بگو که اگر شخصی چنین پرسد: عربهای فصیح لغت شناس قرآن را تأویل می نمایند و هر یک از آنان بر طبق آنچه لغت تأویل می نماید عمل می کنند، ولی اشخاصی که آشنا به لغت فصیح عرب نیستند چه بکنند؟ و غیر عربها از ترک و فارس و غیره، چگونه بفهمند؟ و برای دانستن احکامی که خدا در کتاب خویش برایشان واجب ساخته به چه چیز مراجعه نمایند؟ و به کدام فرقه روی آورند، با اختلافی که خود در تأویل دارند؟ چون تو معتقدی که هر فردی می تواند بر طبق تأویل خود عمل نماید، پس بناچار باید غیر عرب و هر

شخص دیگری را که لغت نمی داند مانند اصحاب لغت بدانی، یا اینکه به آنان اختیار دهی تا از هر فرقه ای که مایلند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۵

پیروی نمایند، که در این صورت بر تو لازم است تمامی حق را در آن گروه قرار دهی نه غیر آن، و اگر حق را به دسته بخصوصی اختصاص دهی، پایه ای که سخنان را بر آن قرار دادی در هم ریخته، و آن را نقض نموده ای، و باید قبول کنی که با آن دسته دانش و دلیلی است که به سبب آن از دیگران جدا گشته و ممتاز می شوند، و این مخالف گفته تو است، حال اگر همه گروهها را در حق برابر دانستی با آنکه تأویلات آنان ضدّ یک دیگر است پس بر تو لازم می آید برای عجم و عرب غیر فصیح نیز جایز بدانی هر گروهی را که مایلند انتخاب و پیروی نمایند و اگر این مطلب را پذیرفتی، پس باید هیچ یک از مخالفان خودت را از قبیل شیعه، خوارج، اصحاب تأویلات و سایر مخالفین چه آنان که فرقه خاصی را تشکیل داده اند، و چه بدعت گذارانی که فرقه ای ندارند، مورد نکوهش و مذمت قرار ندهی، و چنین کاری نقض اسلام و بیرون رفتن از اجماع است، و به تو چنین اعتراض می شود: باید خدا مخلوق را فرمان داده باشد که بدون چون و چرا به آنچه در کتاب بسته ای است و نمی توانند داخل آن را بخوانند عمل نمایند، و در عین حال امر فرموده که باید جستجو کنند و هر گروهی به آنچه که به رأی خودش در آن کتاب بسته است عمل نماید.

معانی

اگر چنین چیزی را مجاز بدانی بیهودگی را بر خدا روا دانسته ای زیرا چنین عملی شیوه بیهوده گرایان است. و باید اجازه دهی شخص با خرد خویش در مسائل تأمل کند، و هر امری از دین را که صلاح بداند به آن معتقد گردد، زیرا تفاوتی ندارد (مباح نموده باشد) که در قوانین حلال و حرام به آراء خودشان عمل کنند و یا در همه اصول و فروع دین (توحید آن و مسائل دیگر) به خردهای خود رجوع کرده و آنچه را که نیک می پندارند و نزد آنان حق است، عمل نمایند، اگر این اجازه را دادی بر خدا روا دانستی که مخلوق علیه او گواهی دهند که خدا دو تا است، یا طبیعی مذهب و مادی شوند و خدا را انکار نمایند. این آخرین نتیجه چنین اعتقادی است زیرا اگر شخصی جایز بداند که خدا ما را مأمور ساخته تا به قرآن که احتمالات مختلف دارد عمل نمائیم، و می گوید: لازم نیست خبر دهنده راستگوئی باشد تا منظور خدا را از معانی حقیقی آن به مردم بازگو کند، باید بر مردم زمان پیغمبر نیز مانند آن را روا بداند، و اگر چنان چیزی را جایز شمرد، ضروری خواهد بود خداوند هر فرقه ای را آزاد گذاشته باشد تا به رأی خود عمل نمایند، و هر طور که مایلند تأویل نمایند، چون چاره ای جز آن ندارند، در صورتی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۷

که حجّتی همراه آنان نباشد تا معین نماید که کدام تأویل صحیح تر از دیگری است پیروی از ایشان را برای افرادی که لغت نمی دانند روا دانسته، و

چون چنین گشت در این زمانه برای ما نیز درست خواهد بود.

و هر گاه آن را در مورد قرآن جایز دانستیم، لازم است در اصول حلال و حرام، و قیاسهای عقلی نیز روا بدانیم، و تمامی اینها خروج از مرز دین می باشد. و با دلایلی که قبلاً گفتیم ثابت شد که چاره ای نیست و باید مترجمی برای قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشیم و واجب است که آن مترجم معصوم باشد، تا پذیرفتن سخنش واجب گردد، و هر گاه واجب شد «معصوم» باشد، بدلالی که گذشت نمی تواند «امت» باشد، زیرا اختلاف «امت» در تأویل قرآن و اخبار و جدالهائی که در آن دارند، به حدی است که برخی از آنان فرقه دیگر را کافر می شمردند؛ و چون ثابت شد که «امت» نمی تواند به جای «امام» باشد، پس «معصوم همان فردی می باشد که ما آن را یاد نمودیم و او «امام» است. و با دلیل ثابت کردیم که جز معصوم نمی شود کس دیگری امام باشد، و نظر ما (شیعه) بر این است که وقتی عصمت در امام لازم بود، ناگزیر فرد معصوم کسی است که پیغمبر به نام و نشان او تصریح نموده باشد، زیرا «عصمت» صفتی نیست که در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۸

ظاهر آفرینش باشد تا مردم آن را به چشم ببینند و تشخیص دهند، پس می بایست که آگاه از همه نهان ها که منزّه و والاست با زبان پیامبرش بر آن تصریح نماید و این بدان جهت است که «امام» نمی گردد جز کسی که به صراحت معرفی شده باشد و تصریحات و اخباری که از ائمه علیهم

السلام به ما رسیده دلیل درستی گفتار ما است.

باب ۶۶- معنی منع کردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پیغمبر «ص»

۱- عبد الرحمن بن کثیر هاشمی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود:

جبرئیل به پیغمبر نازل گردید و عرض کرد: ای محمّد خداوند تو را سلام می رساند، و می فرماید: من آتش جهنّم را ممنوع ساختم بر پستی که تو را آورده، و شکمی که تو را حمل کرد، و دامنی که سرپرست تو گردید، فرمود: ای جبرئیل این را برایم توضیح بده، جبرئیل گفت: اما پستی که تو را آورد عبد الله فرزند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۱۹

گرامی عبد المطلب است، و شکمی که تو را حمل کرد آمنه دخت وهب می باشد، و دامنی که تو را سرپرستی نمود ابو طالب پسر عبد المطلب و فاطمه دختر اسد می باشند.

شرح: «مراد آن است که اینان هیچ کدام در تقدیر مشرک نبودند».

باب ۶۷- معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد

۱- محمّد بن قیس گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد: ای آدم من همه نیکیها را در چهار کلمه برایت گرد آورده ام:

یکی برای من است، و یکی برای تو، و یکی بین من و تو، و یکی میان تو و مردم، امّا آنکه مخصوص من است این است که مرا پرستش نمائی و چیزی را همتای من نسازی، و آنکه از آن تو است آن است که پاداش کردارت را در محتاج ترین لحظه زندگیت می دهم، و آنکه میان من و تو است آن است که بر تو است دعا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۰

کردن و بر من است پذیرفتن، و آنچه بین تو و مردم باشد آن است که برای مردم بپسندی آنچه را که برای خود می پسندی.

باب ۶۸- معنی کفری که به سر حدّ شرک نمی رسد

۱- عبد الغفار جازی گوید: کسی برایم گفت که از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا کفری هست که به سر حدّ شرک نرسد؟ فرمود: البتّه کفر همان شرک است، سپس برخاست و وارد مسجد شد، و نگاهی به من افکند و فرمود: آری، شخص حدیثی را برای دوستش می برد او قدرشناسی نمی کند و آن را بر می گرداند، پس این نعمتی است که کفران نموده، ولی به سر حدّ شرک نرسیده است.

باب ۶۹- معنی رجس

۱- عبد الغفار جازی گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خداوند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۱

عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (جز این نیست که پروردگار اراده نمود هر آرایش و ناپاکی را از شما خاندان نبوت بزداید و شما را از هر عیب کاملاً پاک و منزّه گرداند- احزاب ۳۳: ۳۳) فرمود:

منظور از آن پلیدی شک و دو دلی است.

باب ۷۰- معنی ابلیس

۱- عباس بن هلال گوید: امام رضا علیه السلام یادآور شد که ابلیس نامش «حارث» می باشد و معنی قول خداوند «یا ابلیس» ای نافرمان است، و بدین جهت «ابلیس» نامیده شده، که از رحمت پروردگار نومید و مأیوس شد.

باب ۷۱- معنی سورمه، و معجون، و انقیه ابلیس

ابن فضال بسند مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۲

فرمود: ابلیس سورمه و داروی لیسیدنی، و انقیه (دارویی که در بینی ریزند و عطسه آور است) دارد، اما سورمه اش خواب آلودگی، و دارویش دروغ، و انقیه اش خود خواهی و خودنمائی است.

باب ۷۲- معنی رجیم

۱- عبد العظیم بن عبد الله حسنی گوید: از امام دهم علیه السلام شنیدم که می فرمود:

مفهوم «رجیم» (در آیات قرآن مانند مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (آل عمران ۳۶) و پنج آیه در سوره های دیگر) آن است که «شیطان» با لعن از درگاه خدا رانده شده، و از هر جای خیر و نیکی دور شده، مؤمن او را یاد نکند جز بر او لعنت فرستد، براستی در علم خدا گذشته است: وقتی حضرت قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظهور کند، در زمان او مؤمنی نماند مگر اینکه شیطان را رجم کند و با سنگ او را از خود دور نماید چنانچه پیش از آنهم آماج لعن آنان می بوده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۳

باب ۷۳- معنی گنجینه حدیث

۱- فضاله بن عبید گوید: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر کس که بخواهد سخنش گنجینه ای ارزشمند گردد بر او باد به گفتن

«لا حول و لا قوه الا بالله»

«(نیست هیچ جنبش و نیروئی مگر بیاری خدا)».

شرح: در روایات زیادی وارد شده است

«لا حول و لا قوه الا بالله» کنز من کنوز الجنه

. به بحار الانوار مراجعه شود.

باب ۷۴- معنی مخبیات

۱- اصبع گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس دوست دارد که وقت مردن از گناهان پاک باشد و همچون طلای نابی که هیچ غشی در آن نیست گردد، و احدی حقی از او درخواست نکند، در پس نمازهای پنجگانه شب و روز «نسبه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۴

الله» (سوره توحید) یعنی قُلْ هُوَ اللهُ را دوازده بار بخواند بعد دستها را بگشاید و دعای مزبور را بخواند: (پروردگارا من از تو می خواهم «با توسل» به نام پوشیده و پنهان و پاکیزه و پاکی بخش و با برکت تو، از تو می خواهم به نام بزرگت، و سلطنت دیرین و ازلی ات، ای بخشنده بدون عوض، ای رهائی بخش اسیران، و ای آزادکننده مخلوق از آتش دوزخ، که بر محمد و آل او رحمت فرستی، و مرا هم از آتش قهر خود آزاد گردانی، و با ایمان سالم از دنیا ببری، و به بهشت امن و آسوده داخل نمایی و آغاز دعایم را به رستگاری، و میانه اش را به کامیابی و پایش را به انجام دادن عمل نیک اجابت فرمائی، زیرا تو بر تمامی نهانها عالم هستی).

آنگاه فرمود: این از اسرار دعاهائی است که به طور پنهانی و رمزی خوانده می شود، و از

دعاهائی است که پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: دستور داد آن را به حسن و حسین پیاموزم.

باب ۷۵- بهترین استغفار

۱- جابر بن عبد الله گوید: پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهترین طریق

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۵

آمزش خواستن را یاد بگیرید: این است: (بار خدایا تو پروردگار منی، نیست معبود بر حقّی جز تو، تو مرا آفریده ای، و من بنده تو هستم، و بر پیمان تو استوارم، و اقرار به نعمتهایت بر خود، دارم، و به گناه خویش اعتراف دارم پس مرا بیمارز، زیرا جز تو کس دیگری گناهان را نمی آمرزد).

باب ۷۶- معنی فرمایش امام صادق «ع» که از منّانین نباشید

۱- علی بن میسره گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: بپرهیزید که از منّان گذاران نباشید، عرض کردم: فدایت شوم، آن چگونه می باشد؟ فرمود: یکی از شما چند قدمی به سراغ کار می رود سپس به پشت می خوابد، و دو پایش را به بالا تکیه می دهد، و می گوید: پروردگارا، با این کارم فقط رضا و خوشنودی تو را می خواهم.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۶

باب ۷۷- معنی پاداش دادن و سپاسگزاری

۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه شخص جزا را چنان کند که با او کرده اند پاداشی برابر داده، و هر کس دو چندان کند سپاسگزاری نموده، و هر کس که شکرگزاری نماید بزرگوار است، و آن کس که بداند نتیجه عملش به خودش می رسد، شکرگزاری مردم را دیر نپندارد (انتظار آن را نکشد) و در خواست مودّت بیشتر از آنان نداشته باشد، و توجه داشته باش، فردی که نیازی را از تو خواست شخصیت و آبروی خود را در برابر تو از بین برده است، پس تو با قبول کردن و نوید نساختن او آبرویت را حفظ و شخصیت خویش را گرانمایه ساز.

باب ۷۸- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد

۱- ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۷

پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد مسجد شد، مشاهده کرد که گروهی گرد مردی جمع شده اند، فرمود: چه خبر است؟ عرض کردند: مردی است که دانش فراوان دارد، پرسید: دانش او در چیست؟ گفتند: دودمانهای عرب و حوادث ایشان و تاریخ ایام جاهلیت و اشعار عرب را از همه بهتر می داند. فرمود: اینها دانشی است که اگر شخص آن را نداند زیانی متوجهش

نمی‌گردد، و به فردی هم که آن را بداند سودی نمی‌رساند.

(در کافی ج ۱، فرموده بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: البتّه دانش سه چیز است:

آیه محکمه، فریضه عادلّه، سنّت پابرجا، و جز اینها فضل است).

باب ۷۹- معنی منافق

۱- عبد الله بن سنان گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، یکی از حضار مجلس از آن حضرت پرسید، قربانت شوم، ای فرزند پیامبر خدا آیا تو بر من واهمه ای داری که منافق باشم؟ حضرت به او فرمود: وقتی روز یا شب در خانه ات تنها می‌شوی آیا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا، فرمود: برای چه کسی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۸

می‌خوانی؟ پاسخ داد: فقط برای خداوند عزّ و جلّ، فرمود: بنا بر این چگونه می‌شود منافق باشی و حال آنکه نماز را فقط برای خدا خوانده‌ای، نه غیر خدا.

باب ۸۰- گله در بیماری

۱- جمیل بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت نموده، که فرمود: جز این نیست که همانا گله داشتن و شکایت این است که بگویی به بیماری دچار گشتم که هیچ کس به آن مبتلا نشده، یا اینکه بگویی آسیبی به من رسیده است که به دیگری نرسیده، و شکایت آن نیست که بگویی دیشب خوابم نبرد، و امروز تب کرده‌ام و مانند اینها.

باب ۸۱- معنی باد منسیه و باد مسخیه

۱- ابو یقظان اسدی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۲۹

فرمود: اگر مؤمنی خدای خود را سوگند دهد که او را نمیراند، هرگز او را نمی‌میراند، و لکن هر گاه اجلش فرا رسد خداوند دو باد بر او می‌فرستد، یکی بادی بنام «منسیه» (از یاد برنده) و دیگری بادی بنام «مسخیه». اما «منسیه»، خاندان و ثروت او را از یادش می‌برد، و «مسخیه» نفس او را از دنیا باز می‌دارد و تارک دنیا می‌شود بگونه‌ای که آنچه را نزد خدای تبارک و تعالی است انتخاب می‌کند.

باب ۸۲- معنی قول امام صادق «ع» که، مردم بر دو گونه‌اند: یکی راحتی بخش دیگران می‌باشد، و دیگری خود آسوده است

۱- محمّد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب خود از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مردم (وقتی جان دادند) بر دو

قسم اند: یکی راحتی می بخشد، و دیگری راحت می گردد، اما آنکه آسوده می شود، مؤمن است که وقتی می میرد، از دنیا و رنجش رهایی می یابد، و آن کس که راحتی می بخشد، کافر است که وقتی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۰

از دنیا رفت، درخت ها و حیوانات و بسیاری از مردم را از گزند خویش آسوده می سازد.

باب ۸۳- معنی سرّ و اخفی

۱- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند عزّ و جلّ:

يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْاَخْفَى (همانا او بر نهان و بر مخفی ترین امور جهان کاملا آگاه است- طه ۲۰: ۷) پرسیدم، فرمود: «سرّ» آن چیزی است که به اختیار خود در ضمیرت پنهان می داری و «اخفی» آن است که: زمانی در خاطره ات بوده و بعد آن را از یاد برده ای.

باب ۸۴- معنی استعراب نبطی و استنباط عربی

۱- فرات بن أحنف گفت: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۱

کسانی که در نزد ما، هستند می گویند به خدا پناه می بریم از گزند شیطان و ستم پادشاه، و تبهکاری «نبطی» (عامی، گروهی از مردم عجم که در بطایح نواحی عراق سکونت داشته اند) آنکه خوی و عادت تازی به خود گیرد، حضرت فرمود:

بلی، آیا برایت چیزی بر آن نیفزایم؟ گفت: چرا (بیفزایم). فرمود: و از گزند و بدخوئی عرب، آنگاه که خوی نبطی گیرد. من عرض کردم: آن چگونه است؟

فرمود: او کسی است که اسلام را پذیرفته باشد و مدّعی سرپرست دیگری غیر از ما باشد، قطعاً برگشتن به بلاد کفر بعد از آمدن به شهرهای مسلمین است، پس این نبطی است که خوی عربی گرفته است.

و اما عربی که خوی نبطی گیرد، هر کس که اعتراف کند به دوستی کسی که به سبب او مسلمان شده است و ادّعا کند او کسی غیر از ما بوده، پس او عربی است که نبطی شده است.

باب ۸۵- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان

۱- عبد الله بن سنان از یکی از اصحاب روایت نموده، که شنیدم: امام

صادق علیه السلام می فرمود: زن گردن بند است، دقت کن که چه چیز را بر گردن خود می آویزی، و بدان که برای هیچ زنی هم قدر و هم ارزشی نیست، نه برای نیکان آنان و نه برای بدانشان، و اما با شایستگیانشان، طلا و نقره همپایه نیست، که زن خوب گرانبها تر از طلا و نقره است، و با فاسدانشان نیز خاک همانند نیست بلکه خاک ارزشمندتر از آنهاست.

باب ۸۶- معنی مشورت با خدا

۱- هارون بن خارجه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر هر یک از شما قصد کرد که به عملی اقدام کند، با هیچ یک از مردم صلاح اندیشی نکند تا آنکه با خدا مشورت نماید، عرض کردم: و مشورت با خدا چگونه است؟ فرمود:

ابتدا از خدا می خواهد که خیر او را معین کند و سپس با مردم در باره اش مشورت می نماید، هر گاه از خدا آغاز کرد، پروردگار نیکی را برای او بر زبان هر مخلوقی که دوست دارد جاری می سازد.

باب ۸۷- معنی حرج

۱- عبد الخالق از امام صادق علیه السلام روایت نمود: در تفسیر فرموده خداوند:

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صِدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا (کسی را که بخواهد گمراه «رها» کند، سینه اش را از پذیرفتن ایمان تنگ و فشرده می کند- انعام: ۶: ۱۲۵) فرمود:

سینه گاهی تنگ می شود ولی روزنه بازی دارد که از آن می شنود و می بیند و «حرج» نهایت تنگی و بهم چسبیدگی است، که هیچ روزنه ای ندارد که به وسیله آن بشنود و ببیند.

۲- حمدان نیشابوری گوید: از امام رضا علیه السلام در باره فرموده خدا: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (کسی را که خدا خواسته باشد هدایت نماید سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشایش می دهد- انعام: ۱۲۵ صدر آیه قبل) پرسیدم، فرمود: شخصی را که خدا بخواهد، به سبب ایمانش در دنیا، به بهشت و

خانه کرامت خود در آخرت راهنمائیش نماید وسعت دید و تحملی به او می دهد که تسلیم محض امر خدا باشد، و به او اتکا داشته باشد، و به نویدهای

خدا آرامش یابد، بگونه ای که آسوده خاطر گردد و کسی را که بدلیل کفر و نافرمانی و سرکشی او می خواهد در آخرت از بهشت و کرامت خود دور سازد، در دنیا سینه اش را چنان تنگ می سازد که در کفر خودش به تردید می افتد، و از اعتقاد به آن قلبش پریشان می شود آن طور که گوئی به آسمان بالا می رود، خدا شک و ناپاکی را این چنین بر آنان که ایمان ندارند قرار می دهد.

باب ۸۸- معنی درست ترین و بهترین نامها

۱- معمر بن عمر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: صحیح ترین نامها آن است که نشانی از بندگی خدا در آن باشد، (مانند عبد الله) و نیکوترین نامها، اسامی پیامبران است (صلوات الله عليهم اجمعين).

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۵

باب ۸۹- معنی غیب و شهادت

۱- یکی از اصحاب گوید: امام صادق علیه السلام در معنای قول خداوند عز و جل:

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ (کسی که از پنهان و آشکار با خبر است- جمعه: ۸) فرمود: غیب، آن چیزی است که نبوده است، شهادت، چیزی است که بوده است.

باب ۹۰- معنی خائنه الأعین

۱- جریری گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدا که فرموده است:

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ (خداوند خیانت چشم ها را می داند- مؤمن: ۱۹) پرسیدم، فرمود: آیا ندیده ای که گاهی شخصی چیزی را طوری نگاه می کند که گویا به آن نظر نمی کند! این است خیانت چشمها.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۶

باب ۹۱- معنی قنطار

۱- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که در یک شب صد آیه از قرآن را در نماز شب بخواند، خداوند بسبب آن، نام او را در زمره عبادت کنندگان تمامی آن شب ثبت فرماید، و هر که دویست آیه در غیر نماز شب بخواند، ایزد متعال قنطاری از کارهای نیک و پسندیده در لوح محفوظ برای وی بنویسد. و قنطار، یک هزار و دویست «أوقیه» (یک دوازدهم رطل مصری، معادل هفت مثقال (وزن) و (ارزش) هر «أوقیه» بزرگتر از کوه احد می باشد).

۳- سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت نمود، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس ده آیه از قرآن را در شب بخواند در زمره بی خبران نوشته نشود، و هر کس که پنجاه آیه بخواند از ذکر گویان بشمار آید، و هر کس صد آیه

بخواند از عبادت کنندگان محسوب گردد، و اگر دویست آیه بخواند از خدا ترسان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۷

گردیده، و هر شخصی سیصد آیه بخواند از نجات یافتگان بشمار آید، و هر کس که پانصد آیه بخواند در ردیف مجتهدین و کوشش کنندگان نوشته شود، و هر کس هزار آیه تلاوت کند، برای او است قنطاری از حسنات، که هر یک قنطار پانصد هزار
مثقال

طلا باشد، و هر مثقال بیست و چهار قیراط و هر یک قیراط کوچکش مانند کوه احد، و بزرگش به اندازه میانه آسمان و زمین است.

باب ۹۲- معنی بحیره و سائبه و وصیله، و حام

۱- محمّد بن مسلم گوید: امام صادق (ع) در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ ما جعلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لَا سَائِبَةٍ وَ لَا وَصِيلَةٍ وَ لَا حَامٍ (پروردگار برای بحیره و سائبه و وصیله و حام حکمی مقرر نفرموده است- مائده ۵: ۱۰۳) فرمود: مردم جاهلیت به ماده شتری که دوقلو می زائید می گفتند: به هم پیوسته (بالغ شده)، و کشتن و خوردنش را حلال نمی دانستند، و چون ده بار می زایید آن را «سائبه» می دانستند و سواری و باربری و خوردن گوشت و شیر آن را بر خود حلال

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۸

نمی پنداشتند، و «حام» شتر نری بود که بر ماده می جهید، که آن را هم حلال نمی دانستند، و خداوند این آیه را نازل فرمود: که او هیچ کدام از اینها را حرام نساخته است.

و روایت شده است که «بحیره» به ماده شتری گفته می شد که پنج بار زائیده بود و اگر پنجمی آن نر بود، آن را می کشتند و مردان و زنان گوشتش را می خوردند و اگر دفعه پنجم ماده می زائید دو لاله گوشش را شکاف می دادند، و به حال خود آزادش می گذارند، و گوشت و شیر آن را بر زن و مرد حرام می دانستند، و هر گاه به مرگ خدائی جان می داد، برای زنها حلال بود تا از گوشت آن بخورند، و «سائبه» شتری بود که نذر می کردند، اگر خداوند شخصی را از بیماری نجات دهد و او سلامتیش را باز یابد یا

غریبی را به وطن و خانه اش بازگرداند، آن را رها سازند تا به هر جا که می خواهد برود و کسی حق مزاحمتش را نداشته است.

«وصیله» گوسفندی بود که هر گاه هفت شکم می زائید، اگر شکم هفتم نر بود، کشته می شد و مرد و زن از گوشت آن می خوردند، و اگر ماده بود میان گله رها می شد، و چنانچه دو قلو بود، یکی نر و دیگری ماده، می گفتند: به برادرش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۳۹

پیوسته و آن را نمی کشتند ولی خوردن گوشتش بر زنان حرام بود، مگر آنکه میمرد یا جزئی از بدنش حیات خود را از دست می داد که خوردن آن جزء برای هر زن و مرد حلال بود.

و «حام» حیوان نری بود که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می گردید، که هر گاه بر فرزند فرزند (نوه) خودش می جهید و آن را تلقیح می کرد، می گفتند: این حیوان پشت خود را قرق کرده و کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد، و روایت شده: اگر «حام» شتر بود وقتی که برای دهمین بار وضع حمل می کرد، می گفتند: پشت خود را «قرق» نموده، پس کسی سوار بر آن نمی شد و به هر چراگاهی وارد می شد آزاد بود، و از هر آبشخوری آب می نوشید کسی حق مزاحمتش را نداشت.

باب ۹۳- معنی عتْل و زَنیم

۱- محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم تفسیر عَتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ (زشت، متکبرند و خشن، با آنکه حرام زاده و بی اصل و نسبند- قلم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۰

۶۸: ۱۳) چیست؟ فرمود: «عقل» کفر بزرگ، و «زنیم» آن کسی است که سخت بر کفرورزیدن خویش

حریص باشد.

باب ۹۴- معنی شرب هیم

۱- محمّد بن علیّ کوفیّ به سند مرفوع خود از امام صادق (ع) روایت نموده که به آن حضرت گفته شد: شخصی با یک نفس آب را می آشامد، چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد. عرض کردم: البتّه کسی نزد ما هست که می گوید:

این طرز، آشامیدن شتر بسیار تشنه است. فرمود: جز این نیست که آشامیدن شتر بسیار تشنه، آشامیدن آبی است که نام خدا بر آن برده نشده است.

۲- عثمان بن عیسی از یکی از بزرگان اهل مدینه نقل نموده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مردی که آب را با یک نفس می آشامد تا سیراب گردد سؤال کردم، فرمود: مگر لذّت غیر از آن است؟ گفتم: مردم می گویند آب خوردن شتر بسیار تشنه چنان است، فرمود: جز این نیست که «شرب هیم» آبی است که وقت نوشیدن نام خدای عزّ و جلّ بر آن برده نشود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۱

۳- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آشامیدن با سه نفس بهتر است تا به یک نفس، و فرمود: بد است که مانند «هیم» بیاشامد. عرض کرد: و «هیم» چیست؟ فرمود: ریگ و ماسه. و در حدیث دیگر فرمود: «هیم» شتر است.

شرح: مصنّف این کتاب گوید: از استاد خودم ابن ولید- که خدا از او خوشنود باشد- شنیدم که می گفت: از محمّد بن حسن صفّار شنیدم، که هر جا در کتاب حلبی این جمله (و در حدیث دیگر) آمده باشد گفته محمد بن اُبی عمیر- رحمه الله- می باشد.

باب ۹۵- معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین

۱- محمّد نیشابوری مرفوعاً از امیر المؤمنین روایت کرده که فرموده:

شش چیز سامان دهنده آراستگی بشر می باشد، دو چیز از خردترین

عضوهایش، و دو تا از بزرگترین قوایش، و دو چیز هم از حال و چگونگی، اما آن دو عضو

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۲

خردتر، قلب و زبان اوست که در میدان نبرد، پیروزی در گرو قوت قلب بوده، و در صفحه گفتار از قدرت بیان بهره می گیرد، و اما آن دو نیروی بزرگتر، عقل است و همت، و بالاخره دو عامل از چگونگی او، ثروت و زیباییش می باشد.

باب ۹۶- معنی گرامی داشت نعمت

۱- حسین بن نعیم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای حسین، نعمت را مراعات کن و عزیز دار، عرض کردم: فدایت شوم، گرامی داشت و احترام نعمت در چیست؟ فرمود: انجام دادن کارهای نیکی است که برایت می ماند.

باب ۹۷- معنی سیاء

۱- ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که در مورد: شخصی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیغمبر خدا به این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۳

پسرم نوشتن را یاد داده ام، اکنون او را به چه شغلی بگمارم؟ فرمود: مرد محترم! بهر کاری که مایلی او را مشغول ساز، مگر بر این پنج شغل: سیائی، زرگری، قصابی، گندم، فروشی، و برده فروشی. عرض کرد: یا رسول الله «سیاء» چیست؟

فرمود: کسی که کفن فروشی کند، و آرزوی مردن افراد امت مرا بکشد (تا کفنهایش بفروش رسد) در صورتی که من یک نوزاد از امت خودم را بیشتر از آنچه آفتاب بر آن می تابد دوست می دارم، و اما «زرگری»، به این دلیل که او همواره در صدد فریب دادن امت من است، و «قصاب» آنقدر سر می برد که مهر از دلش رخت برمی بندد، و امّا «گندم فروش» چون مواد غذایی امت مرا به قصد گران فروشی نگه می دارد، و بدان اگر بنده ای با حال دزدی بمیرد، نزد من از شخصی که چهل روز گندمی را احتکار نموده باشد بهتر است، و اما «برده فروشی» به جهت اینکه جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، براستی تبهکارترین افراد تو برده فروشانند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۴

باب ۹۸- معنی قلیل

۱- حمران گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر فرموده خدا: وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (و به او «نوح» نگرویدند مرگ اندکی - هود ۱۱: ۴۰) فرمود: هشت تن بودند.

باب ۹۹- معنی دیگری برای قلیل

۱- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد، که در تفسیر فرموده خداوند: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ (پس چون حکم جهاد برایشان مقرر گردید، همه روی گرداندند جز اندکی - بقره: ۲۴۶) فرمود: قلیل معهود در آیه شصت هزار است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۵

باب ۱۰۰ معنی خبری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه

۱- خالد بن نجیح گوید: در محضر امام صادق علیه السلام در باره «نحوست» گفتگو به میان آمد امام فرمود: بدبختی در سه چیز است: در زن، در مرکب، و در خانه. اما نحس بودن زن، سنگین بودن کابین او، و ناسازگاری و فراهم ساختن ناخوشنودی شوهرش می باشد، و در مرکب رام نبودن و سرکشی است که نگذارد بر آن سوار شوند، و شومی خانه در کوچک بودن صحن حیاط و داشتن همسایگان بد و عیوب زیاد می باشد.

۲- عبد الله بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ناخجستگی در سه چیز است: مرکب و زن، و منزل، که ناخجسته بودن زن در بالا بودن مبلغ مهریه و وضع حمل دشوار اوست، و اما نحوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۶

مرکب (سواری) در سرکش بودن و بیمار شدن او، و نحسی منزل، در تنگی (صحن) و بدجنس بودن همسایگانش است. و فرمود: از برکات زن، سبک بودن مخارج و وضع حمل آسان اوست و نحسیش، سختگیری در مخارج و زایمان او می باشد.

باب ۱۰۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می گذارد آن دو داغی می شود میان چشمانش

۱- عبد الرحمن بن حجاج از مردی که این حدیث را از او شنیده- و خود البته نامش را ذکر کرده- از امام صادق علیه السلام روایت کرد که: از آن حضرت پرسیدم که شخص تا چه اندازه می تواند زکات بگیرد؟ و همچنین گفتم: سخنی از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمود: «هر کس از دنیا برود و دو دینار از او باقی بماند همان، داغ (سوختگی) وسط چشمان او خواهد شد، راوی گوید: امام صادق علیه

السلام فرمود: در باره گروهی بود که میهمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودند، چون شب فرا می‌رسید هر یک را چیزی می‌داد) و می‌فرمود: فلانی برو، و این پول را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۷

صرف تهیه شام خود کن و چون بامداد می‌شد (باز چیزی می‌داد و) می‌فرمود:

فلانی، برو و با این پول نهار بخور، اما آنان هراسی نداشتند که روز و شب بدون غذا (گرسنه) بمانند، تا اینکه یکی از آنان دو دینار پس انداز کرد و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جمله را در حق او فرمود، البتّه به مردم خرج یک سال تمام داده می‌شود، و شخص نیازمند می‌تواند به اندازه ای که مخارج او را از آغاز سال تا پایان آن تأمین کند زکات بگیرد.

باب ۱۰۲- معنی زکات ظاهر و باطن

۱- مفضل بن عمر گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، شخصی از او پرسید که در چه اندازه از مال زکات واجب می‌گردد؟ حضرت به او فرمود:

زکات ظاهری یا زکات باطنی، مقصود کدام است؟ گفت: هر دو را می‌خواهم بدانم، فرمود: اما آشکار آن، پس به هر هزاری، بیست و پنج درهم تعلق می‌گیرد، و اما زکات باطنی، آن است که آنچه را برادرت به تو نیازمندتر است

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۸

بخود اختصاص ندهی و خود را مقدم ندانی بلکه او را جلو بیندازی.

باب ۱۰۳- معنی فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد مردی که پس از مرگ خود دو دینار باقی گذاشته بود فرمود: بسیار بجا گذاشته است

۱- ابان گوید: شخصی در محضر امام کاظم علیه السلام از مطلبی یاد نمود سپس گفت: شنیده ایم که در زمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله مردی از دنیا رفت در حالی که دو دینار باقی گذارده بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: زیاد باقی گذارده است، امام فرمود: او مردی بود که نزد اهل صفّه (تهیدستانی که در کنج مسجد مأوی گزیده بودند) گدائی می‌کرد، از دنیا رفت در حالی که دو دینار از او باقی مانده بود.

باب ۱۰۴- معنی عفو زکات بوسیله پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جز در نه چیز

۱- ابو سعید قَمَاط، از قول شخصی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۴۹

از آن حضرت پرسیدند: چه چیز زکات دارد، فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله زکات را در نه چیز مقرر فرمود، و زکات

در غیر از آنها را بخشود، که عبارتند از، گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، و شتر. سؤال کننده پرسید: پس ذرت چطور؟ حضرت خشمگین شد، آنگاه فرمود: به خدا قسم در زمان پیامبر خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْجِد، وَ ذَرَّتْ، وَ ارزن و همه آنها بوده، مرد گفت: امّا ایشان می گویند این چیزها در آن زمان نبوده و علت آنکه ایشان زکات را در این نه چیز مقرر فرموده این است که: جز آنها در آن زمان چیز دیگری موجود نبوده است: پس امام صادق علیه السلام غضبناک شد، و فرمود: دروغ گفتند، مگر بخشودگی جز در چیزهایی است که موجود بوده؟ خیر، به خدا سوگند، من غیر از اینها چیز دیگری را نمی شناسم که زکات بر آن باشد هر کس می خواهد

معتقد شود و بپذیرد، و هر کس نمی خواهد باید کفر ورزد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۰

باب ۱۰۵- معنی جماعت، فرقه، سنت، و بدعت

۱- حفص بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: از پیامبر خدا (ص) پرسیده شد که جماعت امت وی چه کسانی هستند؟ فرمود: حقّ جوینان، جماعت امت من هستند، اگر چه اندک باشند.

۲- عبد الله علوی مرفوعاً روایت نموده: به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفته شد که جماعت امت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که بر (صراط) حقّ باشند اگر چه ده تن باشند.

۳- عاصم بن حمید مرفوعاً روایت کرده که: شخصی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد معنی این کلمات چیست: سنت، بدعت، جماعت، و فرقه؟ امیر المؤمنین فرمود: «سنت» راه و روشی است که پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر فرموده، و «بدعت» روشی است که بعد از آن حضرت پیدا شده، و «جماعت»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۱

آنانند که به حقّ معتقدند، اگر چه اندک باشند، و «فرقه» پیروان باطلند اگر چه بسیار باشند.

باب ۱۰۶- معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی که: تو و مالت هر دو برای پدرت هستی

۱- حسن بن علاء گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه اندازه از ثروت فرزند برای شخص حلال است؟ فرمود: غذایش بدون زیاده روی آن هم وقتی ناگزیر از آن باشد. راوی گوید: عرض کردم: پس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که همراه با پدر خویش به خدمتش رسیده و ایشان فرموده بودند که: تو و هر چه داری از آن پدرت است، یعنی چه؟ فرمود: پدرش را خدمت آن حضرت آورده بود، و گفت: ای پیامبر خدا این مرد پدر من است و به من ستم نموده و مالی را که ارثیه مادرم بود، از بین برده و به من

نداده است. پدرم نیز گفت: هر چه که بوده، خرج همین فرزندانم و خودم کرده ام. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو و ثروت مال پدرت هستی و چیزی نزد این مرد نمانده است، آیا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۲

(بخاطر این چنین شکایت) رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر پیر را برای پرسش باز داشت می نماید؟.

باب ۱۰۷- معنی منقلین

۱- محمد بن شریح گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که بیرون رفتن زنان در عید فطر و قربان چگونه است؟ فرمود: درست نیست، مگر پیر زنانی که کفش کهنه خود را بپا کرده باشند. (کنایه از آنکه زینت دیگر ندارند) - یعنی فقط دو لنگه کفش دارند.

باب ۱۰۸- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: که زنان نباید از میانه راه بروند

۱- هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر زنان جایز نیست که از وسط راه بروند بلکه باید از دو طرف آن عبور نمایند منظور از «سراه» وسط راه است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۳

باب ۱۰۹- معنی یَوْمَ التَّلَاقِ، یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ التَّغَابُنِ و یَوْمَ الْحَشِيرَةِ

۱- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یَوْمَ التَّلَاقِ» روزی است که ساکنین آسمان و زمین بهم می رسند، و «یَوْمَ التَّنَادِ» روزی می باشد که دوزخیان بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب یا دیگر نعمتهائی که خدا نصیبشان ساخته بما بدهید، و «یَوْمَ التَّغَابُنِ» روزی است که اهل بهشت دوزخیان را زیان دیده بینند و آنان را فراموش کنند، و «یَوْمَ الْحَشِيرَةِ» روزی را گویند که مرگ را (به صورت گوسفند) آورده و ذبح کنند.

باب ۱۱۰- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است

۱- اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از نیای بزرگوارش روایت نموده

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۴

که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر حکمی که در قرآن یافتید بکار گیرید، و در ترک آن عذری ندارید، و هر حکمی که در قرآن نبود و در حدیثی از من بود، پس عذری برای شما در ترک سنت من نخواهد بود، و در هر چه حکمی از سنت و حدیثی از من نبود پس هر چه اصحاب من گفتند شما نیز همان را بگوئید، زیرا مثل اصحاب من در بین شما همانند اختران است، و هر کدام از شما که آنان را راهنمای خود گرفتید شما را هدایت کنند، و اگر به گفته هر یک از اصحاب من

اعتماد کنید هدایت شده اید، و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است، شخصی عرض کرد: یا رسول الله اصحاب تو چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من.

مؤلف این کتاب محمد بن علی گوید: قطعاً اهل بیت علیهم السلام، بر خلاف یک دیگر سخن نمی گویند، بلکه بر پایه و اساس صحیح و حق، احکام

واقعی را برای شیعیان می گویند، و چه بسا بدلیل تقیه به احکام غیر واقعی برای شیعیان فتوی می دهند، بنا بر این، آنچه از گفتارشان که با هم اختلاف دارد، بواسطه تقیه بوده، و تقیه لطف و رحمتی است برای شیعه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۵

شرح: ظاهراً مراد از اختلاف در متن معنای دیگر آن که رفت و آمد پی در پی، است، قصد گردیده باشد، چنان که در قول خدای سبحان است: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** یعنی پشت سر هم بودن شب و روز، و در زیارت جامعه کبیر آمده است: «و مختلف الملائکه» جای فرود آمدن، و آمد و رفت ملائکه است.

باب ۱۱۱- معنی قول پیغمبر «ص» که فرمود: اختلاف امت من رحمت است

۱- عبد المؤمن انصاری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی روایت کرده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «اختلاف امت من رحمت و احسان است» فرمود: راست گفته اند، عرض کردم: اگر چنین باشد، پس یک رأی بودن و اجتماعشان عذاب است! فرمود: آن طور که تو و آنان پنداشته اید نیست، بلکه مقصودش فرموده خدای عز و جلّ است: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** (پس چرا بجهد نروند از هر طایفه ایشان گروهی، تا قوانین و آداب دین را بقیه فراگیرند و بیم دهند قوم خود را، هر گاه که برگردند به سوی ایشان تا شاید آنان خدا ترس شده و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۶

از نافرمانی حذر کنند- توبه ۹: ۱۲۲) خداوند به آنان فرمان داده است به سوی پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله عازم شوند و به خدمتش آمد و رفت کنند و احکام را بیاموزند، بعد به سوی خویشان خود برگردند و آنچه را فرا گرفته اند به آنان یاد دهند، جز این نیست که رفت و آمدشان را از سرزمینها اراده فرمود، نه اختلاف در دین خدا، زیرا بی تردید دین بیش از یکی نیست.

باب ۱۱۲- معنی دروغ شاخ دار

۱- محمد بن علی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

پرهیز کنید از دروغ ساخته شده و شاخ دار، عرض شد: دروغ ساخته شده چیست؟

فرمود: این است که مردی حدیثی را برای بگوید، و تو آن حدیث را از غیر آن مردی که به تو گفته روایت نمایی.

باب ۱۱۳- معنی فرموده خداوند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»

۱- علی بن نعمان گوید: یکی از اصحاب ما مرفوعاً از امام صادق علیه السلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۷

روایت نمود که در معنی قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (یقیناً مر تو را بر بندگان من تسلطی نیست- حجر ۱۵: ۴۲) فرمود: بر این گروه امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بطور خاصّ تسلطی ندارد.

روای گوید: عرض کردم، فدایت کردم این چگونه می شود، در حالی که در بین ایشان نخاله هایی هستند؟ فرمود: نه چنان نیست که تو فهمیده ای منظور از سخن او (تو بر ایشان تسلطی نداری) این است که کفر را در نظر آنان خوب جلوه دهد و دوست آن سازد و ایمان را منفور و دشمن سازد.

باب ۱۱۴- معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد طیب

۱- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: البته شیعیان ما معادن، و اشراف، و اهل بیوتات و اشخاصی هستند که زادگاه پاکی داشته اند، علی بن جعفر گوید: از معنای آن پرسیدم فرمود: «معادن» از قریش اند، و «اشراف» از عرب اند و «اهل بیوتات» از آزادگانند، و کسانی که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۸

زادگاهشان از دهات نزدیک به شهرها (در عراق) است.

باب ۱۱۵ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: از گفته های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد

۱- عبد الاعلی بن أعین گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم قربانت کردم، سنی ها حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و

آله روایت می نمایند که آن حضرت فرمود:

«از اخبار بنی اسرائیل بازگو و نگران مباش» آیا درست است؟ فرمود: بلی، گفتیم: پس هر چه که از بنی اسرائیل شنیدیم بازگو نمائیم و برای ما اشکالی ندارد؟ فرمود: مگر نشنیده ای سخنی را که فرمود: دلیل بر دروغگو بودن مرد همین است که هر چه را بشنود بازگو کند؟ عرض کردم پس مصداق آن فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه است؟ فرمود: منظور آن است که هر چه در قرآن از ماجراهای بنی اسرائیل آمده تو بازگو نما که در این امت ما خواهد آمد و باکی بر آن نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۵۹

باب ۱۱۶- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی کند»

۱- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی به محضرش شرفیاب شد، و از آن جناب در باره شخصی پرسید که بعد از نماز شک می کند و نمیداند یک رکعت خوانده یا دو رکعت، فرمود: نماز را مجدداً بخواند عرض کرد: پس حدیثی که نقل شده است چیست؟ (که فقیه نمازش را اعاده نمی کند) فرمود: آن شک در سه و چهار است.

باب ۱۱۷- معنی سمیط و سعیده و اثنی و ذکر

۱- عبد الله بن سنان گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آغاز دیوار مسجد خود را یک «سمیط» بنا کرد، یعنی یک خشت، و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۰

چون مسلمانان زیاد شدند گفتند: کاش امر می فرمودی که مسجد توسعه داده شود، پس فرمود: مسجد را زیاد کردند، و اما «سعیده» یعنی به اندازه یک خشت و نیم بنا کردند، باز هم مسلمانان فزونی گرفتند، و عرض کردند: یا رسول الله چه خوب است که دستور فرمائید به مسجد افزوده گردد حضرت فرمود آن را زیاد کردند و دیوارش را دو خشت نر و ماده ساختند. و چون گرما برایشان شدت گرفت عرض کردند: ای پیامبر خدا چه خوب است، اگر دستور فرمائی سقفی ساخته شود که سایه اندازد تا از گرما مصون باشیم، پس دستور داد که ستونهایی از چوب خرما بر پا داشتند و با چوبها و برگهای خرما و علف، سقفی ساختند، تا آنکه باران بارید، و بر روی آنان ریخته شد، گفتند: ای پیغمبر خدا اگر اجازه می فرمودی گلی بر روی این سقف می کشیدیم که آب به زیر نمی آمد، فرمود:

نه، بلکه چوب بستنی همانند چوب بست موسی باشد، و زیاده از این نمی‌کنم، و تا آخر عمر آن بزرگوار همواره مسجد بر همین منوال بود و قدّ دیوار مسجد پیش از آنکه آن سقف به رویش نهاده شود به اندازه یک قامت انسان بود، و چون سایه دیوار به طول یک ذراع می‌شد نماز ظهر را می‌خواندند، و چون به اندازه دو ذراع می‌گشت نماز عصر بجا می‌آوردند، فرمود: «سمیط» یک خشت یک خشت کنار

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۱

هم چیدن است؛ «سعیده» یک خشت و نیم؛ و «انثی و ذکر» نیز دو خشت مخالف و چپ و راست هم می‌باشد.

باب ۱۱۸- معنی جهاد اکبر

۱- موسی بن اسماعیل از پدرش از حضرت کاظم از پدرش از نیای خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سریه ای (جنگهایی که پیغمبر اکرم شخصا در آن شرکت نداشته و یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاهیان تعیین می‌نمود. جمعا چهل و هفت سریه بوده که نخستین آن در ماه هفتم بعد از هجرت با سی و هفت نفر سوار، و به فرماندهی حضرت حمزه بود.) فرستاد، وقتی بازگشتند به آنان فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد کوچکتر را انجام دادند، و جهاد بزرگترشان باقی مانده، شخصی عرض کرد: یا رسول الله جهاد بزرگتر چیست؟ فرمود: جهاد با هوای نفس. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برترین مجاهد شخصی است که با هوای نفس خویش به نبرد برخاسته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۲

باب ۱۱۹- معنی نخستین نعمتها و آغازگر آنها

۱- حسین بن یزید از امام صادق از پدرش از نیای بزرگوارش - علیهم السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که ما خاندان را دوست می‌دارد باید خدا را بر نخستین نعمت سپاس گوید، عرض شد: اولین نعمت چیست؟ فرمود: حلال زاده بودن، و ما را دوست نمی‌دارد مگر شخصی که نطفه او پاک است، و با من کینه ورزی نمی‌نماید مگر کسی که حرام زاده است.

۲- أبو محمّد انصاری از چند راوی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: شخصی که شب را به بامداد رساند و نسیم محبت ما را بر قلب خود احساس نماید پس باید خدا را بر سر آغاز نعمتها سپاسگزاری

نماید. عرض شد:

سرآغاز نعمتها چیست؟ فرمود: حلال زادگی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۳

۳- زید بن علی، از پدرش از امام سجّاد، از پدرش امام حسین از پدرش حضرت علی علیهم السلام، روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی شخصی که من و تو و همچنین امامان از نژاد تو را دوست بدارد، باید خدا را سپاس گوید؛ بر پاک بودن مکان زادن خود (حلال زادگی)، دوست ندارد ما را مگر شخص حلال زاده، و دشمنی نمی کند با ما جز آنکه ناپاک زاده باشد.

۴- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که نسیم دوستی ما را بر دل خود احساس نماید به مادرش بسیار دعا کند زیرا او به همسرش خیانت نکرده است.

باب ۱۲۰- معنی «اولی الاربه»

۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر قول خدای عز و جل:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۴

أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ (یا پیروانی که محتاج نباشند از مردان و به زنان که پیر باشند- نور ۲۴: ۳۱) پرسیدم، فرمود: نابخردی است که با زن همبستر نمی گردد.

۲- أبو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام معنی این آیه را پرسیدم:

التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ (و پیروان از مردانی که میل جنسی ندارند) فرمود:

مردان نادانی هستند که با زنان همبستر نمی گردند.

باب ۱۲۱- معنی اربعاء و نطاف

۱- اسحق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمین در برابر خرما و گندم و جو و نیز در برابر گردش نوبت آب (کشاورزان)، و آب زیادی نهرها اجاره داده نمی شود، عرض کردم: اربعاء چیست؟ فرمود: نوبت آب. و «نطاف» زیادی آب است بر کشت و زرع و لکن آن را به طلا و نقره، و نصف و یک سوم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۵

و یک چهارم بپذیر و اجاره بده.

باب ۱۲۲- معنی «خبء» که خدا به چیزی بهتر از آن پرستیده نشده

۱- هشام بن سالم گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند به چیزی عبادت نشده که آن را از خبء (نرفتن) بیشتر دوست داشته باشد، عرض کردم: «خبء» چیست؟ فرمود: تقیه.

باب ۱۲۳- معنی سلام نمودن مرد بر خودش

۱- أبو الصَّباح گوید: از امام باقر علیه السلام در باره فرموده خداوند: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ (و هنگامی که داخل خانه ها گشتید بر خویشتن سلام نمائید- نور ۲۴: ۶۱) پرسیدم، فرمود: منظور این است که وقتی کسی وارد منزل خویشتن شود و سلام کند، (پاسخ) آن سلام را بر خود او برگردانند و این سلام بر نفس خودتان می باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۶

باب ۱۲۴- معنی استیناس

۱- عبد الرحمن بن ابي عبد الله گوید: امام صادق علیه السلام در باره تفسیر فرموده خداوند: لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَي أَهْلِهَا (مبادا جز به خانه های خودتان بدون اجازه داخل خانه هائی شوید که با صاحبش انس ندارید، تا اجازه بگیرید و چون رخصت یافتید داخل شوید بر اهل آن خانه ها سلام کنید- ۲۴: ۲۷) فرمود: منظور کندن کفش، و سلام کردن است.

باب ۱۲۵- معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام «لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ»

۱- احمد بن محمد بن زبني گوید: امام رضا علیه السلام فرموده است: از گرامیداشت (اکرام) سرباز نمی زند مگر الاغ. عرض کردم: معنای آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۷

چیست؟ فرمود: یعنی که بوی خوشی را بر شخص عرضه نمایند و او از استشمام آن خودداری نماید، و در مجلس برایش جا باز کنند او ننشینند، هر که از این دو ابا کند آنچنان باشد که حضرت فرموده است.

شرح: در باب ۳۰۹ چهار روایت دیگر به این مضمون خواهد آمد.

باب ۱۲۶- معنی طینه خبال

۱- ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به مرد مؤمن یا زن مؤمنه تهمت زند به آنچه در آنان نباشد، روز قیامت خداوند او را در خاک یا رملی از چرک تن دوزخیان زندانی می کند، تا از آنچه گفته است بیرون آید، راوی گوید: عرض کردم: «طینه خبال» چیست؟ فرمود: چرکی است که از عورت زن بدکاره خارج می شود.

۲- سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی که شراب یا هر نوع

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۸

چیز مستی آوری بخورد چهل روز نمازش پذیرفته نگردد، و اگر دوباره بخورد، خداوند به او از شراب «طینت خبال» می نوشاند. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود:

چرک و عرقی است که عورت زناکاران خارج می گردد.

باب ۱۲۷- معنی عقدین

۱- عیسی بن عبد الله عمری، از جدش، از پدرش از علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: نماز نخواند هیچ یک از شما در حالی که گرفتار یکی از دو «عقد» یعنی بول و مدفوع باشد.

باب ۱۲۸- معنی دعابه

۱- فضل بن ابی قره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۶۹

در او «دعابه» نباشد. عرض کردم: «دعابه» چیست؟ فرمود: شوخ طبعی.

باب ۱۲۹- معنی قول ابو ذر که سه چیز است که مردم از آن متنفرند و من آن را دوست دارم

۱- شعیب عرقوفی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: سخنی از ابو ذر - رحمه الله علیه - بر سر زبانها است که می فرمود؛ سه چیز است که مردم از آنها نفرت دارند، ولی نزد من محبوب است که عبارتند از: مرگ، فقر و بلا.

حضرت فرمود: یقیناً، چنین نیست که پنداشته اند بلکه مقصودش آن است که مرگ در فرمانبرداری از خدا نزد من محبوب تر است از زندگی در نافرمانی خدا، و تهیدستی در اطاعت از خدا را بهتر دوست می دارم از بی نیازی که به واسطه معصیت خدا حاصل شده باشد، و گرفتاری و بیماری در راه طاعت خدا برایم عزیزتر است از آسودگی و تندرستی در نافرمانی از پروردگار.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۰

باب ۱۳۰- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که دروغ روزه را باطل می کند

۱- ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: یک دروغ، روزه روزه دار را بهم می زند. به آن حضرت عرض کردم؛ تباه شدیم، فرمود: نه، مقصودم دروغ گفتن بر خدای عز و جل و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله و بر امامان

عليهم السلام می باشد.

باب ۱۳۱- معنی همسایه و حدّ و مرز آن

۱- معاویه بن عمّار گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم، حدّ و مرز همسایه چقدر است؟ فرمود: از هر طرف چهل خانه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۱

باب ۱۳۲- معنی این روایت: هر کس ما را دوست بدارد در معرض رسوایی و بدنامی نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است

۱- ابن بکیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که ما را دوست بدارد و در موقعیتی باشد که ننگی بر دامن او نباشد پس او از بندگان مخلص خداست.

عرضه داشتم: قربانت کردم، و موردی که رسوائی نداشته باشد، چیست؟ فرمود:

مادرش متّهم نباشد.

در خبر دیگر است که: یعنی زنازاده اش ندانند.

باب ۱۳۳- معنی اکراه و اجبار

۱- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در حال خشم و «اجبار» (بزور واداشتن) و «اکراه» (کسی را بر خلاف میل و رضای او به کاری مجبور

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۲

کردن) قسم خوردن صحیح نیست. عرض کردم: خدا خیرت بدهد تفاوت میان «اکراه و اجبار» چیست؟ فرمود: «اجبار» از پادشاه است، و «اکراه» از همسر، و یا مادر، و یا پدر پیدا می شود، و اهمیتی ندارد.

باب ۱۳۴- معنی نومه

۱- أبو طفیل گوید: شنیدم که امیر المؤمنین می فرمود: البته بعد از من فتنه و آشوبهای بی هدف و ایجادکننده تردید و دودلی بر پا خواهد شد که باقی نمی ماند در آن، مگر شخص «نومه» (خواب آلوده)، شخصی عرض کرد: «نومه» چیست؟

فرمود: شخص تودار است، و مردم نمی دانند در دل چه دارد.

باب ۱۳۵ - معنی سبیل الله

۱- جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم در باره تفسیر این آیه در فرموده خدای عزّ و جلّ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ (و اگر در راه خدا کشته شوید، یا بمیرید ... آل عمران ۳: ۱۵۷) فرمود: آیا تو میدانی راه خدا کدام است؟

گوید: عرض کردم؛ نه به خدا قسم، مگر آنکه آن را از شما بشنوم، فرمود: راه خدا و «سبیل الله» علی علیه السلام و فرزندان او می باشند، کسی که در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا مقتول گردیده و هر کس که در ولایت علی بمیرد در راه خدا جان داده است.

۲- حسین بن عمر گوید: به امام صادق عرض کردم: شخصی به من وصیت نموده، مال او را «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» خرج کنم، فرمود: آن را در راه حج صرف نما، عرض کردم: او بمن وصیت کرده در راه «خیر معهود» خرج نمایم. فرمود: آن

را در راه حج صرف نما، چون من راهی از راههای خدا را نمی شناسم که بهتر از حج باشد.

۳- حسن بن راشد گوید: در شهر مدینه از امام عسکری علیه السلام پرسیدم در باره مردی که وصیت نموده، اموالش «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مصرف شود.

فرمود: «سبیل الله» شیعیان ما هستند.

باب ۱۳۶- رمی به «صلعا»

۱- اصبع بن نباته گوید: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از بصره تشریف آورد، از بزرگان و اشراف خدمتش رسیدند و پس از عرض تبریک گفتند:

یدواریم این امر (خلافت) در دست شما پایدار باشد، و هرگز کسی بر سر آن با شما به ستیز برنخیزد، در پاسخشان فرمود: دریغا- طی سخنان مفصلی فرمود- کی چنین خواهد شد؟ و شما در سختی و بلا دچار خواهید گشت، گفتند: ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۵

امیر المؤمنین «صلعاء» چیست؟ فرمود: اندوخته شما به زور گرفته می شود و شما از آن جلوگیری نمی کنید.

باب ۱۳۷- معنی صلیعاء و قریعاء

۱- سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عرب بادیه نشینی از بنی عامر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و از حضرت سؤالی نموده و حدیث طولانی را یاد کرده، و در آخر آن آورده است که اعرابی از آن حضرت پرسید: «صلیعاء و قریعاء» و نیکوترین نقطه زمین، و بدترین نقطه زمین در کجاست؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه جبرئیل آمد، به او خبر داد: «صلیعاء» زمین شوره زاری است که سیراب نمی گردد، و چراگاهش سیر نمی کند، و «قریعاء» زمینی است که برکتی ندارد و میوه اش بدست نمی آید، هر چه در آن خرج شود بهره ای از آن عاید نمی گردد، و بدترین قطعه های زمین بازار می باشد که آنجا جولانگاه شیطان است، هر بامداد پرچم خود را برافراشته می سازد، و تحت خویش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۶

را در آنجا می نهد، و اولادش را پراکنده می سازد، آنها چون به اشخاصی برسند گویند پیمانانه را کم دهند، یا کفه ترازویی را که جنس در

آن است سبک گیرند، و یا در تراژ پارچه کش روند، یا در باره جنسی دروغ گویند، شیطان بفرزندانش گوید: سفارش میکنم شما را بمردی که پدرش مرده، و پدر شما زنده است، و شیطان همواره با نخستین فردی که وارد بازار می شود، و آخرین نفری که باز می گردد همراه می باشد، و از او جدا نمی گردد. و ممتازترین قطعه های زمین مساجد است، و محبوب ترین مردم نزد خدا نخستین شخصی است که وارد آن شود و آخرین نفری باشد که بیرون رود.

این حدیث طولانی بود ما به قدر نیاز از آن را آورده ایم.

باب ۱۳۸- معنی دنباله روی مردان

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: به تو هشدار می دهم که پرهیزی از آنکه سودای ریاست را در سرت پرورانی، و بر حذر باش از این که دنباله رو مردم باشی، عرض کردم: قربانت کردم ریاست را دانستم، و اما این

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۷

که دنبال مردم نروم، در حالی که، من دو سوّم از آنچه را که دارم (روایات از شما) از دنبال روی بدست آورده ام، فرمود: چنان نیست که پنداشته ای بلکه منظور این است که پرهیزی از آنکه غیر از حجت حقّ، شخصی دیگر را به رهبری انتخاب نمائی و هر چه گوید تصدیقش کنی.

باب ۱۳۹- معنی «وصمه، و بادره»

۱- ابو حمزه گوید: امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلّى الله علیه و آله فرمود: شخصی که ماه شعبان را روزه بگیرد از هر لغزش و «وصمه» (سستی) و «بادره» (تندی و تیز خشمی) مصون خواهد شد. ابو حمزه گوید: به آن حضرت عرض کردم: «وصمه» چیست؟ فرمود: سوگند در معصیت و نذر در نافرمانی از خدا منعقد نمی گردد، گفتم: «بادره» چیست؟ فرمود:

سوگند خوردن در حال خشم، و توبه از آن پشیمانی از آن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۸

باب ۱۴۰- معنی حجّ

۱- أبان بن عثمان از شخصی که حدیث را به او گفته است نقل نموده که:

به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم؛ چرا (آن مناسک مخصوص) حجّ نامیده شده؟

فرمود: حجّ به معنی رستگاری است و وقتی که گفته می شود: «حجّ فلان» یعنی فلانی رستگار شد.

باب ۱۴۱- معنی قول امام صادق علیه السلام که خداوند خواسته و اراده کرده است، ولی نمی خواهد و نمی پسندد

۱- أبو بصیر گوید، امام صادق علیه السّلام می فرمود: (خدا) خواسته و اراده نموده ولی نمی پسندد و راضی نیست، عرض کردم؛ چگونه؟ فرمود: خواسته است که آنچه را در جهان هستی واقع می شود بداند، و همچنین اراده کرده است،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۷۹

ولی دوست نداشته که بگویند: او سؤمین از سه خداست، و کفر را از بندگان خود نمی پسندد.

باب ۱۴۲- معنی اغلب و مغلوب

۱- احمد برقی از یکی از مشایخ حدیث مرفوعاً روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: «اغلب» کسی است که به سبب نیکی چیره گردد و «مغلوب» شخصی است که به وسیله شرّ غلبه پیدا کند، و مؤمن افسار گسیخته نیست (خود را در چهار چوب احکام شرع مقید می سازد).

باب ۱۴۳- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در مورد اعرابی که نزد او آمده بود: یا علی برخیز و زبانش را قطع کن

۱- موسی بن بکر با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۰

عرب بیابان نشینی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و چنین گفت: آیا تو از جهت پدر و مادر بهترین ما و بزرگوارترین فرزندان ما و در جاهلیت و اسلام رئیس ما نبودی؟ پیغمبر خشمگین شد و فرمود: ای اعرابی جلوی زبانت چند پرده دارد؟

گفت: دو تا لبها و دندانها، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس در دو پرده خاصیتی نبود که تندی این زبانت را از ما بگیرد؟ توجه داشته باش که به احدی در دنیا، چیزی داده نشده که برای آخرتش زیان بارتر از زبان ول و رها باشد. بعد رو به حضرت علی علیه السلام نمود و فرمود: یا علی برخیز

«فاقطع لسانه»

(پس زبانش را قطع کن) مردم گمان بردند که علی علیه السلام زبان او را خواهد برید ولی بر خلاف انتظار آنان چند درهم به او داد.

باب ۱۴۴- معنی «موتور اهل و ماله»

۱- ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: (اگر) تو را در رویگرداندن از هر چیز فریب دهند، مواظبت نما که در نماز عصر تو را نفرینند، وقتی که هنوز

خورشید به افق نرسیده و سپید و پاکیزه است آن را به جای آور، زیرا پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: شخصی که نماز عصر را تلف سازد، فرزند و ثروتش کاسته گردد.

راوی گوید: پرسیدم «موتور» اهل و مال چیست؟ فرمود: برای او در بهشت خانواده و مالی نخواهد بود، عرض کردم: پایمال ساختن حق نماز عصر چگونه

می باشد؟ فرمود: به خدا سوگند تضييعش به آن است که تا نزدیکی غروب که خورشید زرد رنگ شود، یا از نظر پنهان گردد به تأخیر افتد.

باب ۱۴۵- معنی محدث

۱- عبید بن هلال گوید: شنیدم که امام رضا علیه السلام فرمود: من دوست دارم که مؤمن «محدث» باشد. گوید: پرسیدم: «محدث» چیست؟ فرمود: بسیار فهمیده و دانا.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۲

باب ۱۴۶- معنی سوء

۱- خلف بن حماد، با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به یکی از یارانش فرمود: در موقع عمل حجامت، که از جای آن خون بیرون زد، پیش از تمام شدن حجامت به هنگام روان بودن و سرازیر شدن خون بگو: به نام خدای بخشنده مهربان، پناه می برم به پروردگار بخشنده در این حجامت از چشم زخم در خون و هر بدی، بعد فرمود: ای فلانی، چه می دانی که چون این جملات را خواندی همه چیزها را فراهم ساخته ای، چون رد فرموده: **وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ** (و اگر من از غیب «جز آنچه به وحی می دانم» آگاه بودم، همواره می افزودم برخیز و نفع خود، هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم- اعراف ۷: ۱۸۸) منظور از «سوء» فقر است و خدای عز و جل فرموده: **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** (این چنین میل او را از قصد بدو عمل زشت بگردانیدیم- یوسف ۱۲: ۲۴) یعنی از اینکه آلوده بقتل و متهم به زنا گردد، و به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۳

موسی گفت: **وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ** (یا موسی دست در گریبان خود کن چون بیرون آوری بیماری برص از آن رفته باشد و (بلطف خدا) سپید و روشن گردد- نمل ۲۷: ۱۲) فرمود: منظور از «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» بدون

بیماری برص است.

باب ۱۴۷- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: در باره مار، که اگر کسی آن را رها کند در حالی که از پی آمد آن بترسد، از من نیست.

۱- أبان گوید: شخصی از امام کاظم علیه السلام پرسید؛ در باره مردی که مار را می کشد، و سؤال کننده به آن حضرت عرض کرد: خبری به ما رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «و کسی که مار را رها سازد در حالی که بترسد از زیان بعدی آن، از من نیست» فرمود: پیامبر خدا فرموده: «و هر که آن را نکشد در صورتی که از زیان بعدی آن بیم داشته باشد پس از من نیست» ولی ماری که تو را تعقیب نمی کند، رها کردن آن اشکالی ندارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۴

باب ۱۴۸- معنی: «سأته و هأته و عأته و لأته»

۱- سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی از آن حضرت در باره قول پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که فرموده: خدایا پناه می برم به تو از گزند «سأته و هأته و عأته و لأته» در پاسخ فرمود: «سأته» خاصه و نزدیکان، و «هأته» حشره زهردار، «لأته» همدم شدن با شیطان، و «عأته» مردمان عادی می باشند.

باب ۱۴۹- معنی رم

۱- زید بن علی از پدرانش علیهم السلام از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در امّیت من نه رهبانیت (گوشه نشینی و ترک دنیا و چشم پوشی از لذایذ) جایز است، و نه آوارگی از خانه و خاندان و بیابانگردی (جهت پرستش) و نه «رم» (بریدن از جامعه) یعنی مهر خاموشی بر لب زدن (اشاره به روزه خاموشی است که در بنی اسرائیل بوده و در اسلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۵

نهی گردیده است).

باب ۱۵۰- معنی توبه نصوح

۱- احمد بن هلال گوید: از امام هادی علیه السلام پرسیدم: که توبه نصوح چیست؟ در پاسخ نوشت این که باطن و ظاهر مانند هم باشد بلکه باطن بهتر از ظاهر باشد.

۲- أبو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا (بسوی خدا باز گردید همچون بازگشت نصوح- تحریم: ۸) فرمود: منظور روزه گرفتن در روز چهارشنبه، و پنجشنبه، و جمعه است.

مصنّف این کتاب گوید: معنایش این است که این سه روز را روزه بگیرد، بعد توبه نماید.

۳- عبد الله بن سنان و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت نموده اند، که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۶

فرمود: «توبه نصوح» آن است که باطن مرد مانند ظاهرش باشد بلکه بهتر از آن.

و روایت شده: توبه نصوح آن است که مرد دست از گناه بکشد، و نیت نماید هرگز بار دیگر آن را انجام ندهد.

باب ۱۵۱- معنی حسنه دنیا، و حسنه آخرت

۱- جمیل بن صالح گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً (ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان- بقره: ۲۰۱) فرمود: در آخرت، خشنودی خدا و وعده بهشت، و در دنیا، گشایش در روزی و معاش و نیک خوئی است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۷

باب ۱۵۲- معنی وام دنیا و آخرت

۱- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، وام زیادی بر عهده من است، نان خور فراوان دارم، و نمی توانم به حج بروم دعائی مرا بیاموز تا آن را بخوانم. فرمود: در تعقیب هر نماز واجب این دعا را بخوان:

پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و بدهکاری دنیا و آخرت را از من کار سازی فرمای. عرض کردم؛ وام دنیا را شناخته ام ولی وام آخرت چیست؟

فرمود: حجّ وام آن سرای می باشد.

باب ۱۵۳- معنی قول نمازگزار در تشهدش که گوید: هر چه پاک و پاکیزه است اختصاص به خدا دارد و هر چه آلوده است ناشی از غیر اوست

۱- عبد الله بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۸

گفته نمازگزار در تشهدش که گوید: هر چه خوب و پاکیزه است از جانب خدا و هر چه بدی است از غیر اوست، چیست؟ فرمود: مقصود از آنچه خوب و پاک است، روزی بدست آمده از کسب حلال می باشد و منظور از آنچه پلیدی است، «ربا» است.

باب ۱۵۴ - معنی سلام در نماز

۱- عبد الله هاشمی گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باره معنی سلام در نماز، پرسیدم فرمود: سلام نشانه امتیّت، و حلال گردیدن آنچه که در حال نماز حرام بود، می باشد، عرض کردم: فدایت شوم این چگونه است؟ فرمود: مردم در گذشته عادتشان بر این بود که اگر تازه واردی بر ایشان سلام می داد خود را از گزند او آسوده می دانستند، و چون ایشان پاسخ سلام وی را می دادند، او نیز از زیان ایشان خود را آسوده می دانست، اگر سلام نمی کرد از او ایمن نبودند، و اگر ایشان نیز پاسخ سلام کننده را نمی دادند، او امتیّت نداشت، و این خوئی بود در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۸۹

عرب، پس سلام دادن نشانه بیرون آمدن از حال نماز و حلال گشتن سخن و ایمنی از انجام عملی است که نماز را باطل کند، و سلام نامی از أسماء خدای عزّ و جلّ است و آن از نماز گزار بر دو فرشته خدا که موکل اویند است.

باب ۱۵۵ - معنی دار السلام

۱- اَبی ظبیان از ابن عباس نقل کرده که گفت: مقصود از دار السلام بهشت است، و اهل آن از هر جهت سالم هستند، یعنی از تمامی آسیبها، ناخوشیها، بیماریها، و رنجها به دور و سلامت هستند، از ضعف پیری و مرگ و دگرگونی احوال که به زیان ایشان باشد، آسوده اند، و آنان بزرگوارانی هستند که هرگز به خواری دچار نگردند، بی نیازانی که هرگز تهیدست و نیازمند نگردند، و خوشبختانی هستند که به نکبت و بدبختی دچار نمی شوند، و مسرورانی که به

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۰

اندوه و غم مبتلا نگردند، و ایشان زندگانی هستند که هرگز مرگ

به سراغشان نرود، و در کاخهایی از دَر و مرجان که دره‌ایش به جاده‌های عرش گشوده می‌گردد مأوای دارند، در حالی که فرشتگان برای (تهنیت) آنان از هر در وارد شوند و (گویند) سلام و تحیت بر شما باد که (در اطاعت خدا) بردباری پیشه نمودید و سرانجام خوب منزلگاهی یافتید- رعد ۱۳: ۲۳).

۲- علاء بن عبد الکریم گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ (و پروردگار است که (مردم را) به سوی سرای صلح دعوت می‌کند- یونس ۱۰: ۲۵) فرمود: «سلام» خداوند است و سرایش را که برای اولیاء خویش آفریده بهشت می‌باشد.

باب ۱۵۶- معنی هفت سخنی که به خاطر آموختن آن دانشمندی هفتصد سال به دنبال حکیمی رفت

۱- محمّد بن وهب گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: دانشمندی هفتصد

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۱

فرسنگ راه را به دنبال دانائی پیمود تا هفت چیز از او فراگیرد. وقتی به او رسید، گفت: یا حکیم! چه چیز مرتبه اش از آسمان بلندتر است، و دامنه اش از زمین گسترده تر و از دریا غنی تر، و از سنگ سخت تر و از آتش گرم تر، و از سرمای سخت سردتر، و از کوههای سر به فلک کشیده سنگین تر می‌باشد؟ در پاسخش گفت: ای مرد مقام حقّ از همه والاتر است، و عدالت از پهنه زمین وسیع تر است، و بی نیازی، دل آدم قانع است که از دریا غنی تر است، و قلب کافر از سنگ سخت تر است، سینه انسان آزمند از آتش گرم تر می‌باشد، و دل کسی که از رحمت الهی مأیوس گشته از برف سردتر، و بر پاکدامن تهمت زدن از کوههای عظیم سنگین تر است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۲

باب ۱۵۷- معنی اُشرافِ اُمّت

۱- ابن عبّاس گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بزرگان اُمّت من آنانند که قرآن را حفظ نموده و آن را سرمشق خود ساخته اند و شب زنده داری می‌کنند.

۲- سهل بن سعد گوید: جبرئیل خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد، و عرض کرد:

ای محمّد! هر چقدر می‌خواهی زندگی کن ولی بدان که سرانجام خواهی مرد، و هر چه را که می‌خواهی دوست بدار، ولی عاقبت جدائی آن را می‌بینی، و هر آنچه میل توست انجام بده که به فرجامش خواهی رسید، و بدان که بزرگی مرد در این است که شب را به عبادت بگذرانند، و عزّتش در بی نیازی از مردم است.

معانی الأخبار /

باب ۱۵۸- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: هنوز آسمان نیلگون بر کسی سایه نیفکنده است و بر زمین غبار آلود کسی گام ننهاده است که راستگوتر از ابو ذر باشد

۱- انس بن مالک گوید: روزی ابو ذر به مسجد پیغمبر آمد، و گفت: شب گذشته در خواب صحنه ای را دیدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم، گفتند:

در خواب چه دیدی؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نزدیک خانه اش دیدم که شبانه بیرون آمد، دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و با هم به قبرستان بقیع رفتند، من هم آن دو را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشان رفتم، بسوی بقیع شدند و رفتند تا به محلّ قبرهای مکه رسیدند پس آن حضرت روی به آرامگاه پدر نموده و به آنجا رسید، نزدیک آن دو رکعت نماز خواند که ناگاه گور شکافته شد، و در همین حال عبد الله را دیدم که نشسته است و می گوید: گواهی می دهم که معبود به حقّی جز «الله» نیست. و گواهی می دهم: محمد بنده و پیامبر اوست،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: پدرم، ولیّ تو کیست؟ عبد الله گفت: پسر من ولیّ چیست؟ فرمود: این علی ولیّ است. عبد الله فوراً گفت: و گواهی می دهم که علی ولیّ من است پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پس به بوستان خودت بازگرد.

سپس بر سر آرامگاه مادرش آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود، تکرار کرد، ناگاه قبر شکافت، بی درنگ آمنه گفت:

شهادت می دهم، معبود بر حقّی نیست جز «الله» و تو پیامبر و فرستاده خدایی، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: مادرم، ولیّ تو کیست؟ پاسخ

داد: پسر م ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی علیه السلام) علی بن ابی طالب است. آمنه فورا گفت: و البتة علی ولی من است پس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد. وقتی سخن ابو ذر به اینجا رسید به او گفتند: تو دروغ می گوئی و با وی دست به گریبان شدند و کتکش زدند، (خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند) و گفتند: یا رسول الله امروز دروغی بر تو بسته شد. فرمود: چه بود؟ گفتند: جناب (ابو ذر) در باره تو چنین و چنان نقل کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آسمان نیلگون هنوز بر سر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته است که راستگوتر از ابو ذر باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۵

عبد السلام بن محمد گفت: این خبر را بر محمد بن عبد الاعلی جهمی عرضه نمودم، او گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد گفت: براستی خدای عز و جل آتش جهنم را حرام کرده است بر پستی که تو را آورد و شکمی که تو را پرورش داد، و پستانی که تو را شیر داد، و آغوشی که تو را سرپرستی نمود.

۲- اسماعیل بن فراء از مردی روایت نموده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حق ابو ذر چنین نفرموده است که: آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین در برداشته کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد؟

فرمود: آری، گفتم: پس چه شد

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و امیر المؤمنین علیه السَّلام و کجا شدند حسن و حسین؟ در پاسخ فرمود: دوره سال چند ماه است؟ گفتم: دوازده ماه، فرمود: چند تای آنها ماه حرام شده است؟ عرض کردم: چهار ماه، فرمود:

آیا ماه رمضان هم جزء آنها است؟ عرض کردم: نه، فرمود: یقیناً در ماه رمضان شبی هست که برتر از هزار ماه می باشد، البتّه ما خاندانی هستیم که هیچ فردی با

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۶

ما قیاس و سنجیده نگردد.

باب ۱۵۹- معنی فرمایش امام صادق علیه السَّلام که: ریاست طلب تباه گردد

۱- أبو حفص از برادرش سفیان بن خالد روایت نموده که امام صادق علیه السَّلام فرمود: ای سفیان هوشیار باش، و از رفتن در پی ریاست بپرهیز که هیچ کس در جستجوی آن بر نیامد مگر اینکه تباه شد. عرض کردم: فدایت گردم، ما تباه شده ایم، زیرا هیچ یک از ما نیست مگر آنکه دوست دارد که نامدار باشد، و مردم او را در نظر گرفته و به او مراجعه کنند، و از او شنوندگی داشته باشند! فرمود:

این گونه نیست که تو پنداشته ای، بلکه ریاست آن است که: تو غیر از حجت خدا شخص دیگری را بدون دلیل (به جای امام علیه السَّلام) به امامت برگزینی و هر چه گوید تصدیقش نمائی، و مردم را برای شنیدن و پذیرفتن گفتار او دعوت کنی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۷

باب ۱۶۰- معنی قولی که: هر کس دانشی فرا گیرد تا با آن با نادانان بحث و جدل کند یا به دانشمندان فخر بفروشد یا به این دلیل که مردم به او روی آورند، جایش در آتش دوزخ خواهد بود

۱- عبد السَّلام بن صالح هروی گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السَّلام می فرمود:

رحمت خدا بر بنده ای باد که امر ما را زنده دارد. عرض کردم: امر شما چگونه زنده گردد؟ گفت: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم نیز بیاموزد، زیرا اگر مردم زیبایی و شکوه سخن ما را دریابند حتماً بما گرایش پیدا می کنند و پیرو ما می شوند، عرض کردم: ای فرزند خدا از امام صادق علیه السَّلام روایتی برای ما نقل شده که آن حضرت فرموده است: کسی که دانشی بیاموزد تا به وسیله آن با نابخردان بحث و جدل کند، یا به دانشمندان مباحث نماید، یا به این منظور که مردم به او روی آورند، جای او در آتش خواهد بود؟ امام رضا علیه السَّلام فرمود: جدّم درست فرموده، آیا می دانی

«سفهاء» چه کسانی هستند؟ عرض کردم: نه «با ابن رسول الله» فرمود: داستان سرایانی از مخالفین مایند، و آیا می دانی دانشمندان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۸

یعنی چه کسانی؟ گفتم: «یا ابن رسول الله» خیر، فرمود: ایشان دانشمندان آل محمد علیهم السلام می باشد که خداوند اطاعت از آنان را واجب ساخته و علاقه به آنان را لازم دانسته، بعد فرمود: آیا معنای فرمایش امام صادق علیه السلام (برای اینکه مردم به او روی آورند) را فهمیده ای؟ گفتم: نه، فرمود: به خدا قسم مقصود حضرت آن بوده که بناحق مدعی امامت گردد، و هر که چنان کند در آتش خواهد بود.

باب ۱۶۱- معنی روزی خوردن از علم

۱- حمزه بن حرمان گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس علم خود را مایه روزی خود سازد به تهیدستی دچار گردد. عرض کردم: قربانت کردم در میان شیعیان و دوستان شما گروهی هستند که علومی را که از شما فرا گرفته اند به مکانهایی که شیعیان شما زندگی می کنند می برند و میان آنان منتشر می سازند، ایشان نیز برای پاداش آن کار، از نیکی و عطا دادن دریغ ندارند و از احترام آنان خودداری نمی کنند. امام علیه السلام فرمود: ایشان روزی خورندگان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۳۹۹

بوسیله علم خود نیستند، بلکه روزی خور علم خود، آن کسی است که بدون آنکه علمی داشته باشد یا از جانب خدا راهنمایی شده باشد، فتوایی دهد تا با آن حقوقی را پایمال کند، به امید رسیدن به اندک مال دنیا.

باب ۱۶۲- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدارد از اسلام بیرون رفته است

۱- نهیکی باسناد خودش که مرفوعا تا امام صادق علیه السلام رسانده از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود: شخصی که مجسمه ای بسازد، یا از سگ نگهداری کند از اسلام بیرون رفته است. به آن حضرت عرض شد: بنا بر این بسیاری از مردم هلاک گشته اند، فرمود: چنان که شما پنداشته اید نیست، بلکه مقصود من از گفته ام (پیکره ساز) شخصی است که دین سازی کند، و غیر دین خدا آئین دیگری درست کند و مردم را به آن دعوت نماید، و مقصودم از شخصی که سگی نگهداری نماید کسی است که دشمن و کینه توز ما خاندان رسالت را نگهداری نماید و به او آب و غذا دهد، هر کس چنین کاری بکند از مرز مقررات

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۰

اسلام گام فراتر

باب ۱۶۳- معنی روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می خواهی بکن

۱- فضیل بن عثمان گوید: شخصی پرسشی از امام صادق علیه السلام نمود، و به آن حضرت عرض کرد: این ناپاکها از پدرت روایت می نمایند و می گویند پدرت علیه السلام این چنین فرموده است که: «چون به مرحله شناخت رسیدی، هر چه می خواهی بکن»، و ایشان بعد از آن هر چه را حرام گردیده حلال می شمردند.

فرمود: چنین حقی را ندارند- خدا آنها را از رحمت خود دور گرداند- بلکه پدرم فرموده؛ چون حق را شناختی هر عمل نیکی که از تو پذیرفته گردد، انجام بده.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۱

باب ۱۶۴- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک الله خیراً»

۱- حسین بن أعین برادر مالک گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در باره گفته شخصی به دیگری که: خدا پاداش خیرت دهد- مقصود چیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خیر» نهی در بهشت است که سرچشمه آن از کوثر، و محل خروج آب کوثر از ساق عرش می باشد، منازل اوصیاء پیامبران و پیروان ایشان بر روی آن نهر قرار دارد، بر اطرافش جواری پدید آیند، هر زمان یکی از آنان جدا گشته، دیگری به نام آن نهر پدیدار شود، و این است فرموده خدای عز و جل در قرآنش فیهن خیرات حسنة (در این چهار بهشت زنانی باشند صاحب اخلاق فاضل و صورت زیبا- الرحمن: ۷۰) پس وقتی که مردی به رفیقش گفت: خدا به تو پاداش خیر دهد، همانا مقصودش این منزلهایی می باشد که خداوند برای برگزیدگان و نیکان از مخلوقش مهیا ساخته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۲

باب ۱۶۵- معنی فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام به مردی که عرض کرد: من تو را دوست دارم و ایشان فرمود: جامه گشادی برای فقر مهیا ساخته ای

۱- احمد بن مبارک گوید: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: حدیثی نقل می شود که شخصی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: من تو را دوست دارم، حضرت به او گفت: جامه گشاد و بلندی برای تهیدستی آماده نما (ظاهراً راوی «أعد» را بصیغه امر خوانده بود)، امام علیه السلام در پاسخش فرمود: این گونه نیست، همانا امیر المؤمنین به او فرمود: برای تنگدستی خود جامه ای تهیه نموده ای و منظور او روز قیامت بود.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۳

باب ۱۶۶- معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: مردی از منزل خود بیرون می رود و بر می گردد و ذکر خدا را نمی

گویند، مع ذلک پروردگار نامه عمل او را پر از حسنات می کند

۱- ثعلبه بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: همانا شخصی برای کاری از منزل خود بیرون می آید و برمی گردد، در حالی که در طول این مدت ذکر خدا را نگفته است، پس نامه عملش پر از حسنات می شود؛ عرض کردم؛ فدایت شوم آن چگونه است؟ گفت: به گروهی می گذرد که از ما اهل بیت بدگوئی می نمایند و وقتی او را دیدند به یک دیگر می گویند: باز ایستید زیرا این شخص دوستدار ایشان است، پس فرشته ای (موکل) به همتای خود می گوید:

بنویس [امروز] هبه آل محمد شامل حال فلانی شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۴

باب ۱۶۷- معنی دو انگیزه پاداش و کیفر

۱- زراره گویند: امام باقر علیه السلام فرمود: در تعقیب همه نمازها دو مطلب را از یاد نبرید- یا فرمود: بر شما باد به دو انگیزه مثبت سرنوشت ساز. عرض کردم:

آن دو موضوع مثبت چیست؟ فرمود: خواستن بهشت از خدا و پناه بردن به او از آتش.

باب ۱۶۸- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست

۱- علی بن ابراهیم منقری- یا دیگری- مرفوعاً روایت نموده که به امام صادق علیه السلام گفت: این درست است که روایت شده: کم موی بودن صورت از نشانه های خوشبختی مرد است؟ امام فرمود: در این چیزی از سعادت نیست، قطعاً سعادت مرد به آن است که آرواره او به گفتن تسبیح خدا روان باشد و همواره

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۵

فکین او به خواندن دعاها بجنبند.

باب ۱۶۹- معنی روشی از پروردگار عزّ و جلّ، و شیوه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی «ع»

۱- مبارک غلام علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آن حضرت روایت نموده که فرمود: ایمان مؤمن به درجه کمال نرسد مگر آنکه در وی سه منش پدیدار شود: و آن شیوه و طریقه ای از خداوندش، و راه و رسمی از پیغمبرش، و روشی از ولی و رهبرش می باشد؛ اما راه و رسم پروردگارش رازپوشی است که خداوند عزّ و جلّ فرموده: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (او دانای پوشیده و غیب است و احدی را بر آن آگاه نگرداند، مگر آن کسی را که پسندیده و برگزیده باشد از پیغمبران- جنّ ۷۲: ۲۶ و ۲۷) اما شیوه پیامبرش با مردم به نرمی و ملاطفت رفتار کردن است. چون پروردگار پیامبرش را به مدارا با مردم دستور داده و به او فرموده: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (فراگیر صفت بخشودگی را و دستور ده مردم را به نیکوئی و از نادانان روی گردان-

اعراف ۷: ۱۹۹) و امّا روشی که از امام خود باید آموخت، شکیبائی نمودن در سختی و زیان است، خداوند می فرماید: وَ

الصَّابِرِينَ فِي

الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (و بردباران در سختی های سهمگین و در تنگدستی و رنجوری و هنگام گیر و داد نبرد، آنان کسانی هستند که راست گفتند و ایشان همان پرهیزکاران می باشند- بقره ۲: ۱۷۷).

باب ۱۷۰- معنی غیبت و بهتان

۱- عبد الرحمن بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا غیبت آن است که در باره برادرت عیبی را بگوئی که خداوند بر او پوشیده باشد، و بهتان آن است که به برادرت عیبی نسبت دهی که در او نیست.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۷

باب ۱۷۱- معنی دورویی و دو زبانی

۱- أبو شیبہ گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بد بنده ایست آنکه دورو، و دو زبان باشد، در مقابل برادر دینیش زبان به تملق و چاپلوسی گشوده، و در پشت سرش با بدگوئی از او گوشتش را بخورد و آبرو و شرف وی را ببلعد، اگر که وی به نعمتی رسد (هدیه و ارمغانی به او داده شود)، حسد ورزد، و اگر گرفتار شود یاریش نکند.

۲- عبد الله بن ابي يعفور گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: هر کس که با مردم با چهره ای برخورد کند و در پشت سر آنان با چهره ای دیگر از آنان عیب گوئی نماید، روز رستاخیز به محشر آید در حالی که دو زبان آتشین دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۸

باب ۱۷۲- معنی نسبت اسلام

۱- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از اجداد گرامیش از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت نموده که فرمود: اکنون چنان نژاد و واقعت اسلام را توصیف نمایم که احدی نه قبل از من و نه بعد از من چنین وصف نکرده و نخواهد کرد؛ اسلام وقاعی عبارت است از «انقیاد» و فرمانبرداری خدا، و «تسلیم» (که یک مظهر قلبی و عملی است) همان «تصدیق» و حقیقت شمردن خدا و پیغمبر و ائمه است، و «تصدیق» که یک عمل قلبی است، همان «یقین» (باور، و جزم و اقیات است، و «یقین» که یک علم عقلی و معنوی است) عبارت است از: «أداء» (انجام وظیفه شرعی و گواه ایمان) همان کردار شایسته با اتمام است (و از پیوست زنجیره ای این پنج چیز اسلام به معنی اخص «ایمان» پیدا می شود و دارنده

آن مؤمن صحیح و بحق می باشد) و مؤمن مقررات دین را از خدا گیرد نه آنچه رأی خودش باشد. ای مردم! دین شما، دین شما (گوهری گرانبها و اصيل است، مراقبت کنید که به آسانی آن را از دست ندهید) محکم بدان بچسبید که نیرنگ بازان شما را از آن جدا نساخته و از میدان بدر نبرند، زیرا گناه در

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۰۹

دینداری بهتر از حسنه در بیدینی است چون گناه دیندار آمرزیده شود و حسنه از بیدین پذیرفته نگردد.

مترجم گوید: «مقصود امام علیّ علیه السّلام وصف اسلام کامل است با ذکر اسباب و ملزوماتش و اینکه مسلمان شایسته باید دارای این صفات باشد چون هر یک از این پنج صفت لازم و ملزوم یک دیگرند، و در تأیید ما همین بس که در این خبر یقین هم در اسلام داخل شده، و اگر یقین جزء اسلام باشد منافق مسلمان نیست با اینکه در زمان پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله آنها را مسلمان می شمردند».

باب ۱۷۳- معنی اسلام و ایمان

۱- سماعه بن مهران گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که: آیا میان ایمان و اسلام تفاوتی هست؟ فرمود: آیا مثلش را برای بیان کنم؟ عرض کردم؛ خیلی مشتاقم که بدانم، حضرت فرمود: مثل ایمان به اسلام، همانند خانه کعبه است نسبت به حرم (محلّ امن)، گاهی شخص در حرم هست، اما در خانه کعبه نیست، ولی کسی نیست که در کعبه باشد و در حرم نباشد، همین گونه گاهی انسان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۰

مسلمان هست، اما مؤمن نیست، ولی مؤمن نخواهد بود اگر مسلمان نباشد، عرض کردم: چیزی هست که

انسان را از مرز ایمان بیرون برد. فرمود: بلی، گفتم: وی را به کجا خواهد برد؟ فرمود: به سوی اسلام یا کفر، و فرمود: اگر مردی وارد خانه کعبه شود و بی اختیار ادرارش بریزد، از کعبه بیرون برده می شود، و از حرم بیرون نمی گردد و اگر از حرم بیرون رود و لباس خود را شستشو دهد و خویشتن را پاکیزه سازد، آنگاه بخواند و وارد کعبه شود، مانعش نمی گردند. ولی اگر مردی به خانه کعبه آید و از روی دشمنی در آنجا بول نماید از کعبه و حرم هر دو اخراج گردد و به کیفر آن جسارت و اهانت گردنش زده می شود.

۲- أبا صلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: «حقیقت» ایمان چیست؟ فرمود: اعتقاد به قلب است، و گفتاری است به زبان، و کرداری است با اندام، واقعیت ایمان جز این نیست.

۳- حفص بن بختری از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان به آرایش ظاهر و آرزو نیست، لکن ایمان عقیده پاکی است در دل،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۱

و کردار انسان به آن گواهی می دهد.

۴- عبد الله میمون از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السّلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان گفتار توأم با عمل است، دو برادر شریک هم هستند.

۵- هشام بن سالم گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به حارثه بن نعمان أنصاری رسید، به او فرمود: حالت چطور است؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا من واقعاً مؤمن شده ام، پیغمبر صلی الله علیه و

آله فرمود: البتّه هر ایمانی دارای حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: من به دنیا بی رغبت گشته ام و از آن روی گردانده ام، و شب را برای عبادت بیدار مانده، و روزها (ی گرم را در اثر روزه) تشنگی می کشم تا بدان جا که گویا من در عرش پروردگار می بینم که برای حساب آماده گشته، گویا اهل بهشت (را می نگرم که) در رفت و آمدند و اهل جهنّم (را می بینم که) عذاب می شوند، آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو مؤمنی هستی که خدا دلت را به فروغ ایمان روشن ساخته است، بر این حال که

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۲

دارای پایدار باش، آنگاه حارثه عرض کرد: ای رسول خدا من بر نفس خودم از هیچ چیز به اندازه چشمم ترس ندارم که برایم زیانبارتر باشد، پس پیغمبر خدا دعایش نمود، و در اثر آن دعا نابینا گردید.

مترجم گوید: «ماجرای این ملاقات تقریباً با همین مضامین در اصول کافی عربی ج ۲ ص ۵۴ آمده و در پایان گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا دعا فرماید که شهادت نصیبتش گردد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللّهُمَّ ارزق حارثه الشّهاده»

چند روزی نگذشت، سرّیه ای پیش آمد و حارثه را به میدان فرستادند و او نه یا هشت تن را کشت، آنگاه به شهادت رسید.

۶- محمّد بن عذافر از پدرش از امام باقر علیه السّلام روایت نموده: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود، گروهی شتر سوار به آن بزرگوار برخوردند، و عرض کردند: سلام بر تو ای فرستاده خدا، حضرت

به آنان فرمود: شما چکاره هستید؟ عرضه داشتند: ما گروهی مؤمن هستیم، فرمود: راستی و درستی ایمان شما به چیست؟ عرض کردند: تا سر حدّ خوشنودی به قضای پروردگار، و واگذاری کارهایمان به خدا، و سر فرود آوردن در برابر امر خدا، پس فرمود:

(اینها که شما بیان کردید) صفات دانشمندان حکیمی است که نزدیک است با پیمودن مدارج بلند حکمت، به آسمان رفیع نبوت اوج گیرند، اگر راست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۳

می گوئید خانه ای را که در آن نمی نشینید بنا نکنید، و اندوخته ای را که نمی خورید فراهم نیاورید، و از خدائی که به سوی او بازمی گردید پروا نمائید.

باب ۱۷۴- معنی «صبغه الله»

۱- أبان گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر فرموده خدای عزّ و جلّ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (خداوند پاک گردانیده است دل‌های ما را با رنگ فطرت ایمان، و کیست نیکوتر از پروردگار در تطهیر گناه؟- بقره ۲: ۱۳۸) فرمود: «صبغه الله» اسلام است.

باب ۱۷۵- معنی خوبیهای بزرگ

۱- أبو الجارود گوید: امام باقر علیه السلام در معنی فرموده خداوند: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (همانا تو، دارای خوبیها و سرشت بزرگی هستی- قلم: ۴) فرمود: آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۴

اسلام است. و روایت شده: که منظور از «خلق عظیم» دین با عظمت است.

باب ۱۷۶- معنی فرمایش امامان علیهم السلام که: حدیث ما دشوار و طاقت فرسا است

۱- محمّد بن عیسی بن عبید، از شخصی از مردم مد این نقل نموده که: به أبو- محمّد امام یازدهم علیه السلام نوشتم: از اجداد بزرگوار شما علیهم السلام برای ما روایت شده که فرموده اند: براستی حدیث شما دشوار است و سخت، آن گونه که نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده؛ هیچ یک تاب تحمل آن را ندارند، گوید: پاسخی برایش آمد بدین گونه: همانا معنای آن این است که فرشته در باطن خویش آن را نگه نمی دارد تا به فرشته ای مانند خود عرضه کند، و پیغمبر آن را تحمیل نمی کند تا به پیغمبر دیگری مانند خود رساند، و مؤمنی آن را اندوخته نمی سازد تا به مؤمن دیگری مانند خود دهد، یعنی، در قلبش شیرینی آنچه را که در سینه دارد، نگه نمی دارد تا به غیر خود برساند.

باب ۱۷۷- معنی شهر بارودار

۱- شعیب حداد گوید: شنیدم؛ امام صادق علیه السلام می فرمود: البتّه حدیث ما بسیار سخت و طاقت فرساست، و آن را تحمّل نمی کند مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا دلش را با ایمان آزموده، یا شهری که برج و بارویی نفوذ ناپذیر دارد، عمرو شاگرد شعیب گوید: به او گفتم: ای ابو الحسن، شهر بارودار کدام است؟ گوید: در پاسخم گفتم: من خود معنی آن را از امام صادق علیه السلام پرسیدم به من فرمود: منظور دلی است که پریشان نیست و خاطر جمع می باشد.

باب ۱۷۸- معنی فرمایش امام باقر «ع» که: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد تا اینکه مرگ در نظرش محبوب تر از زندگانی، و تنگدستی بهتر از بی نیازی و بیماری برتر از تندرستی باشد

۱- فضیل بن یسار گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ یک از شما به حقیقت

ایمان و اصل نگردد، تا آنکه سه خصلت در وی باشد؛ مرگ را از زندگی بیشتر دوست بدارد، و فقر نزد او بهتر از غنا، و بیماری در نظرش محبوب تر از تندرستی باشد، عرضه داشتیم: چه کسی می تواند چنان باشد؟ فرمود: همه شما. سپس فرمود:

آیا شما کدامیک از این دو را بیشتر دوست دارید؟ اینکه در دوستی ما بمیرید، یا در بغض ما زنده بمانید؟ عرض کردم: به خدا سوگند مرگ ما، در دوستی شما، نزد ما محبوب تر است، فرمود: آیا نزد شما فقر و غنا یا بیماری و صحت نیز همان گونه است یا نه؟ گفتم: به خدا قسم، بلی.

باب ۱۷۹- معنی قرآن و فرقان

۱- ابن سنان و غیر او از شخصی که نامش را برده است روایت نمود که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا قرآن و فرقان دو چیزند (دو معنی دارند) یا یک چیز؟ فرمود: «قرآن» تمامی کتاب خداست (از محکم و متشابه و غیره) و

«فرقان» همان قسمت آیات محکم و آیات روشنی است که عمل به آن واجب می باشد.

باب ۱۸۰- معنی حدیثی که از امام باقر علیه السلام روایت شده و فرموده است شخص بعض قرآن را به بعض دیگر نمی زند مگر آنکه کافر گشته باشد

۱- قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم مرا گفت: کسی پاره ای از آیات قرآن را به برخی دیگر نمی زند مگر اینکه کافر شود.

مؤلف گوید: من از استاد محمد بن حسن رحمه الله در باره معنی این حدیث پرسیدم؛ پاسخ داد: مراد آن است که شخص تفسیر آیه ای را با تفسیر آیه دیگر پاسخ دهد.

توضیح: مراد از «ضرب» در اینجا خلط نمودن است و در لغت «ضرب الشیء بالشیء بالشیء» یعنی خلطه.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۸

باب ۱۸۱- معنی فرود آینده کوچ کننده

۱- زهری گوید: به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم؛ چه کرداری بهتر است؟ فرمود:

«حال مرتحل»

(فرود آینده کوچ کننده) گفتم: او کیست؟ (و مفهومی چیست؟) فرمود: هر کس قرآن را آغاز نماید و تا پایان قرائت کند و هر زمان که تمام شد به اول آن باز گردد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده:

هر گاه خداوند به شخصی قرآن را عطا کند و او چنین پندارد که بدیگری بخششی بالاتر از او نموده اند، همانا احسان بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ دانسته است.

باب ۱۸۲- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند

۱- عبد الله بن مسعود گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا فردی از شما

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۱۹

توان آن را ندارد که هر شب یک سوم قرآن را بخواند؟ عرض کردند: چه کسی قادر خواهد بود که چنان کند؟ فرمود: سوره **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** یک سوم قرآن است.

باب ۱۸۳- خویهای که مایه شرف و بزرگواری انسان می شوند

۱- حماد بن عثمان گوید: شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، اخلاق ارزنده را برایم بیان فرما. فرمود:

گذشت از کسی که به تو ستمی نموده، و پیوستن به آن کسی که رابطه اش را با تو بریده باشد، و بذل و بخشایش به شخصی که تو را محروم نماید، و گفتن حق، گرچه به زیانت باشد.

۲- جراح مدائنی گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: آیا دوست داری که برایت بگویم اخلاق والا چیست؟ [گفتم: آری، فرمود:] عفو دیگران، و کمک به

برادر (مؤمن) خویش از مال خود، و بسیار بیاد خدا بودن.

۳- عبد الله بن مسکان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را به مکارم اخلاق ممتاز گرداند، پس شما نیز خویشتن را بیازمائید و اگر در شما نیز این خصوصیت بود خدای عز و جل را سپاس گوئید و آرزومند فزونی آن باشید. سپس حضرت ده تا از آنها را نام برد: یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، اخلاق نیک، سخاوت، غیرت، دلاوری، مروّت.

باب ۱۸۴- بسیار یاد خدا کردن

۱- زید شحام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ گرفتاری بر مؤمن دشوارتر از این نیست که از سه خصلت محروم گردد، شخصی عرض کرد: آنها چیستند؟ فرمود: کمک کردن و اظهار همدردی (با برادران مؤمن خود) از مالی که در اختیار دارد، انصاف، دریغ نکردن از حقگوئی اگر چه به زیانش باشد، و

بسیاری یاد خدا، آگاه باشید من به شما نمی گویم که ذکر خدا، فقط گفتن

«سبحان الله و الحمد لله و لا

(منزه است خدا و سپاس خدای را، و معبود بر حقی جز او نیست، و خدا بسیار بزرگ است) می باشد. بلکه، اگر به چیزی رسد که برایش حلال شده، و یا بر او حرام گشته خدا را یاد آورد.

۲- أبو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: از دشوارترین مواردی که بندگان باید عمل کنند: انصاف داشتن شخص است، و همدردی مرد است با برادر (مؤمن) خود، و در همه حال به یاد خدا بودن. عرض کردم: خدا تو را خیر بدهد- واقعیت ذکر خدا در هر حال چیست؟ فرمود: هنگام ارتکاب معصیت بیاد خدا می افتد و اگر نزدیک است به آن آلوده شود، ذکر خدا میان او و معصیت حایل می گردد، و این است فرموده خدا: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (البته آنان که از شرک و معاصی پرهیز کرده اند، چون برسد به ایشان وسوسه و مکاری از شیطان، یاد کنند خدا را پس ایشان راه صواب را بینند- أعراف ۷: ۲۰۱).

۳- حسین بزاز گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: آیا نمی خواهی تو را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۲

آگاه سازم از دشوارترین واجباتی که خداوند بر آفریدگانش لازم شمرده؟ عرض کردم: آری (مایلم)، فرمود: حق دادن به مردم از خودت، و همدردی با برادرت و یاد کردن خدا در هر جا. اما توجه داشته باش! من نمی گویم که ذکر خدا فقط گفتن

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر»

است، گرچه آنهم ذکر خداست، اما مقصود از آن یاد خداست در هر جا و هر

گاه که به اطاعتی یا نافرمانی از او، روی آوری.

۴- أبو جَرُود کندی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود:

طاعت فرساترین اعمال در سه مورد است: انصاف دادن به مردم از خودت، تا به آن اندازه که برای خود نپسندی جز آنکه همانند آن را بر دیگران پسندی، و همدردی با برادرانت از ثروت خویش و یاد خدا بودن در هر حال، که آنهم فقط گفتن

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر»

نیست بلکه چون فرمان خدای عز و جل در انجام کاری بود، بدان عمل نمایی، و هر گاه نهی خدای عز و جل در باره عملی وارد شد، آن را انجام ندهی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۳

۵- و در خبر دیگری از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در باره فرموده خداوند عز و جل اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (خدا را یاد آرید، یاد فراوان- احزاب: ۴۱) از آن جناب پرسیده شد که این «ذکر کثیر» چیست؟ فرمود: کسی که تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را گوید، خدا را به ذکر کثیر یاد کرده است.

(استادم) محمد بن حسن - رحمه الله - حدیث کرد ما را به سند خود، از محمد بن مسلم گوید: در آخر حدیثی فرموده: تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام، از جمله ذکر کثیری است که خدا فرموده: فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ (مرا یاد کنید، تا منم شما را از یاد نبرم - بقره ۲: ۱۵۲).

به یاری و لطف پروردگار جزء نخست به پایان رسید و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است، و رحمت خدا بر سرور ما محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اکرم

و خاندان بزرگوار، و سپاس بیکران بر قادر متعالی که در آستانه ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۱۱ قمری مطابق سنه ۱۳۶۹ شمسی
مرا به اتمام و ترجمه فارسی آن موقّق گردانید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۴

فهرست

بخش نخست ترجمه کتاب معنی الاخبار

باب / موضوع / صفحه

۱- در بیان وجه آنکه این کتاب را معانی الاخبار نامیدم ۳

۲- معنی اسم ۵

۳- معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ۶

۴- در معنای «بِسْمِ اللَّهِ» ۸

۵- معنی «اللَّهُ» ۹

۶- معنی واحد ۱۲

۷- معنی الصّمد ۱۴

۸- معنی این فرموده ائمه «ع» که: خدا شیء است ۲۱

۹- معنی سبحان الله ۲۲

۱۰- معنی توحید و عدل ۲۴

۱۱- معنی الله أكبر ۲۵

۱۲- معنای اول و آخر ۲۶

۱۳- تفسیر کلماتی که در قرآن مجید و روایات راجع به یگانگی خداوند آمده است ۲۷

۱۴- معنی شادمانی و خشم خدا ۴۱

۱۵- معنی هدی، ضلال، توفیق، خذلان ۴۵

۱۶- معنی لا حول و لا قوه الا بالله ۴۷

۱۷- حروف مقطعه ای که در آغاز بعضی از سوره های قرآن آمده است ۴۷

۱۸- معنی استوار بر عرش ۶۴

۱۹- معنی عرش و کرسی ۶۷

۲۰- معنی لوح و قلم ۶۸

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۵

۲۱- معنی میزانهائی که کردار بندگان به آنها سنجیده می گردد ۶۸

۲۲- معنی صراط ۶۹

۲۳- معنی کلمات اذان و اقامه ۸۲

۲۴- معنی حروف الفبا ۹۵

۲۵- معنی واژه های ابجد ۱۰۲

۲۶- معنی نامه های پیغمبران و سایرین ۱۰۷

۲۷- نامه های پیغمبر اکرم و دودمان گرامیش صلوات الله علیهم ۱۱۵

۲۸- نامه های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و سایر امامان علیهم السلام ۱۲۴

۲۹- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من كنت مولاه فعلى مولاه» ۱۵۱

طرح سؤالات ۱۶۳

۳۰- معنی فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی

که منزلت تو نسبت بمن** منزلت هارون است به موسی ۱۷۴

۳۱- معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهما السلام که شما مستضعفین بعد از من هستید ۱۸۸

۳۲- معنی الفاظی که در باره صفات جسمی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است ۱۸۹

۳۳- معنای ثقلین و عترت ۲۱۳

۳۴- معنی آل، اهل، عترت، امت ۲۲۱

۳۵- معنای امام مبین ۲۲۴

۳۶- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن حضرت علی علیه السلام: او آقای عرب است ۲۴۴

۳۷- معنی پیوند نور به نور ۲۴۵

۳۸- معنی ظالم بخود، و مقتصد، و سابق ۲۴۶

۳۹ و ۴۰- معنای روایتی که گوید: فاطمه عفت ورزید و خدا آتش را بر ذریه اش حرام کرد ۲۴۹

۴۱- معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است ۲۵۳

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۶

۴۲- معنی امانتهایی که خداوند بندگانش را به اداء آنها مأمور ساخته است ۲۵۳

۴۳- معنی امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت و آن را حمل نکردند و ترسیدند ولی بشر آن را پذیرفت ۲۵۴

۴۴- معنی چاه معطله و کاخ مشید ۲۶۱

۴۵- معنی طوبی ۲۶۳

۴۶- پنهان ساختن خداوند چهار چیز را در چهار چیز ۲۶۴

۴۷- معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای آن از

طلای سرخ بود ۲۶۵

۴۸- معنای نبوت ۲۶۶

۴۹- معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین ۲۶۶

۵۰- معنی صلوات بر پیغمبر ۲۶۹

۵۱- معنی وسیله ۲۶۹

۵۲- سه چیز محترم ۲۷۳

۵۳- معنی عاق ابوین، و فرار از مولی

و گم شدن گوسفند از چوپان ۲۷۴

۵۴ فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمردم ۲۷۶

۵۵- معنی فتوت و مروّت ۲۷۷

۵۶- معنی «ابو تراب» ۲۷۸

۵۷- معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم ۲۷۹

۵۸- معنی آل یاسین ۲۸۱

۵۹- معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند ۲۸۴

۶۰- معنی درختی که آدم و حوا از آن خوردند ۲۸۶

۶۱ کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت ۲۸۸

۶۲- معنی کلمه تقوی ۲۸۹

۶۳- معنی کلماتی که خداوند حضرت ابراهیم را به آن آزمود و او به خوبی از عهده اش برآمد ۲۹۰

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۷

۶۴- معنی کلمه باقی مانده در دودمان ابراهیم «ع» ۳۰۷

۶۵- معنی عصمت امام ۳۰۷

۶۶- معنی منع کردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پیغمبر «ص» ۳۱۸

۶۷- معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد ۳۱۹

۶۸- معنی کفری که به سر حدّ شرک نمی رسد ۳۲۰

۶۹- معنی رجس ۳۲۰

۷۰- معنی ابلیس ۳۲۱

۷۱- معنی سورمه، و معجون، و انقیّه ابلیس ۳۲۱

۷۲- معنی رجیم ۳۲۲

۷۳- معنی گنجینه حدیث ۳۲۳

۷۴- معنی مخیبات ۳۲۳

۷۵- بهترین استغفار ۳۲۴

۷۶- معنی فرمایش امام صادق «ع» که از منّانین نباشید ۳۲۵

۷۷- معنی پاداش دادن و سپاسگزاری ۳۲۶

۷۸- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد ۳۲۶

۷۹- معنی منافق ۳۲۷

۸۰- گله در بیماری ۳۲۸

۸۱- معنی باد منسیه و باد مسخیه ۳۲۸

۸۲- معنی قول امام صادق «ع» که، مردم بر دو گونه اند: یکی راحتی بخش دیگران می باشد، و دیگری خود آسوده

۸۳- معنی سرّ و اخفی ۳۳۰

۸۴- معنی استعراب نبطی و استنباط عربی ۳۳۰

۸۵- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان ۳۳۱

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۸

۸۶- معنی مشورت با خدا ۳۳۲

۸۷- معنی حرج ۳۳۳

۸۸- معنی درست ترین و بهترین نامها ۳۳۴

۸۹- معنی غیب و شهادت ۳۳۵

۹۰- معنی خائنه الأعين ۳۳۵

۹۱- معنی قنطار ۳۳۶

۹۲- معنی بحیره و سائبه و وصیله، و حام ۳۳۷

۹۳- معنی عتّل و زنیم ۳۳۹

۹۴- معنی شرب هیم ۳۴۰

۹۵- معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین ۳۴۱

۹۶- معنی گرامی داشت نعمت ۳۴۲

۹۷- معنی سیاء ۳۴۲

۹۸- معنی قلیل ۳۴۴

۹۹- معنی دیگری برای قلیل ۳۴۴

۱۰۰ معنی خبری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه ۳۴۵

۱۰۱- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می گذارد آن دو داغی می شود میان چشمانش ۳۴۶

۱۰۲- معنی زکات ظاهر و باطن ۳۴۷

۱۰۳- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد مردی که پس از مرگ خود دو دینار باقی گذاشته بود فرمود: بسیار بجا گذاشته است ۳۴۸

۱۰۴- معنی عفو زکات بوسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله جز در نه چیز ۳۴۸

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۲۹

۱۰۵- معنی جماعت، فرقه، سنت، و بدعت ۳۵۰

۱۰۶- معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخصی که: تو و مالت هر دو برای پدرت هستی ۳۵۱

۱۰۷- معنی منقلین ۳۵۲

۱۰۸- معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله: که زنان نباید از میانه راه بروند ۳۵۲

۱۰۹- معنی یَوْمَ التَّلَاقِ، یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ التَّغَابُنِ و یَوْمَ

۱۱۰- معنی قول پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است ۳۵۳

۱۱۱- معنی قول پیغمبر «ص» که فرمود: اختلاف اَمّت من رحمت است ۳۵۵

۱۱۲- معنی دروغ شاخ دار ۳۵۶

۱۱۳- معنی فرموده خداوند: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» ۳۵۶

۱۱۴- معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد طیب ۳۵۷

۱۱۵- معنی فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که: از گفته های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد ۳۵۸

۱۱۶- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی کند» ۳۵۹

۱۱۷- معنی سمیط و سعیده و انثی و ذکر ۳۵۹

۱۱۸- معنی جهاد اکبر ۳۶۱

۱۱۹- معنی نخستین نعمتها و آغازگر آنها ۳۶۲

۱۲۰- معنی «اولی الاربه» ۳۶۳

۱۲۱- معنی اربعاء و نطاف ۳۶۴

۱۲۲- معنی «خبء» که خدا به چیزی بهتر از آن پرستیده نشده ۳۶۵

۱۲۳- معنی سلام نمودن مرد بر خودش ۳۶۵

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳۰

۱۲۴- معنی استیناس ۳۶۶

۱۲۵- معنی فرمایش حضرت امیر علیه السلام «لا یأبی الکرامه الا حمار» ۳۶۶

۱۲۶- معنی طینه خیال ۳۶۷

۱۲۷- معنی عقدین ۳۶۸

۱۲۸- معنی دعابه ۳۶۸

۱۲۹- معنی قول ابو ذر که سه چیز است که مردم از آن متنفرند و من آن را دوست دارم ۳۶۹

۱۳۰- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که دروغ روزه را باطل می کند ۳۷۰

۱۳۱- معنی همسایه و حدّ و مرز آن ۳۷۰

۱۳۲- معنی این روایت: هر کس ما را دوست بدارد در معرض رسوایی و بدنامی نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است

۳۷۱

۱۳۳- معنی اکراه و اجبار ۳۷۱

۱۳۴- معنی نومه ۳۷۲

۱۳۵- معنی سبیل الله ۳۷۳

۱۳۶- رمی به «صلعا» ۳۷۴

۱۳۷- معنی صلیعاء و قریعاء ۳۷۵

۱۳۸- معنی دنباله روی مردان ۳۷۶

۱۳۹- معنی

«وصمه، و بادره» ۳۷۷

۱۴۰- معنی حجّ ۳۷۸

۱۴۱- معنی قول امام صادق علیه السّلام که خداوند خواسته و اراده کرده است، ولی نمی خواهد و نمی پسندد ۳۷۸

۱۴۲- معنی اغلب و مغلوب ۳۷۹

۱۴۳- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به علیّ علیه السّلام در مورد اعرابی که نزد او آمده بود: یا علیّ برخیز و زبانش را قطع کن ۳۷۹

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳۱

۱۴۴- معنی «موتور اهله و ماله» ۳۸۰

۱۴۵- معنی محدّث ۳۸۱

۱۴۶- معنی سوء ۳۸۲

۱۴۷- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: در باره مار ۳۸۳

۱۴۸- معنی: «سائمّه و هامّه و عامّه و لامّه» ۳۸۴

۱۴۹- معنی رم ۳۸۴

۱۵۰- معنی توبه نصوح ۳۸۵

۱۵۱- معنی حسنه دنیا، و حسنه آخرت ۳۸۶

۱۵۲- معنی وام دنیا و آخرت ۳۸۷

۱۵۳- معنی قول نمازگزار در تشهد ما طاب و طهر ۳۸۷

۱۵۴- معنی سلام در نماز ۳۸۸

۱۵۵- معنی دار السّلام ۳۸۹

۱۵۶- معنی هفت سخنی که به خاطر آموختن آن دانشمندی هفتصد سال به دنبال حکیمی رفت ۳۹۰

۱۵۷- معنی اشراف امت ۳۹۲

۱۵۸- معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در مدح صدق گفتار ابو ذر رضی الله عنه ۳۹۳

۱۵۹- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام که: ریاست طلب تباه گردد ۳۹۶

۱۶۰- معنی نیت سوء در طلب دانش ۳۹۷

۱۶۱- معنی روزی خوردن از علم ۳۹۸

۱۶۲- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدارد از اسلام بیرون رفته است ۳۹۹

۱۶۳- معنی روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می خواهی بکن ۴۰۰

۱۶۴- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک الله خیراً» ۴۰۱

۱۶۵- معنی جواب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به کسی

که اظهار محبت بایشان نمود ۴۰۲

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۱، ص: ۴۳۲

۱۶۶- معنی فرمایش امام صادق علیه السلام در مورد رحمت الهی ۴۰۳

۱۶۷- معنی دو انگیزه پاداش و کیفر ۴۰۴

۱۶۸- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست ۴۰۴

۱۶۹- معنی روشی از پروردگار عزّ و جلّ، و شیوه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی «ع» ۴۰۵

۱۷۰- معنی غیبت و بهتان ۴۰۶

۱۷۱- معنی دورویی و دو زبانی ۴۰۷

۱۷۲- معنی نسبت اسلام ۴۰۸

۱۷۳- معنی اسلام و ایمان ۴۰۹

۱۷۴- معنی «صبغه الله» ۴۱۳

۱۷۵- معنی خویهای بزرگ ۴۱۳

۱۷۶- معنی فرمایش امامان علیهم السلام که: حدیث ما دشوار و طاقت فرسا است ۴۱۴

۱۷۷- معنی شهر بارودار ۴۱۵

۱۷۸- معنی نرسیدن به حقیقت ایمان جز به برتری سه چیز از سه چیز ۴۱۵

۱۷۹- معنی قرآن و فرقان ۴۱۶

۱۸۰- معنی زدن بعض قرآن به بعض دیگرش که مستوجب کفر است ۴۱۷

۱۸۱- معنی فرود آینده کوچ کننده ۴۱۸

۱۸۲- معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند ۴۱۸

۱۸۳- خویهایی که مایه شرف و بزرگواری انسان می شوند ۴۱۹

۱۸۴- بسیار یاد خدا کردن ۴۲۰

پایان جزء نخست این کتاب

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج ۲، ص: ۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

